



اساس سوسیالیسم انسان است،  
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.  
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.  
منصور حکمت

ضمیمه  
۳

برای

# یک دنیای بهتر

نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity faction of WPI

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash\_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲۶ آوریل ۲۰۰۷ - ۶ اردیبهشت ۱۳۸۶

## بیانیه فراکسیون؟

### بسوی اتحاد صفوف جنبش کمونیسم کارگری!



گفتگو با نسرين رضمانعلی  
در باره اول مه،  
روز جهانی کارگر

یک دنیای بهتر: اول ماه مه در ایران  
امروز چگونه میگذرد؟ چه اتفاقاتی در  
جریان است؟ چه تلاشهایی را کارگران  
دارند سازمان میدهند؟

نسرين رضمانعلی: اجازه بدهید قبل از  
پاسخ به سوال اول شما یک تصویر کلی  
از وضعیت طبقه کارگر و شرایط کار و  
و معیشتی بدهم. فقر و فلاکت، بی  
حقوقی، دستمزدهایی که دیر پرداخت می  
شود، اخراج و بیکارسازی، زندگی  
کارگران را تبدیل به جهنم کرده است. بر  
اساس آمار و ارقامی خود حکومت  
کارگران در ایران در یک ساعت کار  
معمولی سه ساعت بارآوری دارند. با این  
حساب ساعات متوالی و خسته کننده کار  
با دستمزدهای پائین زندگی کارگران را  
گرو گرفته است. برای تامین نان بخور  
و نمیر کارگران به سخت ترین شرایط  
کاری و طاقت فرسا تن می دهند. ساعات  
کار طولانی و دستمزدهای کم، شرایط بد  
کاری، زندگی کارگران را دارد به تباهی  
می کشاند.

کارگرانی که بیکار شده اند و خواهان  
پرداخت بیمه بیکاری می باشند با مشکلا  
ت بزرگی روبرو هستند. کارگران برای  
چندغاز بیمه بیکاری گرفتن باید ماهها به  
این اداره و آن اداره مراجعه نمایند.  
خبری از بیمه های درمانی و استفاده از  
امکانات پزشکی بطور واقعی نیست.  
هزینه درمان و بهداشت بشدت بالا رفته  
و عملا با این وضع کارگران قید سلامتی  
و چک درمانی شان را زده اند. اجاره  
مسکن و پول آب و برق و تلفن و هزینه  
های جاری زندگی در کنار

صفحه ۲۸

## در افزوده هایی به

### تئوری کمونیسم کارگری در دوره اخیر

(یک نظر شخصی - قسمت اول)

صفحه ۲

خسرو دانش

## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر

(قسمت دوم، دو آلترناتیو در حزب)

صفحه ۱۶

خسرو دانش

## کمپین آزادی محمود صالحی را گسترش دهیم!



دستگیری محمود صالحی و احضار فعالین کارگری و دیگر فعالین جنبش آزادی و برابری  
پیشدستی رژیم اسلامی برای مقابله با اول مه و مراسمهای روز جهانی کارگر است. برای  
آزادی محمود صالحی و کلیه دستگیر شدگان تلاش کنیم و به استقبال یک اول مه باشکوه و  
سوسیالیستی برویم!

صفحه ۲۵

نامه سامرند صالحی فرزند محمود صالحی در مورد وضعیت پدرش

# یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری

را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بیانیه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری؛

## بسوی اتحاد صفوف جنبش کمونیسم کارگری!

هم با مسائل مختلف اجتماعی مواجه میشوند. انسجام و قدرت سازماندهی کلی جنبش ما ضعیف است. پراکندگی و دوباره کاری توان عملی و سازمانگرایانه جنبش ما را پایین آورده است. علیرغم نزدیکی و هم سرنوشتی عمومی احزاب کمونیستی کارگری موجود چه در جامعه ایران و چه در عراق، علیرغم تعلق مشترک به برنامه و افق "یک دنیای بهتر"، اساساً این احزاب در رقابت و کشمکش با یکدیگر قرار دارند که بسیار فراتر از حد فاصل سیاسی میان این جریانات است. در حالیکه نیروهای جنبش ما نیازمند گسترده ترین نزدیکی ها هستند، بخش سازمانی و تحزب یافته جنبش ما به این نیاز حیاتی بی تفاوت است.

مساله گرهی دیگر مساله توان سازماندهی و هدایت و تأثیر گذاری کل جنبش ما در تحولات روزمره جامعه است. در حالیکه جامعه علیرغم قداره بندی رژیم اوباش اسلامی هر روزه شاهد اعتراض و مبارزه ای جدی ای در سطح سراسری و محلی است ما هنوز در مقام و موقعیت سازمانده و رهبر جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم و سایر اعتراضات اجتماعی قرار نگرفته ایم. کمونیسم کارگری نماینده بر حق کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی است اما علیرغم پیشروی هایمان هنوز سازمانده اصلی و رهبر این اعتراضات نشده ایم. در حالیکه کمونیسم کارگری پرچمدار آزادیخواهی، مساوات طلبی، آزاد اندیشی، عدالت اقتصادی و اجتماعی، خرافه ستیزی و ضدیت با اسلام، و آزادی و خلاصی زن در جامعه است، در شرایطی که جنبش ما بیان آرزوهای دیرینه و تاریخی مردم است، ما هنوز نتوانسته ایم به رهبر جامعه و نیروی

صفحه ۳

بخوریم، آینده تکرار همان گذشته نکبت بار سلطنتی و اسلامی در قالب و ترکیب جدید خواهد بود. شکست و پیروزی هر دو ممکن اند.

اکنون یک فرصت کم نظیر تاریخی فراهم شده است که طبقه کارگر و کمونیسم در ایران به یک قرن سلطه احزاب رنگارنگ طبقات حاکم به زندگی مردم و مقدرات جامعه پایان بدهد. این فرصت فراهم شده است تا کارگر و کمونیسم نمونه شکوهمندی از یک جامعه آزاد و برابر و مرفه و انسانی را در ایران بنا کند و در جلوی چشم تمام جهان قرار دهد. این فرصت را علیرغم مشکلات نباید از دست داد. برای ایفای این نقش تاریخی، برای سازماندهی و رهبری یک انقلاب کارگری علیه جمهوری اسلامی و سرمایه، برای تصرف قدرت سیاسی و استقرار فوری و تمام عیار یک نظام سوسیالیستی در پس تمامی پروسه محتمل سیاسی، باید موانع عدیده را از میان برداشت.

یکی از موانع حیاتی جنبش ما تفرقه و پراکندگی و رقابت سازمانی کنونی آن است. جنبش کمونیسم کارگری نیازمند سازمان واحد و یکپارچه و منسجم است. اما این جنبش امروز به لحاظ سازمانی پراکنده و نا منسجم است. انشفاق در صفوف حزب کمونیست کارگری تأثیرات مخربی بر موقعیت و توان سیاسی و سازمانی کل جنبش کمونیسم کارگری بجا گذاشته است. اما صورت مساله و معضلات مقابل جنبش ما بسیار فراتر از انسجام و یکپارچگی حزبی بخش علنی کمونیسم کارگری است. کل جنبش کمونیسم کارگری باید بتواند منسجم تر شود. در حال حاضر نیروهای گسترده و متعدد جنبش ما بعضاً پراکنده و بدون ارتباط با

میگیرد. کشمکش طبقات و جنبشهای اجتماعی بر سر اینکه چه نظامی باید بر جای رژیم اسلامی بنشیند از مدتهاست که در بطن مبارزه علیه این حکومت آغاز شده است و در پی سرنگونی رژیم اسلامی تا تثبیت حکومت بعدی ادامه خواهد یافت. در این جدال هم اپوزیسیون بورژوازی و هم جنبش کمونیسم کارگری شانس عینی پیروزی دارند.

اما کمونیسم کارگری تنها قطب سیاسی مبشر یک جامعه آزاد، برابر و مرفه در ایران است. امروز کمونیسم کارگری بعنوان یک جنبش اجتماعی، فکری، سیاسی و حزبی در طول دو دهه اخیر، برای نخستین بار توانسته است امکان واقعی حضور مستقل طبقه کارگر را بعنوان یک نیروی سوسیالیست در برابر کل احزاب و جنبشهای بورژوازی فراهم کرده و سوسیالیسم را بعنوان یک آلترناتیو واقعی در برابر جامعه قرار دهد.

کمونیسم کارگری یک جنبش عظیم و گسترده است. دامنه این جنبش و نفوذ اجتماعی بالقوه آن بسیار گسترده تر و فراتر از احزاب کمونیستی کارگری موجود است. جنبش کمونیسم کارگری نه فقط میتواند پرچمدار و سازمانده طبقه کارگر در تحولات جاری و آتی ایران باشد، بلکه در این موقعیت هست که مردم را در یک انقلاب توده ای برای آزادی و برابری و رفاه در ایران رهبری کند و به پیروزی برساند. اگر ما پیروز بشویم، و میتوانیم بشویم، آنگاه جامعه شاهد برپایی جامعه ای آزاد و برابر و مرفه و انسانی خواهد بود. جامعه ای بدون استثمار، بدون فقر، بدون طبقات بالادست و فرودست، بدون استبداد، بدون حاکمیت خرافات مذهبی و سنتها و اخلاقیات ارتجاعی، بدون نابرابری، بدون تبعیض. یک جامعه سوسیالیستی. اگر شکست

جامعه ایران در آستانه تحولات تاریخی قرار گرفته است. دوران پر تلاطم سیاسی مدتی است که آغاز شده است. دوره پیاخاستن توده های عظیم مردم برای بدست گرفتن سرنوشت خویش، دوره مصافهای تعیین کننده بر سر سهم انسانها از آزادی و رفاه و سعادت. حکومت اسلامی و نظام سیاسی در ایران، بعنوان یک نظام حافظ نکبت سرمایه داری و رژیم سیاسی استبدادی، مرتجع و ضد انسانی مورد تعرض توده وسیع مردم است. این حکومت که بزور سرنیزه و کشتار تا اینجا دوام آورده است، اکنون رو در روی نسلی از مردم است که در یک مقیاس دهها میلیونی آزادی و حقوق مدنی خود را مطالبه میکنند. حکومت اسلام و سرنیزه و سیاست سرکوب و ارباب پاسخگوی این نسل معترض نیست، نقطه سازش و تمکینی هم وجود ندارد. مردم حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده اند و مدتی است که دست بکار بزیر کشیدن آن هستند. روند سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی میتواند مراحل گوناگون و اشکال مختلفی بخود بگیرد. جمهوری اسلامی راه خلاصی ندارد. رفتنی است!

جنبش ما برای سرنگونی رژیم اسلامی و یک پیروزی تمام عیار سوسیالیستی تلاش میکند. ممکن است در این مسیر با ایستگاههای مختلفی مواجه شویم اما مطلوب ترین حالت برای ما سرنگونی رژیم اسلامی از طریق یک انقلاب کارگری است.

تحولات امروز ایران فقط بر سر بود و نبود رژیم اسلامی نیست. آنچه امروز در ایران میگذرد تعیین میکند که فردا دهها میلیون انسان چگونه خواهند زیست. آن آینده دارد امروز ساخته میشود. انتخابی بزرگ دارد صورت

## بسوی اتحاد صفوف جنبش کمونیسم کارگری!

اول اپوزیسیون در سرنگونی رژیم اسلامی تبدیل شویم. فاصله میان محبوبیت و مقبولیت اجتماعی جنبش ما و توان سازمانی جنبش مان کماکان بسیار است.

جنبش ما باید بر این معضلات با قدرت و به سرعت فائق آید. زمان بی انتهایی در اختیار نداریم. مساله انسجام و یکپارچگی سازمانی جنبش ما و همچنین قدرت سازمانگری و هدایت اعتراضات جامعه و همچنین پر کردن فاصله نفوذ اجتماعی و قدرت سازمانی جنبش ما از مسائل حاد و گرهی پیشرو می باشد. اما چگونه؟

راه پیشروی ساده و هموار نیست. شرایط سخت و دشوار و موانع بسیاریند. مناسبات احزاب اصلی این جنبش، حزب کمونیست کارگری و حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، بسیار دور تر از حد مطلوب نیروهایی است که علیرغم اختلاف و تعابیر سیاسی، نیروهایی در یک جنبش اجتماعی هستند. بعلاوه جنبش ما در حال حاضر فاقد یک مرجعیت فکری و سیاسی و یک خط سیاسی پذیرفته شده واحد است. پس از مرگ نابهنگام منصور حکمت ما شاهد تشتت و پراکندگی

بیشتر در صفوف جنبش کمونیسم کارگری هستیم. مجادلات و قطب بندیهای اغراق شده یک بیماری جنبش ماست. نوسانات و تعابیر گوناگون سیاسی که در شرایط وجود یک مرجعیت فکری و سیاسی و حزبی و پذیرفته شده میتوانست تابع خط رسمی باشد، اکنون به جدایی ها و تقابل این گرایشات و تعابیر سیاسی آنتاگونیزه منجر شده است. اما علیرغم این شرایط و جدایی ها پایه اجتماعی این جنبش، محافل متعدد کارگری و کمونیستی و فعال در جامعه بیش از هر زمان بر این ضرورت تاکید دارند و ماتریال مادی و یک نیروی فعال تغییر این وضعیت هستند.

ما قصد کمرنگ کردن اختلافات سیاسی و گرایشات متفاوت موجود و یا انکار سیاست های سکتاریستی که مصالح حزب و سازمان را در فرای مصالح عمومی جنبش کمونیسم کارگری قرار میدهد، نداریم. بر مشکلات و موانع راه واقفیم. مقاومت گرایشات موجود در جنبش مان در برابر چنین طرح و نقشه عملی را میشناسیم. بر محدودیتهای و تواناییهای و همچنین ویژگی ها و تواناییهای هر بخشی نیز واقفیم. قصد براه انداختن جنبش ملامت یا خود زنی هم نداریم. ما مصمم ایم که از این موانع عبور کنیم. مسلما دستیابی

به سازمان واحد جنبش کمونیسم کارگری راهی پر پیچ و خم است. اما آیا نمیتوان بر پراکندگی نیروهایمان در عرصه های مختلف غلبه کنیم؟ آیا نمیتوان در ۱۶ آذرها، در ۸ مارسها، در اول ماه مه ها، در روز کودک، در جشن های آدم بر فیها، در کمپین های اعتراضی برای افزایش دستمزد، پرداخت حقوق معوقه و بیمه بیکاری مکفی، در کمپین برای آزادی زندانیان سیاسی، در مبارزه برای آزادی و رهایی زن، علیه حجاب، علیه اسلام، برای آزادی و برابری مشترکا و در صف واحدی مبارزه کرد؟ واقعیت این است که بسیاری از نیروهای جنبش ما در داخل کشور چنین سیاستی را دنبال میکنند. همگانی کردن این سیاستها میتواند آغاز مناسبی باشد!

باید از دوران انشقاق در صفوف کمونیسم کارگری عبور کرد. باید بر ضعف توان سازمانی جنبش کمونیسم کارگری غلبه کرد. باید فاصله محبوبیت سیاسی و اجتماعی جنبش و قدرت سازمانی آن را پر کرد. پیشروی کمونیسم کارگری تنها میتواند با پرچم کمونیسم منصور حکمت متحقق شود. نقطه عزیمت و تاکید ما

مباحث منصور حکمت در پلنوم ۱۴ حزب کمونیست کارگری است. ما تمامی نیروهای کمونیسم کارگری را دعوت به تلاش برای فائق آمدن بر این شرایط میکنیم. ما طرحها و برنامه های مشخص خود در زمینه اتحاد صفوف کمونیسم کارگری را بزودی ارائه خواهیم کرد.

ما تلاش جدی ای را در این زمینه آغاز خواهیم کرد و تا زمانیکه امکان ناپذیری این پروژه در عمل بطور غیر قابل انکار مسجل نشود، این هدف را دنبال خواهیم کرد. حتی اگر به هدف نهایی هم نائل نشویم میکوشیم تا به بیشترین دستاورد ممکن در جهت انسجام بیشتر کمونیسم کارگری نائل آئیم.

فراخوان ما به کل نیروهای جنبش کمونیسم کارگری اینست که روی این مسئله حیاتی تعمق کنند، در این بحث شرکت کنند، و همراه ما برای اتحاد صفوف جنبش کمونیسم کارگری تلاش کنند!

### زنده باد

### اتحاد صفوف کمونیسم کارگری!

### زنده باد منصور حکمت!

فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری

۲۲ آوریل ۲۰۰۷

کارگران باید اعلام کنند که این دستمزد شندرغاز را قبول نمیکند و نمیتوانند با آن زندگی کنند. هر کسی که در مریخ زندگی نمیکند و تازه آمار دستکاری شده و نادرست بانک مرکزی را هم بعنوان خط فقر مبنا قرار دهد، میبیند این سطح دستمزد زیر خط فقر رسمی و تقریبا نصف آنست. خانواده کارگری چطور باید زندگی کند؟ آیا وکلای مجلس و بچه حاجی ها حاضرند با این دستمزد یک هفته زندگی کنند؟ وانگهی چرا باید دستمزد کارگران مینایش تامین یک زندگی مرفه و مقدور نباشد؟ چرا باید همیشه طبقه کارگر و دهها میلیون مردم محکوم به زندگی زیر خط فقر باشند؟ کارگران الکتریکی در کرمانشاه مبلغ ۶۰۰۰۰۰ تومان را بعنوان حداقل دستمزد اعلام کردند و باندرول آن را جهت اطلاع عموم در خیابانها قرار دادند. سال گذشته بخشهای مختلفی از کارگران رقم ۵۰۰۰۰۰ تومان را خواستند. رقم اخیر مبنایی برای حداقل دستمزد است که کارگران خودشان اعلام کردند و تازه با میزان درآمد های دولتی و غیره هنوز اختلاف نجومی دارد. همین رقم را باید کارگران در اعتراضات مختلف اعلام کنند و مصوبه وزارت کار را برسمیت نشناسند.

اگر کارگران اراده کنند و نیرویشان را مانند معلمان بمیدان بیاورند، جمهوری اسلامی راهی جز عقب نشینی ندارد. فعالین و رهبران کارگری باید جلو بیافتند و ضرورت واکنش فوری کارگران در صنایع مختلف را به این تصمیم مرتجعین وزارت کار و سرمایه داران و دولتشان تاکید کنند و نیروی کارگران را بمیدان بکشند. موقعیت امروز و اعتراضات گسترده جامعه این امکان و فرجه را به اعتراضات گسترده کارگری میدهد. این تلاشی برحق و مورد حمایت اکثریت جامعه و جنبشهای عدالتخواهانه است. پرچم حداقل دستمزد ۶۰۰۰۰۰ هزار تومان را برای شاغل و بیکار بازنشسته و مستخدمین دولتی بعنوان مینیمم بلند کنید و مصوبه ارتجاعی و ضد کارگری وزارت کار را توی صورتشان بکوبید!

در افزوده هایی به

# تئوری کمونیسم کارگری در دوره اخیر

(یک نظر شخصی - قسمت اول)

خسرو دانش

توضیح سردبیر،

در شماره ۱۶ نشریه که امروز منتشر شد، در مقدمه مقاله "چپ رادیکال در تضاد با برنامه یک دنیای بهتر" اشاره کردیم که این مقاله قسمت دوم مطلبی با عنوان درافزوده هائی به تئوری کمونیسم کارگری در دوره اخیر است که پیشتر در روزنه منتشر شده است. از آنجا که این مطلب روی نکات متعدد و مورد مجادله ای انگشت میگذارد، انتشار باهم این دو مطلب را مفید تشخیص دادیم. نشریه یک دنیای بهتر طرفدار بحث و جدل باز و آزاد سیاسی است و از علاقه مندان به این مباحث دعوت میکنیم در این بحث شرکت کنند.

مقدمه

یکی از مهمترین تفاوتهایی که طبقه ی کارگر و جنبش اجتماعی کمونیسم کارگری با بورژوازی دارد اینست که بورژوازی با نقد خود از بین میرود، در حالیکه جنبش کمونیستی با نقد خود هرچه بیشتر رشد یافته و بالنده میگردد. بنابراین بورژوازی هرگز قادر نیست خود را نقد کند، بدلیل اینکه در مقابل حرکت جامعه و تاریخ قرار گرفته است. اما کمونیسم در صدد به تحرك در آوردن آنست. با قبول چنین متدی چنانچه کمونیسم با نقد خود از بین برود، به یقین محتوایی بورژوایی و کاذب داشته و چیزی بیشتر از یک نام صرف "کمونیسم" نبوده است و بدین لحاظ چنین کمونیسمی چه بهتر که از بین برود. از طرف دیگر بورژوازی اگر بخواهد خود را نقد کند بایست "ایدئولوژی" خود را نقد کند، چون دستگاه فکری بغیر از ایدئولوژی ندارد. و چنین عملی ممکن نیست، چون ایدئولوژی هیچگونه ظرفیتی برای نقد ندارد. ایدئولوژی از آنجا که قانونمندی و مکانیسمی کاذب دارد

چنانچه نقد بشود نفي و طرد یا متزلزل میشود. و اما قانونمندی جنبش کمونیسم کارگری بر اساس نقد شکل گرفته است، بدلیل اینکه اساسا خود بعنوان رادیکالترین جنبش انتقادی، سلبی و انقلابی در مقابل سرمایه متحقق شده است. با توجه به این نکته ی مهم، جنبش کمونیسم کارگری و حزب بعنوان آگاهترین بخش این جنبش، قانونمندی حرکت و پویایی خود را باید بر اساس نقد پایدار قرار دهد و از متن آن باز تولید شود. نفي این مولفه به هر بهانه ای مانع باز تولید خلاق و پویای کمونیسم خواهد شد و نخواهد توانست مبارزه ی طبقاتی را به استراتژی و افقی کمونیستی هدایت کند. هر گونه ایراد و نقطه ضعفی، با هر شکل و سطحی در بطن جنبش کمونیستی اگر چنانچه نقد نشده و دست نخورده باقی بماند به یقین تاثیر منفي خود را در مسیر مبارزه خواهد گذاشت. نمیشود فکر کرد که با سرپوش گذاشتن به نقطه ضعفهای حساس میتوان از تاثیر منفي آنها گریخت. کمونیسم، جنبشی ایدئولوژیک نیست که کاذبانه عمل کند. کمونیسم آن جنبشی ست که قبل از کسب انقلابی قدرت سیاسی و دگرگون کردن اقتصاد سرمایه داری ابتدا باید از ایدئولوژیها برهد و به آگاهی کمونیسم واقعی برسد. طرح این متد که با طرح و نقد نقطه ضعفها بورژوازی و آنتی کمونیسم تقویت خواهد شد بهیچوجه رویکردی کمونیستی به قضیه نیست، بلکه مساوی گرفتن مبارزه ی طبقاتی با شعبده بازی، کلاه برداری و سیاست بازی بورژوایی ست. سنت نقد در هر شکل و سطحی محتوای حرکت و عامل رشد کمونیسم در دراز مدت است. سنت نقد را برای اولین بار در تاریخ دوم کمونیسم، منصور حکمت بصورت فعالی عملی بخشید. منصور حکمت در طول زندگی کوتاه، ولی پر بارش هر

لحظه ی این جنبش را با نقد خود توأم ساخت و با نقد آنرا بازتولید نمود. هرگز از این نهراسید که فرصت طلبان بورژوا آنرا علم کنند و برایش بعنوان ملعبه قرار دهند. هر لحظه سعی میکرد دنیا را با متد کاملتری ببیند و هرگز اهمیتی به این نداد که دشمنان قسم خورده ی کمونیسم آنرا چگونه تاویل خواهند کرد. اگر چنین نبود کمونیسم کارگری به اینهمه دستاورد نائل نمیشد و کماکان در شرایط یک سازمان یا گروه ضد رویزیونیستی اوایل انقلاب در جا میزد.

و اما سخن من بعنوان نویسنده ی این متن با رفقای عزیز:

اگر چنانچه خاطر رفقای عزیز مانده باشد من در طول مدتی از طریق سایت روزنه بحثی را شروع کرده بودم که از نظر خودم بحثی تازه و بکر بود که آخرش به جدل و مباحثه با رفیق عزیزم سیاوش دانشور منجر شد. تازه گی بحث من از این لحاظ بود. انگشت بر جایی نهاده بودم که تا بحال از طرف کمونیسم کارگری نقد نشده بود. و آن نقد مکتب پست مدرنیسم و توأم نقد کمونیسم بعد از مارکس بود. من بر اساس این نقد به نظرات محوری دیگری رسیدم که فاز جدیدی را در برابر کمونیسم کارگری میگشود. فازی که تعریفی هرچه شفافتر از کمونیسم کارگری را طلب میکرد و دنیای فکری و عینی جدید و گسترده تری راجلوی روی حزب میگشود، هرچند یک بحث شخصی بود. فازی که از نظر خودم گامی فراتر در روند تکاملی کمونیسم کارگری بود و متد مارکس را کاملتر جذب مینمود. فازی که تداوم متد منصور حکمت بود، هرچند

ظاهرا برخلاف آن، بنظر بعضی از رفقا برسد. متدی که دلایل شکست انقلاب اکتبر را هرچه عمیقتر عنوان میکرد و پدیده ی شوروی بعد از شکست را بگونه ای کاملتر و نوین میدید. از یکطرف با نقد پست مدرنیسم به این نتیجه رسیدم که متفکرین بورژوازی شیدانه کمونیسم را بعنوان "ایدئولوژی" قلمداد میکنند (در حالیکه خود مادر همیشه آستن ایدئولوژی هستند) و از طرف دیگر تاویلی سطحی و بورژوایی از این مقوله بدست میدهند تا هرچه بیشتر اذهان را علیه کمونیسم متوجه کنند (در اینمورد در نوشته ی قبلی ام تحت عنوان "طرح چند بحث جدید در جوابیه ی رفیق سیاوش دانشور" توضیحاتی بطور کلی داده ام، مبنی بر اینکه بورژوازی معاصر کلا اثباتگرایی کمونیستی را ایدئولوژی میداند، یعنی دقیقا آنچه ی که علیه سرمایه است). در حالیکه برای اولین بار مقوله ی ایدئولوژی از طرف مارکس بشیوه ی کمونیستی و درست نقد شده بود و اصولا مارکس تئوری کمونیسم خود را با نقد ایدئولوژی (در شکلهای مختلف آن) زمانه ی خود هویت بخشید و اثباتگرایی کمونیستی را تحت عنوان کمونیسم پراتیک یا ماتریالیسم پراتیک بنیان گذاشت. مانیفست کمونیست، نقد ایدئولوژی در شکل سوسیالیسمهای مهمل طبقات مختلف در عرصه ی برنامه بود. تمام این دستاوردهای فکری از طرف مارکس بر اساس نیازها و ضرورتهای مبارزه ی کمونیستی طبقه ی کارگر با سرمایه دوره ی مارکس شکل گرفته بود و نقطه اتکای کاملاً مادی داشت. بعد از تقریباً صد و پنجاه سال بنابر ضرورتهای سرمایه ی معاصر و پساحنگ سردی از طرف متفکرین بورژوازی حرکتی فکری ظاهراً مشابه تئوری

صفحه ۵

## در افزوده هایی به تئوری کمونیزم کارگری ...

مارکس آغاز میشود مبنی بر اینکه قصد تدوین تئوری غیر متافیزیکی زمانه را بعد از شکست مدرنیسم و کمونیزم بعنوان "عامل اصلی مشکلات جهان" دارند. لذا بر مبنای تحلیل تجربه ی کمونیزم روسی و بر متن فروپاشی بلوک مربوط به آن از طرف این متفکرین ادعا میشود که کمونیزم در کل یکنوع ایدئولوژی است و دلیل شکست آن هم بر این اساس قرار میگردد. کل این جسارت‌های طبقاتی بورژوازی بر مبنای فقدان کمونیزمی قدرتمند و مارکسی بروز میکند. ایدئولوژی بورژوازی معاصر و نظم نوینی کلا بر اساس نقد دروغین ایدئولوژی شکل میگیرد و قادر میشود در روند فکری جهان تاثیر شگرف بگذارد و لشکر شکست خورده ی کمونیزم قبلی را بزیر پرچم تئوریک خود جمع نماید. اینکه این روند اکنون به کجا انجامیده، بهیچوجه تاثیری در این ندارد که تئوری کمونیزم دوره ی پسا جنگ سردی باید بر اساس نقد کل این ایدئولوژی مکاربورژوازی شکل میگرفت، که بجای خود ضرورتی بر مبنای نیازهای مبارزه ی طبقه ی کارگر با سرمایه بود. لذا از نظر من تئوری کمونیزم دوره ی اخیر باید بر مبنای تأکیدی دویاره بر تئوری یا اثباتگرایی پراتیکی(و یاکمونیزم ماتریالیسم پراتیک) مارکس(البته یاد آوری کنم که اثباتگرایی مارکس ربطی به بحث الگوی اثباتی کامل از ساختمان سوسیالیسم ندارد، طبق منتد مارکس الگوی اثباتی از ساختمان سوسیالیسم را نمیشود ارائه کرد، مگر طرح محورهای عمومی آن بر اساس منتد مارکس و تجربه های سوسیالیستی تاکنونی) و تداوم آن شکل میگرفت. این تئوری همچنان در شکلی امروزی و ویژه باید بمثابة کمونیزم مارکس بر محور نقد ایدئولوژی چه در متن جنبش بورژوازی و چه در متن کمونیزم گذشته، سپری شده تحقق مییافت. اساسا طبق منتد مارکس هر تفکری بغیر

از کمونیزم پراتیک تفکری ایدئولوژیک و کاذب است. با توجه به این منتد مارکسی تمام ساختمان فکری و عملی کمونیزم معاصر چه در عرصه ی برنامه، جهان نگری و متدولوژی باید بر محور ضد ایدئولوژیک، هویت و موجودیت مییافت. بویژه اینکه کمونیزم بعد از مارکس بدلائل عینی و مادی مشخصی به مسیری ایدئولوژیک تغییر جهت داده بود. منصور حکمت تنها متفکری بود که گامهای مهمی در تدوین تئوری کمونیزم پساجنگ سردی تحت عنوان کمونیزم کارگری برداشت. منتهی این حرکت با مرگ تراژیک وی ناقص و نیمه تمام ماند. شواهد و فاکت‌های موجود در تئوری منصور حکمت بوضوح نشان میدهد که وی اگر زنده میماند بطور قطع به تمام تئوری کمونیزم معاصر نائل میگشت و آنرا تداوم میبخشید. چنین حکمی بر اساس موجودیت عنصر نقد در کمونیزم منصور حکمت اثبات میشود و بیهوده گویی و تظاهر بازی نیست. یکی از اساسی ترین این فاکت‌ها گرایش ضد ایدئولوژیک بود که وی در نوشته های خود بجا میگذارد و بتدریج علیه مقوله ی ایدئولوژی موضع قاطع تری میگردد. مهمتر اینکه حتی نقد کمونیزم بورژوازی و عملا موجود از طرف منصور حکمت(در مبنای کمونیزم کارگری) اساسا بر مبنای نقد رویکرد ایدئولوژیک از مقوله ی رویزیونیسم و رجعت دوباره به کمونیزم پراتیک شکل گرفته بود و این درست نیست بگوئیم منتد منصور حکمت نه نقد کمونیزم ایدئولوژیک بلکه نقد کمونیزم بورژوازی و غیر کارگری عملا موجود بود. چرا که از نظر متدی که در بالا ارائه دادم نقد کمونیزم بورژوازی و غیر کارگری بدون نقد " کمونیزم ایدئولوژیک" عملی ناقص است و نمیتواند تمام الزامات تئوری کمونیزم معاصر را شامل شود و پاسخگو باشد. بدلیل اینکه در کمونیزم عملا موجود بطور کلی متدی موجود بود که از کمونیزم ایدئولوژیک منتقل شده بود و بدون نقد سرچشمه ی اصلی

نمیشد به تکوین کامل تئوری معاصر مادیت بخشید. به این معنی که رویزیونیسم و کمونیزم بورژوازی از نظر تئوریک زمینه ی تاریخی تکوین خود را از عناصر فکری موجود در کمونیزم بعد از مارکس یا کمونیزم ایدئولوژیک، مانند مقوله ی اجتناب ناپذیری سوسیالیسم، مقوله ی ضرورت، تئوری پروسه ی طبیعی یا کلا دیالکتیک ایدئولوژیک و تک خطی اخذ کرده بود و این حرکت فکری دقیقا توأم با گرایش عینی در جنبش کارگری اروپا بود که در دوره ی بین جنگ اول جهانی و شکست کمون پاریس شکل گرفته بود، گرایش رفرمیستی. منصور حکمت رویکرد نقد ایدئولوژیک به مقوله ی رویزیونیسم را تا کمونیزم بورژوازی و عملا موجود پیش برد، در حالیکه این رویکرد ایدئولوژیک تحت عنوان "ارتداد" و "خیانت" از کمونیزم بعد از مارکس شروع شده بود. ناقص ماندن منتد منصور حکمت را باید بر چنین مبنایی نگریست و تداوم بخشید و گفتن اینکه منتد وی نقد کمونیزم بورژوازی بود، راضی شدن به حداقل ها و راه نیمه رفته است و هر روندی بغیر از این نمیتواند به تئوری کمونیزم با محتوای مارکسی منجر بشود. ضمنا اگر نقطه ی عزیمت ما در تداوم تئوری کمونیزم نقطه عزیمتی ایدئولوژیک و مذهبی از منصور حکمت باشد، باید از الان فاتحه ی کمونیزم کارگری را بخوانیم، بدلیل اینکه منتد خود منصور حکمت نقد دائم بود. از نظر من کمونیزم کارگری تنها با تداوم منتد و روند ناقص مانده ی منصور حکمت میتواند بمثابة کمونیزم کاملا قطبی تر شده و شفاف متحقق شود و نماینده ی فکری-سیاسی شایسته ی بشریت متمدن و طبقه ی کارگر جهانی مدرن باشد.

به نظر من کمونیزم کارگری از نظر تئوری(وهمچنین عملی که در قسمتهای بعدی این نوشته درموردش بحث خواهد شد) در یک حالت برزخ بسر میبرد. بمثابة نماینده ی فکری کمونیزم انسانی

### ایدئولوژی

از آنجا که در این نوشته مقوله ی ایدئولوژی نقش مهمی در متن بحثها دارد بهتر است به این مسئله اشاره شود که با بازخوانی آثار مارکس و انگلس نتایج ذیل حاصل آمد:

نه مارکس و نه حتی انگلس که منشاء کمونیزم ایدئولوژیک هست (رجعت انگلس به ایدئولوژی در شکلهای مستقیم انجام نگرفت)، در آثار خود، مقوله ی کمونیزم و تئوری کمونیزم را هرگز با عنوان ایدئولوژی بکار نرفته اند و حتی از مقوله ی ایدئولوژی با ظرفیت غیر ایدئولوژیک نیز استفاده نکرده اند. در دستگاه فکری مارکس و انگلس مقوله ی ایدئولوژی، بعنوان و معنی تفکری کاذب و وارونه بکار رفته است.

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

از این نظر کمونیسم، ایدئولوژی نیست، چون ایدئولوژی محتوایی کاذب و دروغین دارد. اینکه ریشه ی ایدئولوژی جامعه ی طبقاتی ست، شکی در آن نیست، ولی اگر از این دیدگاه چنین بر داشت کنیم که تا طبقات است کمونیسم یا طبقه ی کارگر ناچار است ایدئولوژیک باشد، یک تفکر ضد کمونیستی و بورژوایی کامل است. اینکه بگویم در جامعه ی آزاد به ایدئولوژی نیازی نیست، به این معنی نیست که کمونیسم و طبقه ی کارگر هم میتوانند تا محور طبقات ایدئولوژیک باشند، این خطر ناکثرین گرایش در کمونیسم کارگری خواهد بود، اگر چنین گرایشی باشد. و من در اینمورد هشدار صمیمانه میدهم. کمونیسم و طبقه ی کارگری که میخواهد به جامعه ی کمونیستی برسد، باید ضدایدئولوژیک باشند، وگرنه به آن نائل نخواهند شد. کمونیسم مارکس با نقد ایدئولوژی به تئوری خود رسید، نه با قبول ایدئولوژی. آنهایی که اینرا نمیدانند یا در مطالعه ی آثار مارکس و حتی انگلس دقت کافی بخرج نداده اند یا خودشان گرایش ایدئولوژیک دارند. کمونیسم ایدئولوژیک یعنی منحرف کردن کمونیسم از راه اصلی در نیل به کمونیسم واقعی، یعنی تبدیل کمونیسم به یک مذهب. یعنی تبدیل فاز اول سوسیالیسم در شکل "سوسیالیسم دولتی" به استراتژی کمونیسم. یعنی تبدیل "دمکراسی" کارگری مارکس(مارکس در نوشته هایش از حکومت کارگری بعنوان دمکراسی وسیع کارگری اسم میبرد که منصور حکمت بدست برای اولین بار مقوله ی دمکراسی را بعنوان یک ظرفیت بورژوایی از آزادی تعریف کرد و آنرا مناسب تعریف حکومت کارگری ندید) به دمکراسی کارگری ایدئولوژیک بعد از مارکس که در این نوشته از بحثهای محوری خواهد بود. جنبش کمونیسم در دوره ی حاکمیت سرمایه داری قادر نیست ایدئولوژی را از جامعه بزداید، چون قدرت اقتصادی و سیاسی

در دست بورژوازی ست. اما برای رسیدن به این هدف قادر است در همین جامعه ی سرمایه داری ابتدا ایدئولوژی را از تئوری خود بزداید. این بخشی از حرکت کمونیسم در بطن این جامعه است، چون مبارزه ی کمونیسم و طبقه ی کارگر از مسیر مبارزه ی دو جنبش اجتماعی میگذرد که یکی صاحب ایدئولوژی ست و دیگری ضد ایدئولوژی. این مسیری ست که مارکس آنرا مشخص کرده است. بکار گیری ایدئولوژی از طرف کمونیسم یعنی وارد کردن دروغ و کذب در این جنبش. برای اینکه رفقا با محتوای ایدئولوژی از نظر مارکس و انگلس آشنا شوند، گفته هایی از ایندو را نقل میکنیم: "... تمام ایدئولوژی عبارت از مفهوم تخریب شده ی این تاریخ و یا انتزاع کامل از آن است. ایدئولوژی خود یکی از جنبه های این تاریخ است." پاورقی ص 7/ ایدئولوژی آلمانی/ و یا در همان اثر ادامه داده میشود: "اگر در تمامی ایدئولوژی ها، انسانها و مناسبات آنان همانند (تصویر داخل) جعبه عکاسی وارونه ظاهر میشوند، این پدیده همانقدر از جریان زندگی تاریخی آنها نشأت میگیرد که وارونگی اشیاء روی شبکیه از جریان زندگی جسمی آنان." ص 20/ همان/

و حال به گفته هایی از انگلس در مورد ایدئولوژی بپردازیم، انگلس در کتاب "لودویک فویر باخ و پایان فلسفه ی کلاسیک آلمانی" بحق شناخت و اطلاعات خوبی از معنی و کارکرد ایدئولوژی بدست میدهد. مشکل از اینجا آغاز میشود که انگلس در پروسه ی نقد ایدئولوژیهای دوره ی خود از مقوله های "ضرورت"، "اجتناب ناپذیری"، "پروسه ی طبیعی" و کلا تئوری کمونیسم گونه ای تاویل بدست میدهد که زمینه ی تبدیل شدن این تئوری را به ایدئولوژی بوجود میاورند(ایدئولوژی بمفهوم وسیع کلمه، نه فقط در عرصه ی فلسفی). البته در مبحث مستقلی به این بحث خواهیم پرداخت. حال

است و در اینراه تا طبقات از بین نرفته اند مثل خود طبقه ی سرمایه دار به هرگونه حیلہ ی ایدئولوژیک و انگیزه ی شبه مذهبی و کاذب مکتبی متوسل خواهد شد.

### کمونیسم کارگری و رویزیونیسم

از نظر منصور حکمت یکی از مولفه های اصلی عروج از مارکسیسم انقلابی به کمونیسم کارگری تعریف و رویکرد طبقاتی نسبت به مقوله ی رویزیونیسم بود. طبق این رویکرد، مقوله ی رویزیونیسم بمعنی انحراف از مارکسیسم توسط افراد کمونیست نیست، بلکه بمفهوم تغییر کاربست اجتماعی و طبقاتی کمونیسم میباشد که رویزیونیسم برآیند تئوریک آن بعنوان تاویل و تفسیر طبقه ی بورژوازی از کمونیسم بود. طبق این نظر، مقوله ی رویزیونیسم برآیند و حاصل چنین چرخشی در واقعیت بود که جنبشهای اجتماعی غیر کارگری اینبار پرچم کمونیسم را بدست گرفته اند، نه تجدید نظر طلبی و انحراف فکری درون مکتبی و جنبشی افراد خاص کمونیست. منصور حکمت با چنین نقدی از مقوله ی رویزیونیسم به یکی از بنیانهای فکری- تئوریک مهم و اصلی غالب در جنبش کمونیستی عملا موجود در دوره ی خود یورش برد که درک مکتبی و ایدئولوژیک از کمونیسم بود و وی به آن بعنوان رویکرد تقدم تئوری بر جنبش بر خورد میکرد. یعنی جنبش کمونیستی عملا موجودی که کمونیسم را مکتب و ایدئولوژی مدار بسته ای میدانست که هرگونه تغییر تئوریک تحت نام ظاهری کمونیسم در آنرا بعنوان تجدید نظر طلبی، خیانت و انحراف از تئوری کمونیسم تحلیل میکرد که بعنوان رویزیونیسم از آن یاد میشد. یا در شکل رادیکال آن، هرگونه تغییر فکری بفع طبقات دیگر در احزاب کمونیست راناشی از انحراف فکری افراد و اعضای موجود در آن میدانست. منصور حکمت با این نقد گام بزرگی در حیات

ببینیم انگلس چگونه ایدئولوژی را به نقد میکشد: "...مذهب، پس از پیدایش، پیوسته ذخیره معینی از تصورات را که از ازمینه پیشین به ارث رسیده است، حفظ میکند، زیرا بطورکلی در تمام شئون ایدئولوژی، سنت نیروی محافظه کار عظیمی است." ص 38/ و نیز در همان کتاب: "قرون وسطی کلیه اشکال دیگر ایدئولوژی یعنی فلسفه، سیاست و فقه را به الهیات ملحق ساخته و به شعب آن مبدل نمود." ص 37/ همان/ در نقل قولهای فوق و بویژه در اثر "ایدئولوژی آلمانی"، ایدئولوژی بمثابة تفکر سیستماتیک کاذب و دروغینی تعریف میشود که شناختی کاذب و وارونه از واقعیتها بدست میدهد که در سطحهای نزدیک به روابط مادی انسانها شکل مذهب زمینی (مثل عقاید سیاسی و اقتصادی ایدئولوژیک) و در فواصل دور از این روابط شکل مذهب آسمانی بخود میگیرد. در کل، متد مارکس بر این مبناست که ایدئولوژی تفکری کاذب بوده و با تکوین تئوری کمونیسم از آن جدا میشود، چون تئوری کمونیسم در تقابل با ایدئولوژیهای عصر خود بوجود میاید. ایدئولوژی یعنی اینکه تحلیلی غیر مارکسی از سرمایه بدهیم، یعنی اینکه افق و آلترناتیو سوسیالیستی غیر مارکسی. طبیعتا جریاناتی که از مقوله ی ایدئولوژی در شکلها و ظرفیتهای متفاوت استفاده میکنند، به نسبتهای متفاوت در گیر ایدئولوژی هستند. بزرگترین نمود عدم نقد ایدئولوژی وارد نشدن به حوزه ی نقد کمونیسم ایدئولوژیک است و یا گرایشهای خطرناکی مثل اعتقاد و طرح مبهم اینکه تا طبقات است ایدئولوژی هم هست. این دیدگاه مبهم است. باید مشخص شود این ایدئولوژی از طرف کدام طبقات باز تولید میشوند، اگر قرار باشد طبقه ی کارگر و جنبش کمونیسم هم ایدئولوژیک باشد، پس اینهمه نقد مارکس از ایدئولوژی برای چه بود و یا اصلا تئوری کمونیسم برای چیست. میتوانستیم بگویم جنبش ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر در صدد سرنگونی سرمایه و به حکومت رساندن این طبقه برای همیشه

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

فکری جنبش کمونیسم کارگری برداشت و بقول خودش جنبش کمونیستی را از سر به روی پاهایش در زمین واقعی نهاد. از این منظر این تئوری نبود که جنبش کمونیستی را بوجود میآورد بلکه جنبش اجتماعی کمونیسم بود که تئوری کمونیسم برآیند آن بود. و همچنین منصور حکمت چنین نقدی را در مقابل رویکرد مارکسیسم انقلابی نسبت به تحلیل انحراف سوسیالیسم خلقی بعنوان انحراف حاکم بر جنبش چپ دوره ی اوایل انقلاب و تعبیر شکست انقلاب اکثر بدلیل عروج رویزیونیسم در حزب کمونیست دوره ی قدرت گیری استالین بکار گرفت و کمونیسم کارگری را با چنین نقدهای اساسی از رابطه ی تئوری و جنبشها بنیان گذاشت. تحلیل منصور حکمت در جهت ارجاع به کمونیسم مارکس بود، سرآغاز حرکتی مثبت بنفع کمونیسم بود. منتهی نقد رویکرد مکتبی و تئوریک نسبت به مقوله ی رویزیونیسم در محدوده ی چپ اوایل انقلاب و گذشته ی خود نمیتوانست تمام قضیه باشد. کافی دانستن چنین نقدی اساسا ساده کردن معما و معادله ی پیچیده ای بود که ریشه در کمونیسم بعد از مارکس داشت. مقوله ی رویزیونیسم اولین بار توسط لنین تحت عنوان "خیانت"، "انحراف از مارکسیسم" و "ارتداد" رهبران انترناسیونال دوم تبیین گردید. برای اثبات این قضیه و نقد آن و یافتن ریشه های تاریخی آن و نیز تداوم بخشیدن به متد منصور حکمت تنها متدی میتواند موثر باشد که رابطه ی تئوری و جنبش را با متد و رویکرد نوینی بعنوان رویکرد سوم بررسی و تحلیل کند. از نظر من سه نوع رویکرد اجتماعی، جدا از رویکرد بورژوازی معاصر، در این رابطه وجود دارد که هر کدام تبعات مختص بخود را دارد و به جنبش اجتماعی خاصی منجر میشود. دیدگاههای تا کنونی من بر سومین رویکرد استوار بوده است که من تا بحال بصورت

پراکنده ای به آن پرداخته ام. اکنون نظر بر اینست که این دیدگاهها را با این متد و رویکرد دنبال کنم. ابتدا بهتر است به نقد دو رویکرد موجود بپردازیم و سپس رویکرد جدید را مطرح کنیم:

اولین رویکرد بعنوان تقدم تئوری بر جنبش گواه بر این است که کمونیسم دوره ی لنین، تئوری کمونیسم را عمدتا بعنوان مکتب و ایدئولوژی درک کرده و پذیرفته بود. لنین غایت نظری مقوله ی رویزیونیسم را در نهایت در خدمت بورژوازی امپریالیستی خودی و "ملی" قلمداد کرده و آنرا به بورژوازی وصل میکند، ولی خاستگاه طبقاتی و سرچشمه ی آنرا در "اپورتونیسم خرده بورژوازی" ارزیابی میکند که در خصلت کمونیستها بعنوان روشنفکران خرده بورژوا خفته است. در دستگاه نظری لنین در اینمورد تحلیل خاستگاه طبقاتی باید اصل گرفته شود، نه ارزیابی غایت نظری این مقوله و جنبش اجتماعی بورژوازی آندوره. اینکه گفته میشود لنین رویزیونیسم را از نظر طبقاتی بالاخره به بورژوازی وصل میکند، توجیهی بیشتر در کتمان حقیقت اصلی در اینمورد نیست. چرا که مقوله ی "خاستگاه طبقاتی" در دستگاه فکری لنین در درجه ی اهمیت بیشتری ست و نقطه ی عزیمت وی در نقد مقوله ی رویزیونیسم میباشد. بالاخره ی وی با این رویکردش سرچشمه ی رویزیونیسم را در انحراف فکری درون جنبشی توسط برنشتاین، پلخانف و دیگران و بعدها توسط کائوتسکی میداند، نه در تغییر کاربست طبقاتی کمونیسم. و مهمتر اینکه مقوله ی "اپورتونیسم خرده بورژوازی" حتی جدا از مسئله ی رویزیونیسم در دستگاه فکری لنین جایگاه ویژه و ثقلی دارد. لنین به ریشه ی تمام تغییرات فکری در روند جنبش کمونیستی دوره ی خود تحت عنوان "اپورتونیسم خرده بورژوازی" برخورد میکند. نقل قولهایی از لنین در اینمورد کمک شایانی بمان میکند:

"جنبه ی نسبتا "مسالمت آمیز" دوران سال 1871 تا 1914، اپورتونیسم را ابتدا بمتابه یک حالت روحی، سپس بمتابه یک خط مشی و بالاخره بمتابه یک گروه یا فشر بوروکراسی کارگری و یا رفیقان نیمه راه خرده بورژوا پرورش داد." (تاکید روی کلمات از خود لنین است) لنین/ مجموعه آثار/ جلد اول- قسمت دوم/ اپورتونیسم و ورشکستگی انترناسیونال دوم/ ص 492. و همچنین گفته ی دیگری از لنین در همین نوشته عبارت است از: "اپورتونیسم در سیر رشد خود بمرحله گند زدگی رسیده و بطور قطعی باردوگاه بورژوازی گرویده و به سوسیال شوینیسم میل شده است: چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ سیاسی پیوند خود را با سوسیال دمکراسی گسسته است. از لحاظ تشکیلاتی نیز پیوند خود را با آن خواهد گسست." همان/ ص 506-507. سعی من بر این بوده است که غیر مکتبی ترین و غیر ایدئولوژیک ترین نقل قولها را از آثار لنین بیابم که بی غرضانه تحلیل کامل وی را از مقوله ی رویزیونیسم نشان داده باشند، وگرنه لنین عموما در بسیاری از نوشته های خود عبارتهای انحراف، خیانت و ارتداد را در تعریف این مقوله بکار گرفته است که من در صدد آن نیستم این نوشته را از نقل قولهای مزبور پر کنم، که برای نمونه به چند نمونه از آنها اشاره میکنم: "این جریان مسلکی از یکسو محصول از هم پاشیدگی و گندیدگی انترناسیونال دوم و از سوی دیگر ثمره ناگزیر ایدئولوژی خرده بورژواهایی است که شرایط زندگی، آنها را در بند خرافات بورژوازی و دموکراتیک مقید ساخته است.

اظهار این قبیل نظریات از طرف کائوتسکی و امثال وی بمنزله دست کشیدن کامل از اصول انقلابی مارکسیسم است که این نویسنده طی دهها سال تمام و آتیم بخصوص در مبارزه علیه اپورتونیسم سوسیالیستی (برنشتین، میلران، هایدمان،

گومپرس و غیره) از آن دفاع میکرد." (تاکیدات از من است) از پیشگفتار امپریالیسم بمتابه بالاترین مرحله ی سرمایه داری/ همان/ ص 514-515.

و همچنین: "به این ترتیب نیم قرن دوم موجودیت مارکسیسم (سال های نود قرن گذشته) با مبارزه جریان ضد مارکسیستی درون مارکسیسم آغاز گردید." لنین/ از کتاب در باره مارکس و مارکسیسم قسمت "مارکسیسم و رویزیونیسم" ص 23/

و نیز در کتاب دولت و انقلاب جلد 6 می گوید: "بطور کلی میتوان گفت که از طفره رفتن در مورد مسئله روشن انقلاب پرولتاری نسبت به دولت، از طفره رفتنی که بحال اپورتونیسم سودمند بود و بدان نیرو می بخشید، تحریف مارکسیسم و ابتدال کامل آن پدید آمد." ص 3/

و دهها نظر مشابه دیگر از لنین در اینمورد. لذا، رفا اگر چنانچه مایل باشند به کوهی از مکتبی ترین تحلیلها در اینمورد نائل آیند میتوانند به نوشته هایی مثل "دولت و انقلاب"، "انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد" و "امپریالیسم بمتابه بالاترین مرحله ی سرمایه داری" رجوع کنند و در ضمن چنانچه مایل باشند من تمام این فاکتورها را از لنین منتشر می کنم. متد موجود در نقل قولهای فوق کاملا بر این مبناست که رویزیونیسم ریشه اش از خاستگاه و در نتیجه اپورتونیسم خرده بورژوازی شروع میشود که انحرافیست درون حزبی و درون جنبشی و وقتی به مرحله ی گند زدگی میرسد به اردوگاه بورژوازی مپیوندد. لذا تحلیل لنین این نیست که رویزیونیسم جنبش اجتماعی و طبقاتی بورژوازی تحت لوای پرچم ظاهری و اسمی کمونیسم است، بلکه از نظر وی رویزیونیسم از انحراف درون حزبی و درون مکتبی شروع میشود که حتی هنوز از نظر تشکیلاتی کاملا از

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

نظر تشکیلاتی کاملاً از کمونیسم نگسته است. در واقع منظور اصلی لنین در این مورد اینست که رویزیونیسم خیانت به کمونیسم و تجدید نظر در اصول مارکسیسم است، که از طریق کمونیست‌های با خصلت خرده بورژوازی تحقق پیدا کرده است، نه تاویل بورژوازی از کمونیسم. چنین گرایشی مبنای ادبیات سیاسی ضد "پورتونیسیم" و "رویزیونیسم" است که فضای غالبی در دستگاه فکری جنبش چپ پوپولیستی، رادیکال و ضد رویزیونیستی اوایل انقلاب را پر میکند که کاملاً متأثر از ادبیات لنینی است. از نظر پوپولیسم به "پورتونیسیم" باید برخورد شود چون امری خصلتی از طرف روشنفکر کمونیست است که دارای خاستگاه طبقاتی خرده بورژوازی ست و دومی یعنی "رویزیونیسم" بایست افشاء شود، چرا که مرحله‌ی تکامل یافته‌تر اولی ست و به خیانت منجر شده است. خیانتی که ناشی از تزلزل خرده بورژوازی کمونیست میباشد و از اولی شروع شده و در دومی به درجه‌ی رشد یافته‌ی خود میرسد، کاملاً منطبق با نظر لنین. با توجه به این توضیحات، ریشه‌ی تاریخی جنبش ضد رویزیونیستی و تبیینی مکتبی از مقوله‌ی رویزیونیسم نه تنها به چپ پوپولیستی کشورهای تحت سلطه بلکه به کمونیسم ایدئولوژیک لنین نیز وصل میشود. البته ناگفته نماند که لنین مقوله‌ی "پورتونیسیم" را از انگلس به ارمان برده است که وی این واژه را در نقد سوسیال دمکراسی زمان خود و بویژه سوسیال دمکراسی آلمان بکار میگیرد که در صفحات آتی در مورد آن بحث خواهیم کرد.

و اما اینکه واقعیت اصلی از نظر کمونیسم کارگری در این مورد چیست خود مبحث بسیار مهمی ست که طرح آن دیدگاه‌های ناقص کنونی ما را از این قضیه به چالش میکشد و طرح مسائل تازه‌ای را ضروری میسازد.

اینکه کمونیسم کارگری رویکرد مکتبی از مقوله‌ی رویزیونیسم را بنقد کشید خود دستاورد تئوریک مهمی بود، اما این نقد از نظر من باید تداوم پیدا کند. تداوم پیدا کردن این نقد کمک شایانی به تنظیم هویت فکری- تئوریک کمونیسم کارگری در دنیای پس از جنگ سرد و در مقابله با ایدئولوژی بورژوازی معاصر میکند و این مهم در پروسه‌ی تداوم بحث مشخص خواهد شد. درک نادرست از رابطه‌ی تئوری و جنبش در دو شکل متفاوت بروز میکند، که به طرح کلی یکی از آنها تحت عنوان تقدم تئوری بر جنبش در سطور بالا پرداختیم و منصور حکمت ابعاد مهمی از این رویکرد را در طرح مبانی کمونیسم کارگری به نقد کشیده است. چیزی که من به آن اضافه کردم این بود که این نوع رویکرد ریشه اش به کمونیسم ایدئولوژیک لنین می رسد و نیز اینکه چنین رویکردی رویزیونیسم را بعنوان ایدئولوژی خرده بورژوازی کمونیست‌هایی نیمه راه قلمداد میکند که بعلت خاستگاه طبقاتی خرده بورژوازی خود به کمونیسم خیانت میکنند. چنین تحلیلی از طرف لنین گویای درک اکونومیستی وی از خصلت طبقاتی و اجتماعی اندیشه‌ها و در نتیجه از اقتصاد است. لنین خصلت طبقاتی رویزیونیسم را بجای اینکه از محتوای طبقاتی رویزیونیسم اخذ کند، آنرا در بیرون از این تفکر در خاستگاه طبقاتی صاحب آن تفکر جستجو میکند. بجای اینکه مشخص کند که رویزیونیسم در خدمت منافع کدام طبقه و تاویل کدام طبقه است، با رویکردی اکونومیستی و کلیشه‌ای به رفیق کمونیستی در داخل جنبش کمونیستی رجوع میکند که از قشر خرده بورژوازی ست (البته اینهم بستگی به این دارد که لنین از شغل این شخص چه برداشت طبقاتی دارد. امکان دارد همان شخص کمونیست خائن، آموزگار باشد که مارکس معلمین را جزو طبقه‌ی کارگر حساب میکند- در این مورد میتوانیم به کتاب سرمایه اثر مارکس/ ترجمه‌ی ایرج اسکندری/ ص 683 رجوع کنید). لازم است به نکته‌ی مهمی در

این مورد تاکید کنم و آن اینکه همین رویکرد اکونومیستی و کلیشه‌ای از پایگاه طبقاتی و اقتصادی جریانات لطمه‌ی بسیار بزرگی را در گذشته به جنبش کمونیستی عملاً موجود زده است، که آویزان شدن و حمایت جنبش پوپولیستی و چپ سنتی اوایل انقلاب از جنبه‌ی رادیکالیسم خرده بورژوازی رژیم اسلامی نمونه‌ای از آنست. البته عکس این قضیه نیز صادق است که این گرایش برخورداردی طرد آمیز نسبت به جنبش صنفی طبقه‌ی کارگر اخذ میکند و قادر نمیشود از جنبش‌های اصلاحی دیگر اقتدار جامعه به بهانه‌ی اینکه جنبش‌های خرده بورژوازی هستند، حمایت کند. مطالبه‌ی حقوق فردی و شهروندی از نظر چنین رویکردی مطالبه‌ی ای خرده بورژوازی ست و ربطی به مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و کمونیسم ندارد. خصلت و مبارزه‌ی ضد امپریالیستی از نظر این گرایش اهمیت زیادی دارد تا مبارزات اصلاحی و مدرن. ریشه‌ی چنین گرایش و متدی در نهایت گرایش کمونیسم ایدئولوژیک در درون طبقه‌ی کارگر است که هرگز خود را دارای ایراد نمیداند و هر نقصی را به گردن خرده بورژوازی یا بورژوازی میاندازد. از این نظر طبقه‌ی کارگر فقط دارای یک اندیشه است و آن کمونیسم است، لذا هر تفکر انحرافی یا تجدید نظر، از آن خرده بورژوازی یا بورژواری ست. در این مورد بعداً بیشتر بحث خواهد شد. و اکنون به نواقص رویکرد دوم یعنی تقدم جنبش بر تئوری میپردازیم.

رویکرد تقدم جنبش بر تئوری درست در جهت خلاف رویکرد مکتبی حرکت کرده و پدیده‌ی رویزیونیسم را نه انحراف فکری بلکه تفسیر و تاویل بورژوازی از تئوری کمونیسم ارزیابی کرده و معتقد است که رویزیونیسم بمعنی تغییر کاربست طبقاتی کمونیسم است. یعنی اینکه طبقه‌ی بورژوازی پرچم کمونیسم را برافراشته و منافع خود را بنام کمونیسم طرح میکند. بزبان دیگر، از این نظر رویزیونیسم،

ایدئولوژی بورژوازی و برآیند تئوریک منافع طبقاتی و جنبش اجتماعی بورژوازی تحت لوای پرچم کمونیسم است. این رویکرد علیرغم نقد درستش از نگاه مکتبی به رویزیونیسم دارای نقاط ضعفی ست که برخورد به آنها میتواند دستاوردهای تئوریک مهمی را نصیب جنبش کمونیسم کارگری گرداند. دستاوردهایی که میتواند به عنوان تکامل تئوری کمونیسم در دوره‌ی تاریخ دوم کمونیسم محسوب شود، که کمونیسم منصور حکمت سرآغاز آن است.

مهمترین ایراد و نقطه ضعفی که در رویکرد تقدم جنبش بر تئوری ست اینست که بمثابه متد قبلی دچار گرایش مکانیکی و اکونومیستی از رابطه‌ی جنبش و تئوری شده و تحلیلی کلیشه‌ای از رابطه‌ی این دو نوعی مقابله‌ی بمثل احساسی در مقابل رویکرد مکتبی و ایدئولوژیک به این رابطه است. و این مقابله بمثل باعث پوشیده و پنهان ماندن و توجیه حقایقی میشود که با برخورد پراتیکی و غیر احساسی به آنها آگاه میشویم. این رویکرد جنبش را اصل قرار میدهد و تئوری را برآیند جنبش میدانند. در واقع هر دو رویکرد به یک نتیجه‌ی مشترک عام میرسند و آن اینکه تئوری و جنبش رابطه‌ی ای مکانیکی باهم دارند که در زمانهای مختلف روی میدهند و در توالی هم میآیند. متد رویکرد دوم اینست که جنبش اجتماعی بورژوازی برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی و منافع خودش میتواند پرچم کمونیسم را بلند کرده و منافع خودش را بنام کمونیسم پیش ببرد و کمونیسم را بر مبنای منافع خودش تفسیر و تاویل کند. یعنی به نوعی حرکت مکانیکی و کاذب دست بزند و پشت اسمی قائم بشود که سنتا مال طبقه‌ی خودش نیست. در این رابطه از منصور حکمت نقل قولهایی را میاورم تا هر گونه برخورد دیمی و غیر مستند را باعث نشویم و به افکار وی مسئولانه برخورد کنیم و در نتیجه بهتر بتوانیم کمونیسم او را در جاییکه ناقص مانده یا نقدهایی را لازم دارد، تداوم بخشیم :



## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

"اما راه کمونیسم کارگری از اینجا به بعد از هر نوع جنبش ضد رویزیونیستی، از جمله مارکسیسم انقلابی، جدا میشود. به این معنی که سنت ضد رویزیونیستی نهایتاً بر تبیینی از سرنوشت مارکسیسم بعنوان یک اندیشه و تئوری بنا شده است. این سنت از نظر مدت تجدید نظر در مارکسیسم را اساس انحرافات و معضلات تلقی میکند. تحولات تئوریک و عدول از اصول تئوریک و انحراف در آنها را سر منشاء انحراف پراتیکی میداند. عاقبت نا مطلوب کشورهای مدعی سوسیالیسم و احزاب مدعی کمونیسم در جهان را به این نسبت میدهد که مارکسیسم بعنوان یک تئوری و یک نگرش تحریف و نقض شده است. این دیدگاه نهایتاً مشکل را در رویزیونیسم، بعنوان یک تجدید نظر طلبی در تئوری و سیاست، جستجو میکند. من این مند را نمیبذیرم. برای ما بحث کاملاً بر عکس است." (تاکید از من است) مبانی کمونیسم کارگری/ سمینار اول کمونیسم کارگری (مارس 1989). منصور حکمت بنابر گفته ی خودش متدی کاملاً بر عکس مند مکتبی و ایدئولوژیک را ارائه میدهد. یعنی مند دوم را: "بحث من اینست که بدو کاربست اجتماعی مارکسیسم عوض شده است، از اینرو لاجرم در آن عدول و تحریف بوجود آمده است. نه اینکه ابتدا عدولی از نظریات مارکسیستی بوجود آمده باشد و بدنبال آن کاربست اجتماعی به چیز دیگری تبدیل شده باشد. این روند برعکس است. این موقعیت ناپسامان جنبش سوسیالیستی طبقه است که اجازه داده تئوری انقلاب سوسیالیستی توسط بورژوازی به آن شکل مورد استفاده قرار بگیرد و چیز دیگری تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم بوجود بیاید. بنابر این ما قطبهای موسوم به کمونیسم را بدو بعنوان جنبش های اجتماعی خاص رد می کنیم و نه صرفاً اندیشه شان را. ما رویزیونیسم

خود تاریخچه ی حرکت و مراحل رشد و تحول مشخصی دارند و محصول تاریخی هستند. دومین پیشفرض و پیشداده که جدا پذیر از اولی نیست، اینست که ایندو جنبش قالبها، پرچم و هویتهای فکری و عملی تاریخی مشخصی بعنوان پراتیک انسانی در متن خود دارند و توسط این مولفه از دیگری مشخص میشوند، که من در اینجا به عامل تئوری بیشتر میپردازم. یعنی هر جنبشی سنتهای فکری و تئوریک خاصی دارد که بدرد همان جنبش میخورد، چون محصول تاریخ پراتیک جنبش خاصی است، نه همه ی جنبشها و طبقات اجتماعی. تئوری بعنوان پراتیک انسانی ست، نه برآیندی از آن. تئوری یک جنبش، بخشی از پراتیک آن جنبش است، نه برآیند آن و جنبش اجتماعی دیگری نمیتواند بطور مکانیکی از آن استفاده کند. چون الزامات کامل منافع جنبش دیگری را ندارد و زبان تاریخی آن جنبش نیست. امروز اگر کمونیسم کارگری بیاید منافع واقعی طبقه ی کارگر را با تاولی خاصی از ایدئولوژی پست مدرنیسم پیش ببرد و کلا تئوری کمونیسم را کنار نهد، اولاً این غیر ممکن است، دوماً بر فرض مثال و در صورت امکان، این حرکت در مجموع بنفع بورژوازی تمام خواهد شد. چون ایدئولوژی آن طبقه است و بنام بورژوازی شناخته شده است. بزبان دیگر برای استفاده از این ایدئولوژی بشکل منطقی آن باید بین منافع طبقه ی کارگر و بورژوازی سازشی بوجود آورد که در اینصورت بضرر طبقه ی کارگر تمام خواهد شد. یا باید از شعار محو مالکیت خصوصی سرمایه داری صرفنظر کرد یا از شعار انقلاب سوسیالیستی، وگرنه نمیشود از مکتب بورژوازی استفاده ی منطقی کرد. باید بنوعی به سازش منافع ودر نتیجه تئوریک رسید. به هیچ سازشی نمیشود رسید، چون قانونمندی ایدئولوژی بورژوازی تماماً علیه طبقه ی کارگر است. بمصادق این مند بورژوازی هم نمیتواند از نام کمونیسم در جهت منافع خودش استفاده کند، مگر بزبان خودش. برای اینکار باید یکجایی

با طبقه ی کارگر به سازش منافع برسد و بخود ضرر بزند. چون اگر از نام کمونیسم برای تبلیغ منافع خود استفاده کند حداقلترین خواسته ی طبقه ی کارگر را بایست بپذیرد و این حداقل بطور قطع اصلاحات اقتصادی و خواسته های رفاهی طبقه ی کارگر است. بورژوازی امروز برای سوار شدن بر جنبش طبقه ی کارگر و پیش بردن منافع و مبارزه ی خود نمیتواند از محتوای سوسیالیسم محافظه کارانه ی مطرح در مانیفست و در دوره ی جنینی طبقه ی کارگر، که همان اصلاحات اداری است، استفاده کند. چون شعار اصلاحات اداری بدرد طبقه ی کارگر نمیخورد، شاید بدرد اقشار کارمندان دستگاه ایدئولوژیک بورژوازی بخورد. با این استدلال بورژوازی، بنابر قانونمندی حرکت سرمایه یعنی سود هرچه بیشتر، نمیتواند در حداقلترین منافع با طبقه ی کارگر به سازش برسد. لذا رویزیونیسم نمیتواند جنبش بورژوازی با تاولی خاص از تئوری کمونیسم باشد، چون همین دستگاه تجدید نظر رویزیونیسم طالب اصلاحات اقتصادی و خواسته های صنفی طبقه ی کارگر در دوره ی انترناسیونال دوم بود، هرچند انقلاب سوسیالیستی را نفی میکرد و در صف سوسیال شوونیسم قرار گرفته بود. از نظر من از زمانیکه جنبش سوسیالیستی طبقه ی کارگر توسط مارکس و انگلس تحت لوای کمونیسم و به این نام مشخص میشود بویژه با قیام کمون پاریس و انقلاب اکتبر بعنوان یک جنبش جدی اجتماعی و طبقاتی خود را به منصفه ی ظهور میرساند و عروج میکند، بورژوازی سعی داشته و دارد تا سرحد ممکن از این نام و این عنوان یعنی کمونیسم بپرهیزد و ایدئولوژی خاص خود را داشته باشد. زمانیکه یک جامعه ای مثل شوروی و اردوگاه اسما سوسیالیسم، باعث میگردد که پروتاریای کشورهای اروپایی و غرب اینهمه امتیاز رفاهی و مبارزاتی (طبقاتی) کسب کنند، بورژوازی ظرفیت استفاده ی طبقاتی، حتی از اسم جنبش

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

کمونیستی را نمیتواند داشته باشد. و نیز اینطور نیست بگویم که با انقلاب اکتبر، جنبش ناسیونالیستی خود را در جبهه ی انقلاب و حزب وارد کرد تا در موقع مناسب عروج کند. این تفکر، برداشت مکانیکی از حرکت جنبشهاست. بر مبنای متدولوژی سوم هر جنبش اجتماعی با توجه به قانونمندی مبارزه ی طبقاتی تحت پرچم، اسم و تئوری جنبش تاریخی خود میتواند حرکت کند. و این یک حرکت منطقی طبقات است و منافع آنها این منطق را حکم میکند. گرایش ذاتی سرمایه در روند حرکت خود پایین آوردن هرچه بیشتر قیمت ارزش نیروی کار است. لذا بورژوازی بطور ذاتی مخالف و دشمن رفاه طبقه ی کارگر و در نتیجه کمونیسم است و هر جا کارگر به رفاه و افزایش دستمزد و امتیازات مبارزاتی نائل آمده در نتیجه ی مبارزه ی خود طبقه ی کارگر به بورژوازی تحمیل شده است. در رابطه با لایه های مختلف سرمایه هم این حکم هرچه شدیدتر عمل میکند. لذا از نظر منافع، لایه های میانی سرمایه ناچاراً بدلیل رقابت بازار، طبقه ی کارگر را شدیدتر استثمار میکنند (این متد مارکس در تبیین حرکت سرمایه های کوچکتر و متوسط است)، به این دلیل رویکردی که لایه های میانی سرمایه را دارای ظرفیت استفاده از نام کمونیسم و جنبش آن در جهت منافع خود و با مهار جنبش انقلابی طبقه ی کارگر میدانند، رویکردی نادرست است. چون اساساً در چهارچوب طبقه ی سرمایه دار نمیتواند جنبشی تحت نام کمونیسم بوجود بیاید. بورژوازی تئوری و متفکرین ویژه ی خود را دارد. این را بعداً بیشتر توضیح خواهم داد. بورژوازی، زمانیکه طبقه ی کارگر هنوز بعنوان یک طبقه ی مستقل و گسترده در تقابل با سرمایه شکل نگرفته بود، بدلیل ماهیت انقلابی خود در مبارزه با طبقات ارتجاعی عمدتاً ظرفیت استفاده از آرمانهای اجتماعی، برابری طلبانه و ادبیات انقلابی

را داشت، چون ایدئولوژی خود بورژوازی انقلابی بود و این باعث میگردد طبقه ی کارگر تازه تکوین یافته و ضعیف را تحت پرچم آرمانگرایی خود علیه طبقات ارتجاعی جمع کند و با آنها بجنگد. یا طبقات ارتجاعی در حال اضمحلال و مرگ قطعی در دوره ی قدرت گیری بورژوازی ناچاراً انواع سوسیالیسمهای ارتجاعی مثل سوسیالیسم فنودالی را تبلیغ میکردند، تا جامعه را به گذشته عودت دهند. مارکس در مانیفست کمونیست انواع سوسیالیسم چنین دوره ای را نقد میکند، دوره ی جنبی طبقه ی کارگر را، که برای بورژوازی به عنوان یک خطر محسوب نمیشد. منتهی مارکس به مسئله ای مهم در رابطه با این سوسیالیسمها اشاره میکند که تا بحال تئوری جنبش کمونیسم کارگری به آن نپرداخته است و آن اینکه محتوای این نوع سوسیالیسمها بر پایه ی ایدئولوژی تاریخی خود آن طبقات ساخته شده است، نه برپایه ی جابجایی مکانیکی و مصنوعی طبقاتی و تئوری مربوط به آنها. و آنچنان ارتجاعی و مملو از مهملات است و آنچنان ادبیات مزخرف و غیر کارگری را ارائه میکند که نمیتواند نیرویی را پشت سر خود جمع کند. طبق نظر مارکس این سوسیالیسمهای مهمل باف و ارتجاعی عمدتاً به این دلیل شکل گرفته اند که طبقه ی کارگر هنوز در حالت جنبی رشد خود بوده و دارای تئوری و آگاهی کمونیسم انقلابی و پراتیکی نبوده است. مارکس در بخش ادبیات سوسیالیستی مانیفست در قسمت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی سن سیمون و غیره نیز متد بسیار مهمی را طرح میکند که اساس دیدگاههای من در رویکرد سوم از رابطه ی تئوری با جنبش بوده و این متد تا بحال در جنبش کمونیسم به آنصورت درک نشده است.

مارکس در ترم "سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی" این متد را چنین طرح میکند:

"این وصف خیالی از آینده زمانی پدید می شود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته ایست و بهمین جهت هنوز اوضاع خود را به شکلی خیالی در نظر مجسم میگرداند، این وصف در انطباق با اولین شور و شوق انباشته از حدسیات این طبقه برای اصلاح عمومی جامعه است." مانیفست/ص 29. و نیز در جایی دیگر همان قسمت چنین میگوید: "سیستمهای اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن سیمون، فوریه، آونن و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت (رجوع کنید به بخش "بورژوازی و پرولتاریا") یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، بوجود می آید." همان/ص 28

بهمین دلیل است که مارکس در مانیفست مطرح میکند که این سوسیالیسم تنها سوسیالیسمی است که در بطن خود عناصر انتقادی مفیدی از جامعه را دارد، انتقادی که فقط از عهده ی طبقه ی کارگر در مرحله ی جنبی بر میآید. مارکس دیدگاه فوق را بعد از نقد سوسیالیسمهای ارتجاعی و محافظه کار که مربوط به طبقات دیگر است مطرح میکند. متد جدیدی که در متن نظریات فوق مارکس ارائه میشود اینست که طبقه ی کارگر در مراحل مختلف رشد خود و اوضاع مادی جامعه، تئوری کمونیسمهای مختلفی را از طریق نمایندگان روشنفکر خود بوجود میآورد که در مقیاسها و کیفیتهای متفاوتی منافع این طبقه را نمایندگی میکند و بعنوان بخشی از پراتیک (جنبش) این طبقه متاثر از میزان رشد، شرایط مادی و چگونگی زیست این طبقه است. مارکس طبق این متد برخلاف جنبش کمونیستی امروز و ما (کمونیسم کارگری)، نمیگوید که سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی مربوط به طبقه ی کارگر نیست و طبقه ی کارگر فقط یکنوع کمونیسم دارد. یعنی رویکرد مذهبی و ایدئولوژیک به طبقه ی کارگر ندارد. ما بدلیل ایدئولوژیک بودنمان این مسائل را پنهان می کنیم یا نمی بینیم. مارکس در توضیحات فوق متدی بدست

میدهد که طبق آن سیستمهای سوسیالیستی که بنوعی و بدرجه ای نماینده ی فکری منافع طبقه ی کارگر هستند و عناصر انتقادی و ادبیات خاص این طبقه را در متن خود دارند کمونیسمهای مربوط به طبقه ی کارگر میباشند و میتوانند باشند. مارکس وقتی میگوید که سیستمهای اصلی کمونیستی و سوسیالیستی در دوره ی جنبی طبقه ی کارگر شکل میگیرند، بنوعی سوسیالیسمهای ارتجاعی قبلی و محافظه کارانه ی بورژوازی آندوره را سوسیالیسمهایی میخواند که بجز مزخرفات و مهمل بافیهای انتزاعی و بیربط خاص ایدئولوژی آن طبقات، دارای هیچگونه ادبیات و عناصر تئوریک کارگری و کمونیستی (بمفهوم کمونیسم امروزی) نیستند. متد مارکس کاملاً بر این مبناست که هر طبقه دارای تئوری خاص خود است و نیز از طریق تئوری سوسیالیستی خاص خود میتواند منافع مادی خود را نمایندگی کند، آنهم زمانیکه پرولتاریا هنوز با پرچم کمونیسم مارکس بعنوان یک طبقه ظهور و عروج نکرده است، لذا طبقات دیگر بیم آنرا ندارند که بکار بردن نام سوسیالیسم بنفع طبقه ی کارگر تمام بشود. نیز مارکس مرز کمونیسم بورژوایی و کارگری را در مانیفست در قسمت سوسیالیسم محافظه کارانه ی بورژوایی بروشنی مشخص میسازد:

"نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم و بیشتر عملی است، می کوشید تا در طبقه ی کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه ی کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی بهیچوجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب عملی شدنی است، نمیباشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

است. در نتیجه در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمیکند و در بهترین حالت، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اداری دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمیدهد." (تاکید از من است. خسرو دانش) ماتیفست/ ص 27 و 28. سوسیالیسم بورژوازی که مارکس توضیح میدهد مبین اینست که با سوسیالیسمهای بورژوازی دوره ی بعد از او و دوره ی معاصر کاملاً متفاوت است. تفاوت ایندو نوع سوسیالیسم در اینست که سوسیالیسم بورژوازی دوره ی مارکس تاویل بورژوازی از سوسیالیسم است، چون دارای ادبیات خاص بورژوازی آندوره است و نتیجه ای جز اصلاح اداری جامعه ندارد و بقول مارکس این بنفع بورژوازی است، چون هزینه های این طبقه را کم میکند. کمونیسم بورژوازی دوره ی ما (رویزیونیسم) تاویل بورژوازی طبقه ی کارگر از کمونیسم است، چون در چهارچوب تئوری کمونیسم بوده و دارای ادبیات و عناصر فکری کمونیسم طبقه ی کارگریا مارکس است و دارای خواسته های رفاهی و صنفی بنفع طبقه ی کارگر است. رویزیونیسم تاویل طبقه ی کارگر از کمونیسم در حد ظرفیت جامعه ی بورژوازی، متأثر از میزان رشد این طبقه، شرایط مادی و وضعیت نابسامان حاکم در جنبش کمونیستی آندوره است. بر مبنای مدت تازه کشف شده ی مارکس، جنبشهای اجتماعی بورژوازی و کلاً غیر کارگری بعد از عروج طبقه ی کارگر بمثابة یک طبقه و ظهور کمونیسم واقعی وی تحلیلاً قادر نخواهند بود کاربست طبقاتی کمونیسم را تغییر دهند، بلکه هر تغییر و تجدید نظری در کمونیسم اولاً نتیجه ی تاویل جنبش اجتماعی طبقه ی کارگر از کمونیسم بدلیل مولفه های عینی مشخصی ست، و دوماً هر تجدید نظر و رویزیونیسمی در این جهت بر مبنای ساختار درونی

تئوری کمونیسم عملاً موجود متحقق میشود، نه بصورت انتزاعی. یعنی رویزیونیسم بمثابة یک تئوری قائم بذات(با عناصر تئوریک جدید خاص خود) ظهور نمیکند که هر طبقه ای قادر باشد از صفر شروع کرده و آنرا بسازد. بلکه بدلیل تکیه به قانونمندی و مکانیسم تئوری کمونیسم عملاً موجود(که در جای خود محسولی تاریخی ست)، فقط از عهده ی متفکرین مربوط به طبقه ی کارگر بر میآید، چون بطور تاریخی با آن تئوری بوده و زیسته است. به چنین پدیده ای نه میتوان مکتبی برخورد کرده و نام آنرا خیانت گذاشت، چون تئوری رویزیونیسم بمثابة بخشی از پراتیک یا جنبش اجتماعی متحقق میشود، نه نقطه ی شروع آن. و نه میتوان با رویکردی مکانیکی و عین گرایانه(نفی تئوری) از جنبش، به وجود تئوری کمونیسم تاریخی طبقه ی کارگر خنثی برخورد کرده و نتیجه و فرجام رویزیونیسم را بعنوان جنبش بورژوازی نقطه ی عزیمت تحلیل خود ساخت که در نهایت به تئوری "تغییر کاربست طبقاتی کمونیسم" منجر میشود. متد مارکس در اینمورد بسیار مهم و حیاتی ست و حذف آن از تئوری کمونیستی میتواند به نگرش نادرست از بسیاری مسائل منجر شود. متد تقدم جنبش بر تئوری فقط فرجام و نتیجه ی تئوریه را می بیند که به کجا منجر شده و کلاً در چهارچوب کدام جامعه ی طبقاتی حرکت میکند. این جنبش گرایمی موجب میشود تا تئوری مربوطه را نبیند و در نتیجه به ویژه گیهای خاص آن پی نبرد. از این نظر فقط چهارچوب طبقاتی مهم است که نتیجه ی این تئوری ظاهراً در محدوده ی آنست و چون این محدوده، جامعه ی سرمایه داری ست پس در نتیجه این تئوری مربوط به جنبش اجتماعی بورژوازی ست. از منظر این رویکرد، اهمیتی به تئوری مربوطه داده نمیشود، چون این گرایش تئوری را بعنوان پراتیک انسانی نمیشناسد، بلکه تئوری برآیند و انعکاس جنبش مربوطه است. لذا به

آن صورت اهمیتی ندارد. بر مبنای این رویکرد، جنبش رویزیونیستی، چه با نام کمونیسم حرکت کند و چه با نام پست مدرنیسم، فرقی در قضیه نمیکند، نتیجه همان پذیرفتن چهارچوب بورژوازی است. دیگر ویژه گیهای رویزیونیسم تحت نام کمونیسم بعنوان حرکت در چهارچوب مطالبات اقتصادی طبقه ی کارگر از این نظر دیده نمیشود. تحلیل نمیشود که رویزیونیسم، بدلیل وجود کمونیسم حداقل در بطن خود، تاویل بورژوازی طبقه ی کارگر از کمونیسم است. طبقه ی کارگری که بدلیل یاس ناشی از شکست کمون پاریس و وضعیت مادی نسبتاً خوب اش با افزایش دستمزدها و وجود آزادیهای صنفی در جنبش کارگری در اوایل قرن بیستم تاویلی غیر انقلابی از کمونیسم بدست داده است. این گرایش و رویکرد تبعات و عوارض مشخصی را با خود به همراه دارد که بتدریج در طول نوشته به همه ی آنها اشاره خواهیم کرد.

لذا بر مبنای متد سوم در رابطه با رابطه ی منطقی تئوری و جنبش، جنبشهای اجتماعی در طبقه ی اصلی فقط میتوانند تحت پرچم فکری-تئوریک، احزاب و سنتهای مبارزاتی مختص خود حرکت کنند. تغییرات تئوریک در هر جنبشی بدلیل تاثیر جنبشهای اجتماعی دیگر، توازن طبقاتی موجود در جامعه، میزان رشد و وضعیت طبقه ی مربوط به آن جنبش بوجود میآید، منتهی با در نظر داشت مکانیسم فکری خاص آن جنبش، نه بطور ارادی و اختیاری. تنها چنین تبیینی از تجدید نظر طلبی و رویزیونیسم میتواند تبیینی طبقاتی، اجتماعی و منطقی باشد. ونیز با چنین تحلیلی، تاویل بورژوازی طبقه ی کارگر از کمونیسم نمیتواند با منافع بورژوازی کاملاً یکی باشد و چنین کمونیسمهایی در نهایت در مقیاسهای مختلف بنفع طبقه ی کارگر و کمونیسم بوده است، هرچند در کوتاه مدت از جنبه ای دیگر لطماتی به این جنبش وارد آورده اند(شرکت در جنگ

بورژوازی خودی). چرا که جدا از جنبه های منفی آن صرف نام کمونیسم بنفع طبقه ی کارگر و جنبش کمونیسم است. اینکه بگوییم عدم وجود چنین پدیده ای بنفع طبقه ی کارگر بود با فرض این که زمینه ای ایجاد میشد تا کمونیسم واقعی خود را احیاء کند متدی تخیلی و انتزاعی ست. به این دلیل که تاریخ مربوط به گذشته است و نمیشود در آن دخالت کرد و آنرا با ایده الهای خود تغییر داد. تاریخ را فقط میشود نقد کرد و درسهای تازه آموخت. حکم شرطی "اگر اینطور نبود آنطور میشد" درکی ایدئولوژیک است و از محالات. بالاخره اکنون میبینیم که کمونیسم ایدئولوژیک در تاریخ اول آن غالب بوده است و در دوره ی آن، جنبشی دیگر نتوانسته ظهور کند که مربوط به کمونیسم مارکس باشد(البته جدا از نقد محتوای کمونیسم ایدئولوژیک انقلابی بعد از مارکس، این کمونیسم را بنفع کمونیسم پراتیک میدانیم). کمونیسم ایدئولوژیک، تاریخی را بعد از مارکس شروع کرده و تا مرحله ی استحاله ی خود، این تاریخ را با ویژه گیهای منطقه ای خاص طی نموده است و قبول اینکه بغیر از کمونیسم مارکس، کمونیسمی بنام کمونیسم کارگری نیز در ایندوره امکان بروز نیافته است. کمونیسم منصور حکمت برمتن بن بست پوپولیسم ویرانه های سوسیالیسم اردوگاهی نضج گرفت. برخوردی شرطی بتاریخ برخوردی ایدئولوژیک و اخلاقی است. برخورد شرطی را فقط میشود به زمان اکنون و آینده ی نزدیک جامعه جاری ساخت، چون خصلت پراتیک دخالتگر انسانی چنین ایجاب میکند و تا این حد میدان نفوذ و تاثیر دارد. تاریخ را فقط میشود بعنوان یک واقعیت پذیرفت و نقد کرد. بنظر من، طبق متد و رویکرد سوم به رابطه ی تئوری و جنبش و خصلت اجتماعی کمونیسم کارگری، نمیشود کل پراتیک مربوط به کمونیسم اردوگاهی را نفی نمود. چون بعنوان کمونیسم عملاً موجود و تنها سطح جنبش اجتماعی کمونیسم و طبقه ی کارگر

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

بوده است. چون در تکوین و تحرك جنبش‌های کارگری دنیا نقش کمونیسم تأثیر گذار و آلترناتیو را داشته و با وجود راست بودنش، طبقه ی کارگر جهانی (بویژه جهان سوم) تعییری رادیکال از آن کرده و آنرا یک نقطه امید مهم برای خود ساخته بود. جایگاه جنبش پوپولیستی ضد اردوگامی در جنبش کارگری این کشورها چندان تعیین کننده نبود. پدیده ی کمونیسم اردوگامی را باید با تمام جزئیاتش بعنوان کمونیسم استبدادی و بوروکراتیک (البته بوروکراتیک نه به معنی تاویل تروتسکیستی که فقط در حد بوروکراسی اداری و حزبی شوروی را نقد میکند. منظور من اقتصاد سوسیالیستی دولتی است که از طریق بوروکراتیک بنیان گذاشته میشود) از موضع کمونیسم مارکس بیرحمانه بنقد کشید و نباید هیچگونه محافظه کاری در اینمورد نمود. ولی در مقابل سرمایه، جائیکه باعث رفاه طبقه ی کارگر و مردم کشورهای بلوک شرق شده و نیز سبب بالا رفتن رفاه و دستاوردهای صنفی طبقه ی کارگر کشورهای غربی شده است، باید دفاع کرد. تهاجم سرمایه در بعد از فروپاشی شوروی به سطح معیشت و دستاوردهای صنفی-تشکیلاتی طبقه ی کارگر غربی که تا امروز ادامه دارد، خود گواه بزرگی ست بر تأثیرات مثبت این سوسیالیسم بوروکراتیک و استبدادی در جهان، بویژه جهان غربی سرمایه. پدیده ی شوروی مصداقی ست برای تایید متد سوم که چگونه تنها نام یک کمونیسم غیر مارکسی بعنوان کمونیسم بورژوایی دستاوردهای اقتصادی و صنفی قابل ملاحظه ای را به جهان سرمایه تحمیل میکند و بورژوازی نمیتواند از نام کمونیسم کاریست بورژوایی صرف خود را بسازد. امروز جنبش اتحادیه ای و سندیکایی جهانی دستاورد پدیده ی شوروی ست که در مقابل تهاجم سرمایه به نیروی کار ایستادگی میکند و به

جنبش سندیکایی جهانی که در دورنما بنفع کمونیسم کارگریست دامن میزند و چنانچه کمونیسم کارگری تبدیل به یک اتوریته بشود این دستاوردها همه تبدیل به جنبش کمونیسم کارگری جهانی خواهند شد. البته عکس آن نیز صادق است و آن مربوط به اوضاع خود کمونیسم کارگریست. متد و رویکرد سوم به مسائل و پدیده ها اینگونه مینگرند. متدی که در اوج مرزبندی رادیکال و انقلابی با سوسیالیسمهای غیر مارکسی در جنبه های حداقل میتواند با آنها به یک ائتلاف اصلاحی و صنفی جهانی برای عروج آتی جنبش کمونیسم کارگری برسد. بهمین دلیل تنها کمونیسم کارگری بعنوان عمیقترین جنبش نقد کمونیسمهای غیر مارکسی، میتواند با کمونیسمهای حداقل به همکاری و ائتلاف موقت برسد و محتوای اجتماعی شدن کمونیسم کارگری که منصور حکمت در بحث حزب و جامعه بر آن تأکید میکند بر این مبناست. توده ای شدن رادیکالیسم کمونیسم کارگری در چنین حالتی بیشتر ممکن میشود. کمونیسمی که خود را از کمونیسمهای حداقل طبقه ی کارگر (جنبشهای صنفی-اصلاحی) به بهانه ی مرزبندی با رفرمیسم یا سندیکالیسم منزوی میکند در سطحهای رادیکال مبارزه ی طبقه ی کارگر از طرف این طبقه پذیرفته نخواهد شد. راز اجتماعی شدن کامل کمونیسم کارگری بر مبنای متد سوم است.

### پدیده ی شوروی از نگاه رویکرد سوم

متد دوم میتواند در مورد پدیده ی شوروی به تحلیلی منجر شود که فقط مقوله ی اقتصاد را ببینیم و بر تئوری کمونیسم ایدئولوژیک حاکم بر آن جامعه و در نتیجه تبعات ناشی از این بخش پدیده چشمانمان را کاملا ببندیم. و سوسیالیسم دولتی، بوروکراتیک و ایدئولوژیک را سرمایه داری دولتی بخوانیم. در صورتیکه طبق متد مارکس در این نوشته طبقه ی بورژوازی

ایستادن در مقابل تزاریسیم را هم نداشت. آیا چنین طبقه ای میتواند یکدفعه خدانشناس بشود؟ و یا به یک حرکت کاذبی که سنت خودش نیست به مدت نزدیک به هشتاد سال تن بدهد؟ مگر این بورژوازی دولتی بی هویت نمیتوانست در طول اینهمه سال ایدئولوژی خود را عودت دهد؟ پس چطور میگوییم ناسیونالیسم در دوره ی بعد از لنین عروج کرد، چون خیلی قوی بود؟ اگر ناسیونالیسم قوی بود و عروج کرد نه همان سالهای اول، حداقل بعد از بیست سال نمیتوانست دوباره ایدئولوژی تاریخی خود را باز تولید کند؟ این سوالها باید پاسخ داده شوند، چون غیر ممکن ها هستند. پس این ناسیونالیسم قوی، ناسیونالیسم بورژوازی نبود، یک چیز دیگر بود. و کاملتر از همه "مارکسیسم-لنینیسم" را بعنوان مکتب جهانشمول و جاودانه ی مارکس، انگلس و لنین ترویج کند و تمثال و مجسمه های آنها را نزدیک به هشت دهه بر میداین عمومی شهرها به نمایش بگذارد. رویکرد اکونومیستی از جنبش این بخش قضیه را نمیبیند، چون تئوری را بعنوان قسمتی از یک پراتیک خاص تاریخی و اجتماعی نمیشناسد و تئوری را عمدتاً برآیند مکانیکی و انعکاس جنبشها تحلیل میکند، نه بعنوان بخشی از متن و درون جنبش اجتماعی. در صورتیکه طبق متد مارکس تئوری بعنوان بخشی از پراتیک انسانی و اجتماعی است که بخش دیگر آن عمل و رفتار عملی و اجتماعی یک طبقه میباشد که هر دو در قالب یک جنبش اجتماعی مکمل هم هستند و لازم و ملزوم یکدیگر و هیچکدام بر دیگری تقدم ندارند، چون تحت عنوان پراتیک انسانی همزمان رخ میدهند. یک تئوری خاص بیانگر بخشی لازم از یک پراتیک اجتماعی و تاریخی خاص است. در نتیجه تئوری کمونیسم، البته بعد از تکوین تئوری کمونیسم مارکس، در هر شکل آن مربوط به پراتیک اجتماعی طبقه ی کارگر در مقیاسها و تاویلهای مختلف از کمونیسم است. کمونیسم ایدئولوژیک حاکم در شوروی بعد از لنین، تاویل منطقه ای،

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

غیر جهانی و ناسیونالیستی طبقه ی کارگریست که مارکس در ایدئولوژی آلمانی بعنوان کمونیسم منطقه ای و نارس نقد میکند، طبقه ی کارگری که اقتصاد جهانی شده ی سرمایه را نمی بیند و میخواهد با جدا شدن از آن کمونیسم خود را سازماندهی کند. ناسیونالیسم دوره ی استالین ناسیونالیسم متعارف بورژوایی نیست، ناسیونالیسم (نه بمفهوم خاص کلمه) و گرایش کشور داری طبقه ی کارگریست که از جنگ داخلی در دوره ی کمونیسم جنگی خسته شده و از فقر، قحطی، گرسنگی و بلا تکلیفی اقتصادی کشور به تنگ آمده، از انحصار گرایی حزب تاثیر منفی گرفته و بهر نحو یست میخواهد اقتصاد جامعه براه افتد. شعار "سوسیالیسم در یک کشور" دوره ی استالین (که با درک انقلابی لنین از این شعار متفاوت است)، طبقه ی کارگر ایدئولوژیک با گرایش منطقه ای و کشوری از سوسیالیسم را نمایندگی میکرد، نه ناسیونالیسم بورژوایی را. طبقه ی کارگری که بدلیل مشکلات اقتصادی جامعه توان و پتانسیل انترناسیونالیستی خود را از دست داده و به سوسیالیسم در یک کشور اکتفا میکند از قدرت بورژوازی جهانی میترسد. طبقه ی کارگری که بدلیل ایدئولوژیک بودنش نمیداند چگونه با جهان سرمایه کنار آید و با آن بهمزیستی مسالمت آمیز مصلحتی برسد (به این بحث در قسمت ساختمان سوسیالیسم خواهیم پرداخت). لذا بیک اقتصاد سوسیالیستی بوروکراتیک تن میدهد. جامعه ی شوروی حرکت استحاله ای چنین کمونیسمی در طول نزدیک به هشت دهه است. استحاله به این مفهوم که بمرور زمان هرچه بیشتر با دنیای غرب برخورد میکند بیشتر در مقابل "ایدئولوژی کمونیسم" خود قرار داده میشود و در نهایت به اصلاحات گورباچف منجر میشود. آنها در حالیکه وی از کرده ی خود پشیمان میشود و اعتراف میکند که هدفش این نبود.

بدلیل اینکه ایدئولوژیک است. کمونیسم را در شکل روسی اش بعنوان یک مکتب جهانشمول پذیرفته است و این کاذب نبود، یک پدیده ی واقعی بود. رویکرد تقدم جنبش بر تئوری در مورد پدیده ی شوروی اصلیتیرین ایرادی و نقیصی که دارد، بدلیل درک اکنومستی و مکانیکی از رابطه ی اقتصاد و روبنای فکری- سیاسی جامعه با سرمایه داری دولتی خواندن اقتصاد این کشور تئوری کمونیسم ایدئولوژیک و روبنای موجود در این کشور را به هیچ میکیرد و نمی بیند. البته این روبنا را تا حدود و مرزی تحلیل میکند که درک اکنومستی و کلیشه ای از اقتصاد حاکم در این کشور ایجاب میکند، نه بیشتر. و این مرز همانا "کمونیسم بورژوایی" خواندن آن است، کمونیسم بورژوایی بمفهوم جنبش بورژوایی تحت نام ظاهری کمونیسم، نه تاویل بورژوایی یا بوروکراتیک طبقه ی کارگر از کمونیسم. این رویکرد میخواهد یا نمیتواند ایدئولوژیک و مکتبی بودن این نوع کمونیسم و در کل کمونیسم ایدئولوژیک را بعنوان یک پدیده ی ویژه ی تاریخ کمونیسم بعد از مارکس بپذیرد و شناسایی کند. بدلیل اینکه جنبش اجتماعی جدا از تئوری برایش اهمیت اصلی را دارد و تئوری در نظرش برابندی بیش، از جنبش نیست.

تئوری "سرمایه داری دولتی" یک عقب نشینی و موضع جنگ سردی در قبال مسئله ی شوروی و کمونیسم اردوگاه یست. یک عقب نشینی توجیهی در مقابل تهاجم سرمایه به کمونیسم است. سرمایه داری چه در شکل دولتی، چه در شکل بازار و بخش خصوصی تنها در کارکرد تاریخی و کلاسیک غربی میتواند تحقق یابد. رویکرد تقدم جنبش بر تئوری، در اینمورد نیز بعد خاصی از اقتصاد را می بیند، بعدی که قانونمندی سرمایه داری را تشکیل میدهد، نه کل پدیده و مکانیسم کارکردی سرمایه داری را. وقتی عادت می کنیم در مقابل پوپولیسم سرمایه داری را با

قانونمندی آن تعریف کنیم، فکر می کنیم باید این متد را به همه جا تعمیم بدهیم، در صورتیکه نمیدانیم هر بحثی جایی خود را دارد. نظر مارکس اینست که تنها عنصر رقابت میتواند گرایش ذاتی سرمایه را بعنوان تولید ارزش اضافی از نیروی کار متحقق کند، هر چند مولفه های فقدان سرمایه داری در شوروی بیش از این است. مارکس در کاپیتال در اینمورد چنین می گوید: "...گرایش های عمومی و ضروری را باید از اشکالی که در آن تجلی می کنند فرق گذاشت.

اکنون موقع تحقیق آن نیست که چگونه و به چه نحو قوانین ذاتی تولید سرمایه داری در حرکت خارجی سرمایه تجلی می کنند و خویشتن را به مثابه قوانین قهری رقابت تحمیل می نمایند و بالنتیجه مانند علت محرکه در ضمیر انفرادی سرمایه داران رسوخ می کنند. ولی این نکته از هم اکنون مسلم است که تحلیل علمی رقابت فقط هنگامی امکان پذیر خواهد بود که ماهیت درونی سرمایه درک شده باشد، عینا همچنان که حرکت ظاهری اجرام سماوی فقط برای کسی قابل درک است که حرکت واقعی ولی غیر محسوس آنها را بشناسد." کارل مارکس/ کاپیتال/ ص 448 و 449/ و همچنین در جایی دیگری می گوید: "رقابت آزاد قوانین ذاتی تولید سرمایه داری را مانند قوانین عینی ماهرانه به افراد سرمایه دار تحمیل می کند." / همان / ص 390 / حرف اصلی مارکس در گفته های فوق این نیست که قوانین ذاتی سرمایه بدون رقابت میتوانند بروز نموده و متحقق شوند، بلکه اینست که این قوانین فقط با عنصر رقابت میتوانند تحمیل شوند. حرف مارکس این است که قوانین سرمایه بدون اشکال خاص تحقق آن عقیم میشوند و نمیتوانند بروز کنند. یعنی حرکت سرمایه را با اشکال تجلی خاص آن لازم و ملزوم همدیگر میداند. منظور مارکس از تاکید بر قانونمندی در گفته های بالا اینست که درک علمی و واقعی اشکال بروز و تحقق سرمایه فقط با درک قوانین ذاتی سرمایه ممکن میشود،

مارکس نمیگوید اگر اشکال بروز تجلی سرمایه نبودند باز هم قوانین ذاتی سرمایه با اشکال دیگری بروز میکرد و لذا اصل فقط این قوانین هستند. نظر مارکس در اهمیت قوانین ذاتی فقط تاکید بر درک بهتر حرکت سرمایه در اشکال ویژه ی آن است. طبق متد مارکس، سرمایه داری فقط در شکل غربی آن میتواند بروز نماید، یعنی با عنصر رقابت. مثلا قانون کالا وجود ارزش یا ارزش مبادله در بطن آنست. حال اگر بخواهیم این قانون متحقق شود و کالا به تحقق برسد میتوانیم آنرا بجای فروش برای همیشه انبار کنیم و بعد بگوییم کالا داریم؟ بطور قطع نمیشود. هرچیزی از طریق شکل خاصی خود را متحقق میکند تا محصولمان را نفروخته ایم قانون کالا متحقق نمیشود. زمانیکه ما (کمونیسم کارگری) هر قانونی را بطور دلخواهی در هر شکلی قابل بروز میدانیم، به این دلیل است که دیگر اهمیتی به شکل روبنای سیاسی- فکری جامعه ی شوروی نمیدهیم و همین متد را به تمام عرصه ها و پدیده ها تعمیم میدهیم. این نگرش مکانیکی ما (کمونیسم کارگری) به پدیده ها و قانونمندی گرایی جزئی طبیعتا به تمام عرصه ها منتقل میشود و رویکرد تقدم جنبش بر تئوری نیز یکی از اشکال بروز آنست. متد مارکس اینست که تحقیق پدیده ها در اشکال بروز آنها امکان دارد آدمی را دچار اشتباه کند، لذا باید قوانین آنها را درک کرد و نه چیز دیگر. سرمایه داری طبق متد مارکس در شیوه ی تولید آسیائی نمیتواند تکوین یابد (مگر توسط عامل خارجی)، چون عنصر رقابت را در بطن خود ندارد. دلیل اینکه غرب زودتر از کشورهای آسیائی به سرمایه داری رسید در وجود عنصر رقابت در اقتصاد جوامع تاریخی آن است. در اروپا، چه در دوره ی اقتصاد فنودالی و چه برده داری عنصر رقابت بطور فعال وجود دارد، چیزی که در شیوه ی تولید آسیائی موجود نیست و بجای عنصر رقابت، عنصر انحصار دولتی عامل اصلی درجا زدن است. بهمین دلیل این درست نیست

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

بگویم عنصر رقابت فقط مربوط به کارکرد سرمایه است، چراکه طبق توضیحات بالا همین عنصر کارکردی، یکی از اصلیترین پیش شرطهای سرمایه است. برای ایجاد نیروی کار ارزان باز عنصر رقابت در عرصه ی بازار کالای نیروی کار دخیل است: "بنابر این کشش ذاتی و گرایش دائمی سرمایه عبارت از این است که نیروی بار آور کار را ترقی دهد تا کالاها را ارزانتر تمام کند و به وسیله ارزان شدن کالاها خود کارگر را ارزان نماید." کارل مارکس/ سرمایه ص 452/ بخش چهارم/ تولید ارزش اضافه نسبی./ اگر این عنصر نباشد جامعه ی سرمایه داری بعنوان یک ساختار مشخص نمیتواند بوجود بیاید. سرمایه داری دولتی غربی در شکل دولت رفاه با عنصر رقابت در جامعه سود آوری میگرد و تحقق مییافت. اگر عنصر رقابت نباشد ملزومات سود آوری سرمایه فراهم نمیشود و ساختار عقیم و نارسای بوجود میاید. نیروی کار در شوروی در جهت استثمار بیشتر متداوم بازتولید نمیشد. نیروی کاری بود که به بهای فقر و بیخانمانی اش باز تولید نمیشد. از همه مهمتر در این کشور به نیروی کار بمثابة کالا برخورد نمیشد. اولاً کارگر چیزی بیش از ارزش نیروی کارش دریافت میکرد، دوماً بمثابة کالا در بازار کار خرید و فروش نمیشد که هرچه پایین تر بخرند. ارتش ذخیره ی صنعتی در شوروی وجود نداشت که در بازار کار این کشور موجب کاهش ارزش نیروی کار بشود. سرمایه داری دولتی در کشورهای غربی تمام این عناصر و کارکردها را داشت، لذا یک سرمایه داری عقیم نبود. سرمایه داری دولتی در غرب بدلیل نرخ سود پایین و گرایش نزولی نرخ سود به بحران رسید، ولی اقتصاد شوروی بدلیل گرایش نزولی نرخ سود به بحران نرسید. چون قانونمندی اقتصاد جامعه بر مبنای سود نبود. اقتصاد شوروی از این لحاظ با بحران مواجه نشد که نسبت به سرمایه ی

غربی کمتر سود برده است. شوروی بدلیل اینکه به انقلاب انفورماتیک و کامپیوتری مثل غرب نرسیده است، دچار بحران سیاسی در حزب شد، چون بدون این انقلاب تکنولوژیک، شوروی حال و آینده ای شکست خورده را در مقابل غرب به امری قطعی برای خود رقم زد و در راه جذب این تکنولوژی با گشایش سیاسی نی که توسط گورباچف در عرصه ی حکومتی بوجود آورده بود، نتوانست آنرا کنترل کند و شیرازه ی جامعه از هم پاشید. با در نظر گرفتن تمام این تحلیلهای اقتصادی که در شوروی بوجود آمده بود، یک اقتصاد سوسیالیستی بوروکراتیک بود. اصلیترین فاکتور در اثبات این قضیه اینست که در شوروی نیروی کار بعنوان کالا وجود نداشت. یعنی کارگر نیروی کار خود را نمیفروخت. چون شرط قانون مبادله ی کالا در سرمایه داری اینست که هرکس آزادانه برای کالای خود قیمت تعیین کند و به اختیار خود آنرا به هر فروشنده ای که دلش میخواهد بفروشد. لذا در شوروی برای نیروی کار چنین روند و دوران کالا وجود نداشت. اختیار نیروی کار در شوروی دست حزب بود، فردیتی در شوروی وجود نداشت. مثل جوامع اشتراکی اولیه که فردیت مفهومی نداشت و قبیله و رئیس قبیله اساس و حاکم بر فرد بود. در شوروی هم حزب بعنوان سمبل و نماینده ی جامعه بر فرد حاکم بود و سرنوشت و هویت او را تعیین میکرد. در شوروی کارگر نمیتوانست بگوید که نیروی کارش را نمیخواهد بفروشد، چون بزودی یا از جامعه به اردوگاه اجباری کار در سیبری تبعید میشد. فقدان این عناصر نمیتواند شرایط تکوین سرمایه داری را بوجود بیاورد و این شرایط یعنی نیروی کار آزاد پیش شرط تکوین سرمایه و قانونمندی آنست. حرف زدن از وجود قانونمندی سرمایه در شوروی زمانی نقطه ی عزیمت میشد که پیش شرطهای سرمایه بعنوان نیروی کار آزاد و آماده برای کالای ارزان شدن وجود داشته باشد. این شرایط توسط

حزب کمونیست بوروکراتیک و ایدئولوژیک از بین رفته بود و کارگر را به سلطه ی خود و اسارات چهار دیواری جامعه ی شوروی در آورده بود. صحبت از اثبات قانونمندی سرمایه در شوروی نوعی ساده کردن بحثهای مارکس است. زمانی میتوانیم بگویم نیروی کار در جامعه ی شوروی کالا بود و کار مزدی وجود داشت که ابتدا پیش شرطهای سرمایه یعنی نیروی کار آزاد و در نتیجه فردیت بورژوایی را در شوروی اثبات کنیم. حزب بنام جامعه، کارگر و همه ی مردم را در شوروی به مالکیت خود در آورده و پیش شرط سرمایه یعنی نیروی کار و کارگر آزاد را از بین برده بود. تمام پیش شرطهای تاریخی سرمایه از جمله قانون مبادله ی کالاها در شوروی از بین رفته بود. این روند تاریخی اقتصاد شوروی بود. چنین جامعه ای نمیتواند سرمایه داری باشد. سرمایه داری تنها با نیروی کار آزاد مفهوم پیدا میکند. سرمایه داری دولت رفاه با اقتصاد شوروی در اینمورد فرق اساسی دارد که سرمایه ی دولتی و دولت رفاه اروپا تمام پیش شرطهای سرمایه را در جامعه دارد. کارگر آزاد است نیروی کار خود را به هر کارخانه ای دولتی بفروشد، حتی بر فرض تعمیم اقتصاد دولتی به تمام حوزه های سرمایه. اقتصاد دولتی در اروپا بدون عنصر رقابت و قانون مبادله ی کالاها و بازار کار و کالا متحقق نمیشد، چون بمثابة اقتصاد سرمایه داری تحقق پیدا میکرد، نه بدون پیش شرطهای سرمایه. دولت رفاه در اروپا بدون پیش شرطهای سرمایه به سوسیالیسم بوروکراتیک تبدیل میشد. البته این بحثها بحثهای پل سوئیزی و بتلهایم نیست، متد جدیدی است بر مبنای کنکاشی عمیقتر در تزهایی اثباتی- اقتصادی مارکس. بحث پل سوئیزی ناقص بود. سرمایه را در عنصر رقابت بعنوان یکی از کارکردهای سرمایه تعریف میکرد، نه یکی از پیش شرطهای تاریخی سرمایه و از اینجا به نفي سرمایه داری و اثبات نظام اقتصادی نوین در شوروی میپرداخت و خودش هم نمیدانست

چه میگوید. منصور حکمت در مقابلش مطرح میکرد که سرمایه داری با کارکرد سرمایه اثبات نمیشود، بلکه با قانونمندی آن. بحث من بر سر این است که تعریف سرمایه داری با عناصر کارکردی اش غلط و ناقص است، اما همین عناصر کارکردی امروز سرمایه که رقابت یکی از آنهاست، روزگاری جزو پیش شرطهای تاریخی سرمایه بودند و اگر چنانچه در جامعه ای این پیش شرطهای تاریخی (و عناصر کارکردی امروزی) از بین بروند، اقتصاد آن جامعه دیگر نمیتواند سرمایه داری باشد، چون پیش شرطهای سرمایه را برای تحقق آن ندارد. بحث من اینگونه کامل میشود. حزب در شوروی این پیش شرطها را از بین برده بود. اگر در خود غرب همان عناصر کارکردی امروزی و پیش شرطهای تاریخی سرمایه را حذف کنیم اقتصاد غرب تبدیل به یک اقتصاد سوسیالیستی بوروکراتیک و استبدادی میشود، مثل شوروی. اینکه میگویم سرمایه را با قانونمندی آن باید تعریف کرد در مقابل تعریف سطحی، کالایی و روبنایی پوپولیسم از سرمایه داری تحت سلطه بعنوان سرمایه داری وابسته و متناژ و در نتیجه دفاع این جنبش از تز سرمایه داری ملی و مستقل بود و ربطی به بحث شوروی نداشت. پوپولیسم میخواست اعتبار سرمایه داری تحت سلطه را بعنوان سرمایه داری وابسته و کاذب بزیر سوال ببرد که منصور حکمت بدست آنرا کوبید. در ادامه ی این بحث بهتر است بطور جنبی و تفریحی به یک بحث مربوط به این متد اشاره کنم و آن اینکه در جامعه ی کمونیسم واقعی کارگر با فردیتی که دارد و ناشی از اقتصاد سوسیالیسم غیر دولتی ست، صرفاً در انحصار و سلطه ی جامعه و دولت سوسیالیستی نیست و بر خلاف جامعه ی شوروی مالک خود بوده میتواند به دولت و جامعه اعتراض کند و کار آزاد محسوب میشود، البته اگر تکنولوژی جدید اثری از کار یدی بجا گذاشته باشد. این یک بحث بسیار مفید در رابطه با ساختمان

## در افزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری ...

سوسیالیسم واقعی ست که در تداوم این نوشته به آن اشاره خواهد شد. بهر حال، سرمایه داری بغیر از شکل غربی اش نمیتواند بعنوان سرمایه داری حریص برای سود بیشتر متحقق شود. استثمار سرمایه داری به این معنا میتواند وجود داشته باشد، وگرنه با مشخصات جامعه ی شوروی نمیتواند سرمایه داری باشد.

در جامعه ی سرمایه داری با وجود استثمار شدید نیروی کار، فردیت کارگر گامی بیشتر بسوی آزادی انسان و فردیت کمونیستی واقعی نزدیکتر است، در صورتیکه در شوروی گامهایی به عقب رفت به چیزی در شکل جوامع اشتراکی اولیه، به جامعه گرایی اشتراکی اولیه که فردیتی در کار نبود. آیا باید با گفتن سرمایه داری دولتی به اقتصاد این جامعه چشمانمانرا به کمونیسم ایدئولوژیک حاکم که چیزی بیش از یک مذهب نبود ببندیم؟ آیا از گرایش قدوسیت کارگر در درونمان میترسیم بگوئیم در دوره ای از رشد کمونیسم، با جدایی از کمونیسم مارکس، کمونیسمی شکل گرفت که ثمره ی نزدیک به هشتاد سال از حکومتش انسانهایی با روحیه ای سنتی بود؟ کجای سرمایه داری دولتی در غرب اینگونه ثمره ای ببار داد؟ آیا نباید اینها را نقد کنیم و باید چشمانمان را با گفتن سرمایه داری دولتی به حقایق ببندیم؟ چرا نمیخواهیم قبول کنیم که جنبش کمونیسم ایدئولوژیک آخرش به کجا منجر میشود؟ آیا میترسیم کمونیسم زیر سوال برود. کمونیسم هرگز زیر سوال نمیرود و مهمتر اینکه تازه هنوز شروع به احیاء واقعی خود کرده است. آنتی کمونیسم رابهانه می کنیم تا از حقایق فرار کنیم؟ سرمایه داری دولتی میگویم تا خودمان را تبرئه کنیم؟ این روش مبارزه ی کمونیستی نیست؟ انسانی که در شوروی ببار آمد انسان سرمایه داری نبود. یک انسان مسخ و از خود بیگانه ای

دیگر بود از برکت وجود کمونیسم ایدئولوژیک. خیال میکنید میتوانیم تاریخ را پنهان کنیم؟ دفاع از کمونیسم ایدئولوژیک، خیانت به کمونیسم مارکس است. کمونیسم مارکس تنها با نقد کمونیسم ایدئولوژیک شناخته میشود. اگر امروز کمونیسم ایدئولوژیک را نقد نکنیم این جنبش در آینده نیز امکان عروج دارد.

مسئله ی دیگر در مورد شوروی اینست که شاید گفته شود که عنصر رقابت در داخل شوروی نبود، در بازار کشورهای اردوگامی (کمیکن) بود. در جواب باید گفته شود که وقتی چندین کشور در یک بازار جهانی رقابت میکنند اولاً محال است که اقتصاد آن کشورها دچار دوره های رکود و بحران نشود، یعنی دوره ها یا چرخه های اقتصادی وجود نداشته باشد. چون گرایش نزولی نرخ سود، گرایش ذاتی حرکت و انباشت سرمایه است. پس چطور میشود شوروی در طول اینهمه سال دچار یک بحران جدی نمیشود؟ که این را خود منصور حکمت هم تایید میکند. ثانیاً همین گرایش نزولی نرخ سود باعث میشود سرمایه بطور مداوم از رشته ای به رشته ی دیگر جابجا شود و دنبال بسترهای بکر و سود آور با نیروی کار ارزان بگردد. در صورتیکه در کل دوره ی استالین اقتصاد کشور عمدتاً در عرصه ی صنعت بود و بهیچوجه جابجا نمیشد، یا براحته میتوانست عمده سرمایه ی خود را بخاطر نیروی کار ارزان به کشورهای شرقی و عقب مانده بفرستد منتقل کند، که این کار را نیز نمیکرد مگر بمیزان خیلی کم. چطور میشود انباشت سرمایه در طول اینهمه سال در یک رشته ی صنعت دچار بحران نمیشود؟ چون هدف سود نبود. یا اصلاً چطور میشود در شوروی تولید وسائل تشریفاتی و تزئینی (مثل فرش، مبلهای لردی و جوراجورو غیره) در حد صفر است، در حالیکه برای سرمایه این عرصه کم هزینه ترین و سود آورترین بخش است؟ کل وسائل

زندگی یک خانواده در شوروی بغیر از وسائل خیلی ضروری چند تا سندلی چوبی و یک میز غذا خوری است. در یک خانه نمیتوانستی یک فرش پیدا کنی. چرا این چنین بود؟ چون جامعه از طریق سود سرمایه سازماندهی نمیشد، بلکه از طریق نیازهای مصرفی خیلی ضروری جامعه و مهمتر، از طریق ایدئولوژی حاکم (کمونیسم مکتبی) سازماندهی میشد. یعنی نیازهای مصرفی جامعه ی شوروی نیز ایدئولوژیک بودند. فرش و وسائل تزئینی منزل از نظر ایدئولوژی حاکم بورژوایی و غیر ضروری بودند، در صورتیکه از نظر کمونیسم کارگری انسان زیبایی پرست است و نباید اسم زیباییها را تشریفات و بورژوایی گذاشت. منزلی که با شیک ترین وسائل تزئین شده برای روح و فکر انسان آرامش میاورد و انسان بطور طبیعی طالب زیباییها است.

در انتها بهتر است زیر تیتر بحثهای کل نوشته را نیز در میان بگذاریم تا رفقای علاقه مند به این نوشته یک تصویر کلی از تمام بحثها را داشته باشند:

### \* دو تعریف متفاوت از کمونیسم

\* دلایل حمایت کمونیسم کارگری از کمونیسم ایدئولوژیک انقلابی

\* نقدي بردك لئینی از سرمایه و تئوری امپریالیسم لئین

\* مقوله ی سوسیالیسم دولتی در دستگاه فکری کمونیسم ایدئولوژیک

\* محورهای عمومی ساختمان سوسیالیسم غیر دولتی بر مبنای مند جدید

\* بررسی پروسه ی تئوریک

تبدیل کمونیسم پراتیک مارکس به کمونیسم ایدئولوژیک

\* نظریه ی ادبی کمونیسم کارگری یا ادبیات پراتیک

\* شیوه ی کار کمونیسم کارگری بر مبنای مند سوم

\* بررسی محتوای سوسیال دمکراسی نوین جهانی (ضدامپریالیسم جهانسومی)

\* اثباتگرایی کمونیستی نوین بمثابه جهان نگری کامل کمونیسم کارگری در دوره ی بعد از جنگ سرد

28 سپتامبر 2006

"نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی" جهت گیری اول مه امسال را بیان میکند. اما علاوه بر این بر خواستهای بلافصلی نظیر افزایش دستمزدها باید تاکید کرد که میتوان "نه به جنگ، نه به جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی" جهت گیری اول مه امسال را بیان میکند. اما علاوه بر این بر خواستهای بلافصلی نظیر افزایش دستمزدها باید تاکید کرد که میتواند وسیعترین توده های طبقه از کارگران کارخانه تا معلمان و کارگران بخش های خدمات را متحد کند. آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی خواست مهم طبقه کارگر و همه مردم به جان آمده است که در اول مه باید مثل همیشه بر آن تاکید کرد. خواست های مهم دیگری نظیر آزادی تشکل و اعتصاب، آزادی بیان، برابری بی قید و شرط زن و مرد، لغو آپارتاید جنسی، لغو اعدام، جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش، در اجتماعات و قطعنامه های اول مه مورد توجه کارگران بوده است و امسال از اهمیت بیشتری برخوردار است.

# تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر

(قسمت دوم دو آلترناتیو در حزب)

خسرو دانش

توضیح؛ این مطلب بخش دوم نوشته ای است که تحت عنوان **در افروده هایی به تئوری کمونیسم کارگری در دوره اخیر** پیشتر در سایت روزنه انتشار یافت. این دو مطلب جهت باز شدن بحث و جدل سیاسی باز و آزاد در ضمیمه نشریه یک دنیای بهتر منتشر میشود.

\*\*\*

با توجه به سنت‌های بکار گرفته شده از طرف رهبری حزب در مقابل فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری و هر منتقد حزبی دیگر و بازگوع به ساختار و روابط سازمانی بعد از منصور حکمت در کل به این نتیجه میشود رسید که هر سنت اجتماعی و هر ساختار و روابط حزبی بطور منطقی به افق اجتماعی و استراتژی خاص خود منتهی شده و علیرغم اعتقاد صوری به هر برنامه‌ای بالجبر به برنامه‌ی خاص خود عمل میکند. گرایشی که حزب کمونیست کارگری را بعنوان یک ابزار تعریف میکند در نهایت به اعضای متشکل در حزب خود نیز بشکل موجودات ابزاری برخورد کرده و ساختار حزبی خود را بر اساس کارکرد ابزاری میسازد، نه کارکرد انسانی خود عضو و در نتیجه فاکتور حزب و شخصیتها را بزیر سوال میبرد. چون در یک حزب ابزاری فردیت و انسانیت هر عضو بر مبنای تقسیم کار مکانیکی و نیاز کمی تعیین و محدود شده و انسانیت نوع ویژه‌ی هر فرد در جهت و مسیر کمونیسم کارگری نمیتواند متحقق شود. با چنین نگاه ابزاری به حزب و در نتیجه بزیر سوال رفتن فاکتور حزب شخصیتها و کادرها، اومانیزم و انسانگرایی کمونیستی نیز بزیر سوال میرود و فردیت انسانی قربانی جامعیت ابزاری میشود. اساسا حزبی که بر مبنای اکثریت یعنی دموکراسی حزبی متحقق میشود، موجودیت منتقد و مخالف سیاسی در درون

حزب را نمیتواند متحقق کند و به طرد و نفی وی میپردازد. و این متد بطور منطقی به جامعه‌ی بعد از تسخیر قدرت سیاسی از بورژوازی، یعنی جامعه‌ی سوسیالیستی مورد نظر چپ رادیکال تعمیم خواهد یافت. امکان ندارد یک حزبی مخالف سیاسی در درون خود را نتواند تحمل کند، اما در جامعه‌ی خارج از حزب قادر به تحمل مخالف سیاسی خود باشد. این یک امر متناقض میباشد و چنین چیزی ممکن نیست و یک پارادوکسیکال است. چپ رادیکال با نگرش اکونومیستی و قانونمندی گرایشی اقتصادی خود تمام سیر تکامل تاریخی انسان را نفی کرده و اصولا با توسل به این متد، انسانیت غیر تاریخی و فرقه‌ای خاص خود را از متد جزمیت اقتصادی خود استخراج میکند. نمیتواند انسانیت را بعنوان یک پراتیک تکامل یافته‌ی تاریخی بنگرد، چون از نظر وی انسان کمونهای اولیه نیز به سوسیالیسم رسیده بود، چون فرد در خدمت جامعه بود و همه کار میکردند و همه باهم خوشبخت بودند و چون اقتصاد و تولید سوسیالیستی بود فردیت نیز رشد مییافت. این فردیت چپ رادیکال با شروع جامعه‌ی طبقاتی در درون آدمی پنهان شد تا روزگاری باز جوید وصل خویش. چنین نگرش غیر تاریخی از انسان، کمونیسم مارکس را بعنوان یک محصول مدرنیسم صنعتی قرن نوزدهم و استراتژی آنرا بعنوان سوسیالیسم مدرن درک نمیکند. فکر میکند ذات انسانی از اول تاریخ در آدمی تاحال بیک مقیاس بوده و پنهان شده است. در واقع انسانیت مورد نظر یک انسانیت فرقه‌ای و غیر تاریخی، که لازم نیست ویژه گیهای آنرا بشناسی و تحلیل کنی، طبق متد چپ رادیکال از همان لحظه که وسائل تولید را از بورژوازی مصادره کردی و در دولت کارگری متمرکز نمودی خودبخود این انسانیت متحقق میشود، چون اساس قانونمندی اقتصادیست و روبنا یک امر مسخ

و خنثاست، فرهنگ و تمدن و تکامل تاریخ انسان بعنوان روبناسات و مسخ است و خودبخود با سوسیالیسم چپ رادیکال متحقق میشود و کافی است دولت سرمایه داری بنفع اجتماع کمونیستی بکنار رود. چپ رادیکال روبنای جامعه را بعنوان پراتیک انسانی تحلیل نمیکند، به آن بعنوان یک امر فرعی مینگرد. انسانیت را بعنوان یک حرکت سوژکتیویستی تحلیل نمیکند. چپ رادیکال معتقد است که با تسخیر وسائل تولید به دست دولت کارگری (در دوره‌ی انقلابی توسط دولت حزبی) مردم به رفاه میرسند و در نتیجه با تولید رفاه در جامعه انسانیت نیز خودبخود تولید و بازتولید میشود. در نتیجه چپ رادیکال، انسانیت را نه در بروز نوع اجتماعی و انسانی ویژه تر بلکه در بروز مکانیکی اجتماع انسانی تبیین میکند. فردیت مورد نظر چپ رادیکال فردیتی ابزاری، مکانیکی و مسخ است. از این نظر اجتماع جمع مکانیکی و کمی افراد است نه یک فرایند اجتماعی و پراتیکی، یعنی فرایند انسانی. تئوری کمونیسم کارگری باید بر اساس نقد چنین افقی و در نتیجه بر اساس نقد و بررسی مجدد و نوین و تکمیلی تجربه‌ی انقلاب اکتر و شوروی تکمیل شود. کمونیسم کارگری کمونیسم اواخر قرن بیستم و آستانه‌ی سده‌ی بیست و یکم است، نه کمونیسم اوایل قرن بیستم، آنهم در یک کشور با افشار و بافت عمدتا دهقانی- خرده مالکی. در این کشور هنوز نیروی کار آزاد شده از روستا بدلیل انکشاف تازه‌ی سرمایه داری نتوانسته بود خود را از قید و بند و سنتهای روستا بطور کامل آزاد کند. هنوز یک پایش در روستا و یک پایش در شهر بود. هنوز مدرنیسم صنعتی بطور کامل در روسیه مسلط نشده بود و بر خلاف اروپا، سرمایه داری از بطن خرده ورژوازی، پیشه ور و صنعتگر و

استادکار شهری بوجود نیامده بود. در روسیه سرمایه داری عمدتا از نیروی کار آزاد شده از روستا تکوین یافته و تغذیه میکند و لذا هنوز نمیتواند یک فرهنگ مدرن شهری را بطور تاریخی در کوتاه مدت بوجود بیاورد. شاید عده‌ای تصور کنند که چنین متدی جبرگرایی تاریخی را بوجود میاورد و در نهایت ماتریالیسم پراتیک مارکس و منصور حکمت را عملا نفی می کند. طبق متد کمونیسم کارگری و مارکس چنین تصویری غلط است. هدف این است که جهت گیری اقتصادی بلشویسم در شوروی بعد از انقلاب اکتر را پیدا کرده و نقصهای و کمبودهای حرکت آنرا بررسی کنیم. وگرنه بعد از سرنگونی دولت سرمایه داری کمونیسم میتواند هر جهتی را آگاهانه بر جامعه تحمیل کند و لازم نیست به رشد نیروهای مولده در چهارچوب طرح نپ بپردازد، چون خود روابط و ساختمان بلاواسطه‌ی سوسیالیستی مورد نظر مارکس این روند رشد نیروهای مولده را سریعتر از سرمایه داری بفرجام میرساند. متدولوژی حاکم بر شوروی بر اساس تسلط کار پدی بر کار فکری پیش رفت در صورتیکه متد مارکس بر مبنای تسلط کار فکری و فسخ و محو کار پدی و کلا تبدیل کار به یک امر تفریحی بود. اصولا اومانیزم بر پایه‌ی مدرنیسم صنعتی شکل گرفته و متقابلا اومانیزم به تقویت مدرنیسم صنعتی کمک میکند که بنوبه‌ی خود مدرنیسم صنعتی به مدرنیسم در عرصه‌ی فکری مثل هنر و ادبیات منجر میشود. منتی از نظر مارکس این اومانیزم هنوز صوری ست و زمانی تکمیل میشود که به از خود بیگانگی انسان در عرصه‌ی اقتصادی در نتیجه‌ی رهایی اقتصادی منجر شود و انسان بتواند به وحدت با فردیت و نوع انسانی و اجتماعی ویژه تر برسد.



## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر ...

این ممکن نمیشود مگر با ساختمان سوسیالیسم بلاواسطه توسط خود شهروندان جامعه و جهت گیری آگاهانه ی دولت کارگری و جمهوری سوسیالیستی بسوی رسیدن به ابزار و تکنولوژیی که بتواند تضاد کاریدی و فکری را از بین ببرد. اوج انسانیت سوسیالیستی یعنی فارغ شدن انسان از رنج کار و تبدیل آن به سرگرمی حیات. بزرگترین اشتباه بلشویکها این بود که بجای طرح نپ و رشد دادن نیروهای مولده در چهارچوب سرمایه داری تحت کنترل دولت کارگری میخواستند با یک ساختمان اقتصادی سوسیالیسم بلاواسطه و مستقیم توسط شهروند شوروی قبل از غرب به انقلاب تکنولوژیک و انفورماتیک و کامپیوتری برسند، منتهی مدت چپ رادیکال بلشویسم چنین چشم اندازی را برای خود ترسیم نکرد و عمدتاً در چهارچوب پیروزی کاریدی بر کار فکری محدود ماند و به کارگرو کاریدی برخوردی ایدئولوژیک، فرقه ای و شبه مذهبی کرد و خود را در تضاد با کار فکری قرار داد. معمولاً چپ رادیکال وقتی میشنود که تکنولوژی مدرن کاریدی را از بین خواهد برد غصه دار میشود، چرا که دستان پینه بسته ی کارگر برایش یک تقدس است و دوست دارد همه تبدیل به کارگر شوند. اقتصاد دولتی و تمرکز وسائل تولید و توزیع در دستان دولت کارگری روند تحقق نوع انسانی ویژه تر و در نتیجه محو از خود بیگانگی کار و انسان را متوقف و کند میکند و به اقتصاد و سوسیالیسم خاص یک طبقه منجر میشود و طبقه ی کاریدی را حفظ میکند. این روند اجازه نمیدهد فردیت انسانی هر فرد شهروند شکوفا شده و به خلاقیت آزاد و مستقل برسد. طبق متد مارکس کمونیسم نیل به فردیت انسانی آدمهاست، نه یک اجتماع مکانیکی و سوسیالیسمی که توسط یک طبقه اداره شده و این پروسه در نهایت به بوروکراسی

اقتصادی و اداری منجر شود و حتی نوعی قشر بوروکرات حزبی را بوجود بیاورد. رفیق فاتح عزیز وقتی میگوید حزب رهبر- سازمانده فراکسیون یک حزب با اشرافیت حزبی و لیبرالیسم تشکیلاتی است شاید منظورش این است که فردیتهای انسانی در فراکسیون سرکوب نمیشود. یعنی چپ رادیکال در اینجا عمده نظر نمیدهد و حرف صادقانه اش این است. چون نمیتواند اومانیسم کمونیستی را در فردیت انسانی یا نوع ویژه ی انسانی درک کند بنظرش میرسد این فردیت انسانی همان لیبرالیسم تشکیلاتی است. اصولاً نوع ویژه تر انسانی در نظر چپ رادیکال فردیت بورژوازی تحلیل میشود، چون در متد خود اساساً فردیت در جامعیت سوسیالیستی معتقد نیست. یعنی چپ رادیکال ناآگاهانه عملاً در مقابل انسانگرایی مارکس قرار میگیرد و آنرا با لیبرالیسم تشکیلاتی یکی میگیرد. منصور حکمت بخاطر همین در پلنوم چهارده گفت که حزب الان و بعد از این هم در خط کمونیسم کارگری نیست. منصور حکمت وقتی میدید بقیه ی رهبری حزب متد او را در بحث "حزب و جامعه" و حزب اجتماعی بزرگ، باز و مدرن را درک نکرده اند نمیتوانست همان لحظه حزب نظریه ی انقلابی با ساختار سانترالیسم دمکراتیک را نقد کند، میگفتند رویونیست و ضد لنین شده است، و بخاطر نفوذ و اتوریته ی رهبری اش شاید در رویش نمیگفتند، ولی در درون و تفکر خود او را تکفیر میکردند، چون متد موجود در بحث "حزب و جامعه" در واقع نفی ساختار سانترالیسم دمکراتیک لنینی حزب است. چپ رادیکال از محبوبیت لنین در بین توده های حزبی شدیداً دارد سوء استفاده میکند و بجای برخورد نظری و سیاسی به نقد فراکسیون از محدودیتهای کمونیسم لنین، سعی میکند احساسات توده های حزبی را تحریک کرده و به یک برخورد فرقه ای سوق دهد. چپ رادیکال در واقع علیرغم

برنامه ی یک دنیای بهتر مورد ادعای خود دارد به نفرت پراکنی فرقه ای و غیر سیاسی علیه رفقای حزبی و تکوین و تحریک فالانژیسم حزبی در درون حزب دامن میزند. چون قادر نیست طبق سنت مدرن و انسانی منصور حکمت به مخالف سیاسی اش برخورد کند و از محتوای برنامه ی یک دنیای بهتر عدول میکند. نمیدانم رفیق فاتح عزیز چگونه کل میحثی که من تحت عنوان نگرش ضد فلسفی مارکس در پروسه ی نوشته هایم در روزنه تعقیب نمودم و اعلام پایان فلسفه و نگرش فلسفی و تفسیرگرایانه به جهان را توسط مارکس تعقیب نمودم(با وجود موجود بودن نوشته هایم در روزنه و یا از آن بهتر متد ضد فلسفی که در تمام نوشته هایم مشهود است) میخواید بخویم نسبت دهد. انگار بحثی را که در جواب رفیق حمید تقوایی بطور مختصر و کلی نوشتم رفیق حمید درک نموده و دیگر سکوت کرده است ولی فکر میکنم با این حساب رفیق فاتح هنوز نوشته ی مرا خوب نگرفته است. من در آن پاسخ به رفیق حمید تقوایی اعلام کردم که نگرش فلسفی به جهان یک دستگاه فکری وارونه و تفسیرگرایانه از جهان است نه در واژه های فلسفی مثل سوژه و ابژه. چون اگر هرکسی واژه های فلسفی را در نوشته هایش برای توضیح چیزی بکار برد آنوقت خود مارکس باید از فلسفیون کارکشته و درجه یک محسوب بشود، چون اگر به نوشته های مارکس مثل نقد دیالکتیک هگل یا دست نوشته های اقتصادی و فلسفی 1844 رجوع کنید نوشته هایش پر است از واژه های فلسفی مثل "سوژه"، "ابژه"، "ذات"، و غیره است. پس نگرش فلسفی به جهان بمثابه استفاده از واژه های فلسفی نیست، یکدستگاه فکری تفسیر گرایانه و وارونه به جهان است در تقابل با ماتریالیسم پراتیک مارکس که نگرشی تغییرگرایانه به جهان دارد. آیا این رفتار چپ رادیکال در تحریف عقاید دیگران و در تقابل با برنامه ی یک دنیای بهتر شانتاز نیست؟ شما بدون آنکه خود بدانید مثل پست مدرنیستها مطرح میکنید که

زمانی تفکر فلسفی از بین میرود که انسان از خودش واژه های جدید بیافریند. در واقع ساختار شکنی پسامدرنیستی کند، یعنی یک کار غیر ممکن. رفیق حمید خودش بطور یفین حرف مرا قبول کرده است، که سکوت را اختیار نموده است. و اما رفیق فاتح باز هم دوباره به چه دلیل دارد بحث نقد محدودیتهای لنین را باز میکند نمیدانم؟ من فقط علت این امر را در این میدانم که آلترناتیو چپ رادیکال رفیق فاتح دیگر مرده است و بدون محدودیتهای کمونیسم لنین نمیتواند به زندگی ادامه دهد، چون ایشان یکبار در مقابل این بحث من میگفتند که دیگر چیزی نماند. آیا من از رفیق فاتح میپرسم کمونیسم انسانی مارکس و منصور حکمت نمیتواند بشما انگیزه بدهد؟ مگر کمونیسم شما فقط در محدودیتهای کمونیسم لنین خلاصه میشد؟ پس چگونه رفیق حمید تقوایی داشت از لنین عبور میکرد؟ آیا ایشان انسانی مثل شما نیست؟ باید بگویم که توده های هوادار و رفقای دور و بر رفیق حمید تقوایی بزرگترین ظلم را به این رفیق کردند، بخاطر اینکه اجازه ندادند تا این رفیق از مرز محدودیتهای کمونیسم لنین عبور کند و بر وی تحمیل کردند تا آنچه را که دلش نمیخواست نمایندگی فکری کند. یعنی اگر امروز رفیق حمید تقوایی بگوید که حزب در خط کمونیسم کارگری نیست حق دارد، چون شما نگذاشتید این رفیق در مصاحبه با رفیق کیوان از محدودیتهای لنینیسم عبور کند، چون دید دارد توده های هوادار خود را از دست میدهد دوباره به دفاع از محدودیتهای لنینیسم پرداخت تا این بحث را مصلحتی بگذارد برای روزی که توده های هوادارش از نظر فکری آماده شوند و راه اقلان و استحاله را انتخاب نمود. رفیق حمید بهتر است بداند که خود این متد را با بحث حزبییت کمونیستی بنیان گذاشت تا توده های هوادارش اجازه ندهند فردیت انسانی اش متحقق شود. ببینید منصور حکمت از دست چپ رادیکال حاکم بر حزب چه کشیده بود

## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر ...

که میگفت از این نظر که حزب در خط کمونیسم کارگری نیست و نخواهد بود خیال راحت است. چون دید شما مند وی را نگرفته اید و نتوانست صریحا بگوید که حزب سانترا لیسیم دمکراتیک بر خلاف متد حزب و جامعه و حزب اشرافی رهبر- سازمانده است (فکر میکنم اشراف هم من هستم که هشتم در گرو نه ام است یا رفیق علی جوادی است که استاد دانشگاه بالاخره جزو اشرافیت است مثل مارکس اشرافیت طلب که از طبقه ی بورژوازی بود!) منظور این است که چپ رادیکال قادر نیست در مقابل مخالف سیاسی خود به یک بحث صمیمانه و مدرن دست بزند، چون اساسا با توجه به متدولوژی خود قادر به تحمل مخالف سیاسی نیست. حال با این اوصاف رهبری حزب اگر خود را از مرز چپ رادیکال بیرون نکشد بعد از پیروزی و تسخیر قدرت سیاسی باز هم شاهد اتفاقاتی مثل کمونیسم جنگی و یا دولت کارگری با اقتصاد متمرکز را شاهد خواهیم بود و این زمینه را دوباره به توده های کارگر در جامعه خواهد داد که به انفعال سیاسی در جامعه دچار شده و برای رهایی از فقر اقتصادی در جامعه به کمونیسم بورژوایی استالینی دیگر تن بدهد. کمونیسم دوران کودکی خود را یک بار باید امتحان کند، اما دومین بار خیانت محسوب میشود. این شوروی بود که علیرغم کمبودها و محدودیتهای افق اجتماعی و حزب به اینهمه دستاورد صنفی و سیاسی برای طبقه ی کارگر اروپا و جهان منجر شد، بار دوم دیگر این محدودیتهای تراژدی و ضربه ی غیر قابل جبران برای کمونیسم در جهان تبدیل میشود. ما فقط باید از تجربه ی شوروی بمانیم دوره ی خام کودکی کمونیسم درس بگیریم. چنین کمبودهایی به تحقق برنامه ی یک دنیای بهتر منجر نمیشود. کسی که نمیتواند نظرات رفیق کنار دستش را تحمل کند و بدتر نوشته

ها و تلاشهای وی را تحریف میکند تا کس دیگری آنها را مصادره کند، هرگز به محتوای برنامه ی یک دنیای بهتر عمل نخواهد کرد. چون متد چپ رادیکال در ضدیت با انسانگرایی مارکس و انسانگرایی مورد نظر منصور حکمت است. چون از دیدگاه چپ رادیکال انسانگرایی کمونیستی مساوی با لیبرالیسم و اشرافیت حزبی است. چپ رادیکال هرگز نمیتواند در مقابل مخالف سیاسی خود به بحث منطقی بپردازد و در نهایت بخاطر از میدان بردن طرف بحث خود به تخریب شخصیت مخالف سیاسی خود دست میزند. حرمت انسانی رفیق کنار دستش را پایمال میکند و افکار وی را بنام خود مصادره میکند (که البته این از نظر من در جای خود بعنوان یک پیشرفت فکری مایه ی خوشحالیست منتهی با فاکتور حزب و شخصیتها متناقض است. چپ رادیکال حاکم بر حزب اصولا با توجه به عملکرد خود در دوره ی تشکیل فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری اثبات کرد که فردای پیروزی با معضل و مشکل عدم توانایی در تحقق برنامه ی یک دنیای بهتر مواجه خواهد شد. چراکه محدودیتهای فکری- سیاسی افق اجتماعی چپ رادیکال دقیقا در تقابل با انسانگرایی مارکس و مدرنیسم کمونیستی است. سوسیالیسم یک طبقه در تقابل با استراتژی انسانی کمونیسم مارکس است. چپ رادیکال از مرز چپ پوپولیستی عبور میکند و در حزب کمونیسم کارگری با انسانگرایی مارکسی منصور حکمت بطور سطحی آشنا شده و خود همین در کنار فرهنگ و ادبیات منصور حکمت بودن باعث تحول صوری این چپ که در جای خود مثبت است میشود و همین همزیستی با کمونیسم کارگری باعث میشود لباس مدرنیسم را بپوشد، ولی در عمل بدلیل عدم توانایی در شناخت محدودیتهای خویش نمیتواند به این مدرنیسم در عرصه ی سازمانی عمل کند و در مقابل مخالف سیاسی خود در حزب کاملا در جهت مخالف برنامه یک دنیای بهتر عمل

میکند. اصولا چپ رادیکال خود را برتر از دیگران میداند، چون تفکر فرقه ای به تفکر امتیاز طلبانه منجر میشود. چراکه چپ رادیکال با آن سبیل و عینک کمونیستی که نشان از عمیق بودن وی دارد و تقدس کمونیستی برای توده های هوادار میاورد، خود آگاهی سوسیالیستی را که توسط این روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا در عرصه ی و پروسه ی دیالکتیک فکری حاصل شده و طبقه ی کارگر قادر به فهم آن نیست (چون سوادش نمیرسد) را از طریق حزب تبلیغی- ترویجی و حزب نظریه انقلابی و حزب ابزاری خود بدون طبقه میبرد و به او منت میگذارد که به خود آگاهی اش برسد. متد منصور حکمت در بحثهای حزب و جامعه و جنبشهای اجتماعی و حزب رهبر- سازمانده تمام علیه این تفکر بود.

هم اکنون مدتی ست که فراکسیون به تحول فکری بزرگی در جنبش کمونیسم کارگری منجر شده است. بار منصور حکمت را از جاییکه زمین گذاشته بود بدوش گرفته تا بفرجام برساند. یعنی متد اجتماعی منصور حکمت بطور منطقی به بحثهای مطرح شده از طرف فراکسیون منجر میشود، حال میخاهد رفقا این متد را بکار ببندند و حال میخاهد افراد فراکسیون. تاریخ کمونیسم باید به این قطب بندی فشرده و پیچیده منجر میشد. یا باید بر اساس محدودیتهای آلترناتیو لنینی متحقق شد یا بر اساس آلترناتیو مارکس. چپ رادیکال بدلیل افق اجتماعی محدود خود میخاهد تمام دستاوردهای فکری منصور حکمت را به باد دهد و تاریخ را به عقب ببرد. متد کمونیسم کارگری کوچکترین ارزش تاریخی لنین بعنوان رهبر انقلاب اکتبر و طبقه ی کارگر روسیه را پایین نمیآورد، ولی ادامه ی این افق اجتماعی در آستانه قرن بیست و یکم را یک خود کشی سیاسی برای کمونیسم کارگری میداند. چپ رادیکال با این افق اجتماعی محدود خود بعد از کسب قدرت به همان برنامه ی بلشویکی عمل خواهد نمود و برنامه ی یک دنیای بهتر با ساختار این چپ و افق

اجتماعی آن در تناقض است. افق سوسیالیسم یک طبقه است. چپ رادیکال حاکم تا زمانیکه این افق محدود خود را نقد نکند، نخواهد توانست به هیچکدام از بندهای برنامه ی یک دنیای بهتر عمل کند. چون برنامه بلشویکی (من این برنامه را در مقاله ی درافزوده هایی به تئوری کمونیسم کارگری نقد نموده ام) و برنامه ی یک دنیای بهتر کمونیسم کارگری استراتژیهای دو افق اجتماعی متفاوت است. فراکسیون بخاطر انسانگرایی کمونیسم کارگری ناچار از این نقد بود. برنامه ی یک دنیای بهتر برنامه ی طبقه ی کارگر رشد یافته در بعد از جنگ سرد است. رفتار و سنت اجتماعی و حزبی چپ رادیکال در تناقض با برنامه ی یک دنیای بهتر است. اصولا چپ رادیکال نه انسانگرایی مارکس را شناخته و نه ادبیات محو از خود بیگانگی انسان را. مدرنیسم منصور حکمت برای چپ رادیکال حاکم بر حزب غیر قابل درک است و محتوای مدرن کمونیسم مارکس و کمونیسم کارگری را هضم نکرده است. فراکسیون به چنین دستاوردهای فکری رسیده است. این تحول فکری باید در تاریخ کمونیسم کارگری بوجود میآمد تا بار دیگر به کمونیسم لطمه ای وارد نشود. نمیتوان تاریخ را بارها تکرار کرد. اگر رفقای رهبری به این تحول باور داشته باشند و به بحثهای اخیر نشریه ی فراکسیون با کم و کاستیهایش ایمان بیاورند و فراکسیون را بعنوان یک سنت مدرن کمونیستی در حزب برسمیت شناسند، راه سوسیالیسم را هموار کرده اند. اجازه ندهید کمونیسم کارگری به یک جریان سه گزینیه ای تبدیل بشود. چنین امری و اتفاقی به این جنبش صدمه خواهد زد. فراکسیون اصلا در این مسیر نیست که علیرغم متد خود انشعاب را برایش تحمیل کند. چنین تحمیلی در تاریخ ثبت خواهد شد.

(این بحث ادامه دارد. نقد زوایی نگرشی و سبک کاری چپ رادیکال باید دنبال شود. به ضمیمه نقدی به برنامه بلشویکیها که در

## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر ...

مطلب دیگری منتشر شده را در این متن برای روشن شدن بهتر نکات مورد طرح می آوریم- خسرو دانش).

## برنامه ی کمونیسم ایدئولوژیک انقلابی (بلشویکها)

از آنجا که در دسترس ام فقط "طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست روسیه" بقلم لنین و ترجمه ی حسن پویان بود، این موقعیت را بهترین فرصت برای نقد آن دیدم. کافیت آنرا با برنامه ی "یک دنیای بهتر" حزب کمونیست کارگری مقایسه کرد تا به کنه جنبش کمونیسم ایدئولوژیک پی برد. این برنامه برآیند جنبشی ست که کمونیسم را از زاویه ی منافع ایدئولوژیک صرف طبقه ی کارگر تعریف میکند و در نهایت نشان میدهد که چگونه این جنبش بدلیل اسارت در این منافع ایدئولوژیک محدود، هرچه دم از افق فاز بالای جامعه ی کمونیستی ( بدون طبقه و دولت) میزند قطعاً صوری ست و این جنبش بدلیل تعریف ایدئولوژیک و مکتبی خود از کمونیسم و منافع طبقه ی کارگر بالجبر در همان فاز اول میماند و قادر نمیشود از شر دولت دوره ی گذار سیاسی رها شده و گام به فاز دوم بگذارد. از زاویه ی دید کمونیسم تداوم یافته ی کارگری و منصور حکمت، کمونیسم ایدئولوژیک انقلابی بلشویکها برهبری لنین هرچقدر هم از فاز دوم سوسیالیسم دم بزند، در نهایت به آنچیزی عمل میکند که قانونمندی و مکانیسم برنامه ی فاز اول یا پایینی این جنبش ایجاب و الزام میکند، یعنی برنامه ی دوره ی گذار. لنین این قانونمندی را تحت عنوان "دمکراسی پرولتری" و مکانیسم آنرا در چهارچوب "سوسیالیسم دولتی" یا "دولت کارگری با اقتصاد متمرکز" تئوریزه میکند. توضیحا اینکه دوره ی گذار از نظر لنین بر مبنای قانونمندی و

گرایش ذاتی دمکراسی پرولتری حرکت کرده و در شکل دولت و اقتصاد خاص آن متحقق میشود. من بترتیب برنامه ی بلشویسم را حول ایندو مقوله توضیح داده و نقد خود را بر مبنای متد کمونیسم کارگری بدست میدهم:

**دمکراسی پرولتری بعنوان کمیت متفاوت:** لنین محتوای دوره ی گذار یا دیکتاتوری پرولتری را تحت عنوان دمکراسی پرولتری تحلیل میکند. ابتدا بهتر است بگویم که منصور حکمت برای اولین بار تحلیل واقعی و کمونیستی خود را از مقوله ی دمکراسی بعنوان تاویل بورژوایی از مقوله ی آزادی بدست میدهد و آنرا بعنوان کیفیتی متفاوت از مقوله ی آزادی واقعی تحلیل کرده و این واژه را از ادبیات کمونیستی حذف میکند و خارج میسازد و هر گونه تحلیل توهم آمیز از آنرا بنقد میکشد، که در جای خود در افزوده و دستاورد تئوریک مهمی برای تئوری کمونیسم کارگری محسوب میشود. در صورتیکه مقوله ی دمکراسی از نظر لنین کمیتی برای سرکوب طبقاتی است و فرقی دمکراسی بورژوایی و پرولتری از نظر وی در اینست که اولی حکومت اقلیت بر اکثریت و دومی حکومت دمکراسی از نظر لنین سرکوب طبقاتی و حکومت سرکوب طبقه ای علیه طبقه ی دیگر است. طبق متدولوژی لنین در اینمورد حکومت کارگری حکومتی برای آزادی و دوره ای با محتوای آزادیخواهانه نیست، بلکه دوره و حکومتی صرفاً برای سرکوب بورژوازی ست. ببینید لنین چگونه با قاطعیت تمام جامعه ی دارای دولت را تحلیل میکند و انتظار هرگونه آزادیخواهی از سوسیالیسم را در فاز پایینی و گذار در دلها به یاس مبدل میسازد: "امادام که دولت وجود دارد آزادی وجود نخواهد داشت. هنگامیکه آزادی وجود داشته باشد دولت وجود نخواهد داشت." لنین/ دولت و انقلاب/ جلد 4/ ص 12. قبل از توضیح در

مورد نقل قول فوق از لنین جمله ای شبیه به این گفته را از انگلس ذکر میکنم تا بدانید متد لنین و انگلس چقدر بهم نزدیک است: "نیاز پرولتاریا به دولت از نظر مصالح آزادی نبوده بلکه برای سرکوب مخالفین خویش است و هنگامی که از وجود آزادی میتوان سخن گفت آنگاه دیگر دولت هم وجود نخواهد داشت." از نامه ی انگلس به بیل/ دولت و انقلاب/ نقل قول غیر مستقیم از لنین/ در واقع از نظر لنین که متد خود را در اینمورد از انگلس به ارث برده است دوره ی گذار یا فاز اول کمونیسم برخلاف نظر مارکس دولت بمفهوم خاص آن یعنی سرکوب وجود دارد و طبقه ی کارگر هم علیرغم نظر مارکس بمثابه یک طبقه حکومت میکند، هرچند لنین در آثارش بارها نظر مارکس را در اینمورد تایید میکند. از نظر کمونیسم کارگری سرکوب بورژوازی در دوره ی گذار و دولت کارگری از جبریات و الزامات حتمی نیست. طبق متد منصور حکمت چنانچه توطئه ای خطرناک یا نظامی برای سرنگونی دولت سوسیالیستی از طرف بورژوازی مشاهده شود، دولت دست به سرکوب بورژوازی خواهد زد، وگرنه سیاست کمونیسم کارگری با بورژوازی داخلی اینست که اگر چنانچه بورژوازی سرنگون شده تسلیم حکومت سوسیالیستی بشود میتواند بعنوان یک شهروند دارای حقوق سیاسی و فردی زندگی بکند. از طرف دیگر وقتی مارکس معتقد است دولت دوره ی گذار دولت بمفهوم خاص آن نیست و از بین میرود، در واقع منظورش بمعنی غالب دیدن دولت بمفهوم آزادیخواهانه (دولت بمفهوم عام کلمه است) بر جنبه ی دولت با محتوای سرکوبگر است. بمعنی نفی دولت سوسیالیستی بمفهوم دمکراتیک آنست، و با چنین محتوایی دولت میتواند بسوی استحاله و مرگ تدریجی برود، نه با محتوای دمکراتیک آن. چنین درکی با توجه به متد و تعریف منصور حکمت از دمکراسی ما را به تعریف دولت سوسیالیستی بمفهوم آزادیخواهانه ی آن یعنی به دولتی که علیه خاصیت خود اقدام

میکند، وگرنه در غیر اینصورت دولت رو به زوال نخواهد بود. همچنین وقتی مارکس معتقد است طبقه ی کارگر بمثابه یک طبقه عمل نخواهد کرد منظورش اینست که دولت سوسیالیستی و طبقه ی کارگر در قدرت نماینده ی منافع صرفاً یک طبقه نخواهد بود، بلکه نماینده ی منافع نوع انسانی بمفهوم تاریخی و اجتماعی آنست. در کل دولت از چهارچوب دمکراسی که مختص بورژوازی است خارج میشود و داخل چهارچوب آزادی سوسیالیستی میشود. مقوله ی دمکراسی پرولتری لنین در پلاتفرم بلشویکها، این جنبش را از مفهوم سوسیالیستی و انسانی دولت رو به زوال خارج میکند، لذا با توجه به چنین رویکردی دولت را در شکل خاص آن البته فقط برفع طبقه ی کارگر ایدئولوژیک، تبدیل به یک دولت پایدار و نه رو به زوال میکند. در چنین حالتی مقوله و پدیده ی شهروندی و حقوق شهروندی نمیتواند در چهارچوب دمکراسی پرولتری مورد نظر لنین متحقق بشود. من به نمونه هایی از چنین گرایشی در پلاتفرم و آثار وی اشاره میکنم، تا ذهن خواننده ی این بحث هرچه بیشتر روشن بشود: "برعکس، دمکراسی پرولتاریایی یا شورایی، مرکز ثقل را از اعلام حقوق و آزادیهای قابل شمول برای جمیع مردم، به مشارکت عملی آنها و تنها زحمتکشان انتقال میدهد، تا در اداره امور کشور، در استفاده عملی از بهترین بناها و اماکن دیگر جهت بر پا داشتن اجتماعات و کنگره ها، در بکارگرفتن بهترین چاپخانه ها و بزرگترین انبارهای کاغذ برای تعلیم و پرورش کسانیکه تحت سلطه سرمایه داری تحقیر شده و زیر دست نگهداشته شده اند، و برای ایجاد فرصتی حقیقی (و واقعی) جهت آن توده ها تا بتوانند تدریجاً خود را از زیر بار بیدادگریهای مذهبی و غیره و غیره رها کنند. قدرت شوراهای مهمترین کار خود را دقیقاً در تامین و فراهم ساختن واقعی مواهب فرهنگی، تمدن و دمکراسی برای زحمتکشان و استثمارشدگان می بیند، کاری که موظف

## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر ...

حیطه ی قدرت دولت خواهد بود، در صورتیکه قوه ی قضائیه بدلیل اینکه مسند قضاوت حقوق کل مردم جامعه است، باید ارگان مستقل از قدرت سیاسی باشد. منصور حکمت در برنامه ی یک دنیای بهتر رویکرد مدرن و غیر ایدئولوژیک خود را از سیستم قضایی جامعه طوری مشخص میکند که کاملاً خلاف نظر لنین است: "به این اعتبار عدالت قضایی واقعی و برخورداری یکسان همه از آن، و قضاوت و حکمت براسستی مستقل و منصفانه، منوط به دگرگونی بنیادی طبقاتی موجود است.

در این راستا، بمنظور تضمین عادلانه ترین موازین قضایی ممکن در جامعه موجود، حزب کمونیست کارگری خواهان تحقق فوری اصول زیر است.

استقلال حقوقی کامل قضات، دادگاه ها و سیستم قضایی از قوه مجریه.

انتخابی بودن قضات و سایر مقامات قضایی توسط مردم. قابل عزل بودن آنها هر گاه که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند.

... (تاکید از من است). از: برنامه ی یک دنیای بهتر/ص 27 و یا در همان نوشته داریم: "حزب که قوانین حکومتها سرنگون شده را کم لم یکن ساخته است به قضات انتخاب شده از سوی انتخاب کنندگان شوروی این شعار را میدهد: اراده پرولتاریا را تنفیذ کنید، فرامین او را به مرحله اجراء در آورید، و در جایی که فرمان یا تصویبنامه مناسبی وجود نداشته باشد، یا در صورتیکه مصوبه مورد نظر ناقص باشد، از احساس و قریحه قضاوت سوسیالیستی خودتان الهام بگیرید و به قوانین حکومتها سرنگون شده اعتنایی نداشته باشید." (تاکید از من است). لنین / همان/ ص 22. ایدئولوژی و دستگاه قضایی ایدئولوژیک آنچنان در ذهن لنین مستولی است که نمیداند مسائل حقوقی را نمیشود با احساس و قریحه ی قضاوت سوسیالیستی حل کرد و این نوع نگاه به مسئله

عملکردش، دولت بمفهوم خاص آن و طبقه بمفهوم طبقه را نشان میدهد. چنین دولتی نمیتواند رو بزوال برود و یا امتیازات طبقاتی را از بین ببرد. متد مارکس اینست که در ایندوره نه دولت و نه طبقه ی کارگر بصورت متعارف و بمفهوم همیشگی آن وجود نداشته و رفتار نخواهند کرد. چرا؟ برای اینکه استراتژی این دولت و طبقه رهایی انسان بمفهوم اجتماعی و تاریخی آنست. رهایی بشریت استراتژی آنست. حاکمیت انسان افق و هدف آنست. کمونیسم حاکمیت انسان است. چنین دولتی با چنین افقی هرگز نمیتواند بمثابه یک دولت خاص و طبقه ی خاص حرکت کند. چون در اینصورت نمیتواند بزوال منجر شود. دولتی که به حقوق شهروندی و مدنی نسبت به همه ی اعضاء جامعه معتقد نباشد نمیتواند به حاکمیت سیستم شورایی تمام مردم یک جامعه تن در دهد و فقط به حاکمیت سیستم شوراهای کارگری یا زحمتکشان منجر میشود. در این نوع کمونیسم معلم، مهندس، نویسنده، کارمند، تکنسین و کلا صاحبان کارهای فکری نمیتوانند شهروند محسوب شده یا شورا داشته باشند و دارای حقوق مدنی و فردی باشند. از طرف دیگر سیستم قضایی مورد نظر لنین یک سیستم قضایی مدرن و مستقل نیست و بیشتر یک سیستم قضایی ایدئولوژیک و منحصر به "زحمتکشان" و انتخاب شده از طرف آنها و صرفاً برای آنهاست. در صورتیکه طبق نظر مارکس طبقه ی کارگر بعد از بقدرت رسیدن خصلت پرولتری و در واقع خصلت طبقاتی را از دست میدهد. حتی انگلس در نامه ی خود به بیل در انتقاد از برنامه ی گوتا و کلمه ی دولت آزاد خلقی مطرح میکند که از طرف خود و مارکس به حزب کارگر آلمان پیشنهاد میکند که بجای کلمه ی "دولت" در دوره ی انتقالی کلمه ی "سازمان اشتراکی" را قرار دهند. بدینمعنی اگر سیستم قضایی فقط از خود زحمتکشان و با انتخاب زحمتکشان باشد نمیتواند یک سیستم قضایی مدرن و مستقل از دولت صرفاً "زحمتکشان" یا دولت فقط شوراهای کارگران باشد و بطور یقین زیر نفوذ و در

برنامه ی خود حذف کرده و به یک برنامه ی ایدئولوژیک و مکتبی تبدیل میکند. نقل قولهای زیر این حکم را کاملاً به اثبات میرسانند: "در راه رسیدن به کمونیسم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا، حزب کمونیست باصرار شعارهای دمکراتیک، در عین حال نهادهای حاکمیت بورژوایی از قبیل دادگاههای قدیمی را بطور کلی منحل میکند و محاکم طبقاتی کارگران و دهقانان را بجای آنها مینشاند. پرولتاریا بعد از آنکه تمام قدرت را بدست گرفت، بجای فرمول قدیمی مبهم "انتخاب قضات بوسیله مردم" شعار طبقاتی "انتخاب قضات از بین زحمتکشان و نه بوسیله هیچکس دیگر غیر از زحمتکشان" را قرار میدهد و این شعار را عملاً در سراسر سیستم قضایی به مرحله اجراء میآورد." (تاکید از من است). طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست روسیه/ لنین / ص 21 و 22. باز هم گفته ی فوق از لنین صریحترین حکم برای انکار جامعه ی شورایی بسط یافته و حقوق شهروندی دیگر اقشار مردم بغیر از طبقه ی "زحمتکشان ایدئولوژیک" میباشد. این حکم تنها بمعنی حکومت طبقه ی کارگر بمثابه یک طبقه است و محتوای انسانی جمهوری سوسیالیستی را انکار میکند. بهمین دلیل است که دوره ی گذار تنها بمفهوم سرکوب مقاومت بورژوازی در مقابل سوسیالیسم نیست. دوره ی گذار یکدوره ی انتقالی تمام عیار و همه جانبه است که هم طبقه ی کارگر را بمفهوم طبقه از بین ببرد، هم زمینه های زوال دولت را از طریق موجودیت دولت نه بمفهوم خاص آن، بلکه دولت بمفهوم علیه خود را فراهم کند و تمرین آزادی را در تمام جنبه ها بعمل آورد. و گر نه اگر بر مبنای متد کمونیسم ایدئولوژیک بگوئیم که دولت چون یک نهاد طبقاتی است پس فقط برای سرکوب بورژوازی و منهدم ساختن آنست و نیز تا دولت است آزادی هم نمیتواند وجود داشته باشد، پس با این مفروضات این یک دوره ی انتقالی نیست. چراکه تمام

است آرا بنحوی انحراف ناپذیر در آینده ادامه دهد." لنین/ طرح اجمالی برنامه ی حزب کمونیست روسیه/ ص 11 و 12. نقل قول فوق از لنین رویکرد ایدئولوژیک و شبه مذهبی وی و بلشویسم از زحمتکشان و طبقه ی کارگر را به عریان بنمایش میگذارد. لذا من نقد کمونیسم ایدئولوژیک را بر پایه ی لرزانی استوار نکرده ام که بسخره بگوئیم که تاریخ یکصد سال را زیر سوال برده ام بخاطر اینکه نقد ایدئولوژی را به درون طبقه ی کارگر تعمیم داده ام. فاکت بالا و آنچه که در پایین خواهم آورد مستحکمترین سند برای اثبات کمونیسم ایدئولوژیک و مکتبی است. این جنبش ایدئولوژیک بمثابه کمونیسم فرقه ای و حاشیه ای به آیه های دگم و شبه مذهبی تر استوار نیست، بلکه ایدئولوژی خود را از گرایش پایه ای طبقاتی شروع میکند و به "ایدئولوژی کمونیسم و مارکسیسم" در عرصه ی تئوری میرسد. در صورتیکه بر مبنای اومانیزم کمونیستی مارکس و منصور حکمت، کمونیسم کارگری در برنامه و پلتفرم خود بجهت اینکه از منافع انسانی طبقات ستمکش و کارگر دفاع میکند، هرگز خود را مجاز نمیشمارد به امتیاز و رانت طبقاتی در جامعه ی سوسیالیستی دامن بزند. هرگز بخاطر اینکه این طبقات مبارزه کرده و آبدیده شده اند خود را مجاز نمیشمارد مرکز ثقل حقوق و آزادهای بشری برای همه ی مردم را به مشارکت عملی تنها و تنها زحمتکشان انتقال دهد. این عمل چیزی بغیر از باز تولید و تجدید حیات رانت و امتیاز طبقاتی اینبار بنفع طبقه ای دیگر نیست. همین گرایش، پدیده ی کمونیسم جنگی در شوروی را بوجود آورد، نه اشتباه لفظ این یا آن رفیق کمونیست، پدیده ای که در متن خود کینه ای کور و ایدئولوژیک علیه غیر زحمتکشان که بعنوان انسان باید مطرح و رفتار میشدند داشت. لنین با چنین گرایشی مقوله ی شهروند و حقوق شهروندی را از

## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر ...

در بطن خود زمینه‌ی احتمال هرگونه حق‌کشی را دارد، چون احساس و قریحه‌ی سوسیالیستی یک عبارت عام و مبهم است و میشود به انواع مختلف آنرا تاویل و تفسیر کرد. عبارتی است که هیچگونه چهارچوب و مرز مشخصی ندارد و زمینه‌ی هر تعبیری را دارد. در مسائل حقوقی، فقط قانون قضائی کمونیستی مشخص، با مواد و تبصره‌های مشخص میتواند کارکرد انسانی و غیر ایدئولوژیک داشته باشد، نه قریحه‌ی قضاوت سوسیالیستی مبهم. دستگاه قضائی کمونیستی مبتنی بر قوانین حقوق شهروندی و مدنی است.

رویکرد ایدئولوژیک لنین در برنامه‌ی بلشویکها و همچنین کل آثار لنین بوضوح ملموس است، که در درجه‌ی اول با رویکرد مارکس و در درجه‌ی دوم با رویکرد کاملاً مشخص و شفاف منصور حکمت متفاوت است. دمکراسی کارگری مورد نظر مارکس غیر ایدئولوژیک است و تمام زمینه‌ها و ابعاد زوال دولت در دوره‌ی گذار را در متن خود داراست. رویکردی را که مارکس در تحلیل کمون پاریس در مورد حاکمیت سوسیالیستی ارائه میدهد کاملاً با رویکرد منصور حکمت یکی است. منصور حکمت در برنامه‌ی یک دنیای بهتر در این زمینه میگوید: "اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود که همه هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. عالیترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. هر فرد بالای 16 سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست‌های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید." یک دنیای بهتر/ ص 25. در این قسمت از برنامه رویکرد منصور حکمت

اینست که واحد حکومت سوسیالیستی باید شورای محلی باشد که بترتیب به شوراهای وسیعتر شهرستان و استان تبدیل شود. یعنی ساختاری که همه‌ی مردم بتوانند در سرنوشت سیاسی جامعه دخیل باشند. نگرش مارکس هم در تحلیل کمون پاریس همینگونه است. مارکس در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" در این مورد چنین مینویسد: "کمون از نمایندگان شهر تشکیل یافت که بر اساس حق انتخابات همگانی در حوزه‌های مختلف پاریس برگزیده شده بودند. این نمایندگان دارای مسئولیت و هر زمان قابل تعویض بودند. بخودی خود واضح است که اکثریت آنان یا کارگر و یا نمایندگان با اعتبار طبقه کارگر بودند." (تاکید از من است). جمله‌ی بالا محتوای رویکرد مارکس از دموکراسی کارگری و دولت سوسیالیستی است. طبق این متد شکل سیاسی دولت سوسیالیستی باید از نمایندگان شهر باشد که بر اساس حق انتخابات همگانی برگزیده شده‌اند. بر اساس این متد طبیعتاً واحد شکل سیاسی جامعه باید شورای محلی باشد. لنین رویکرد خود را در اینمورد بدینگونه نشان میدهد: "ثانیاً این امر با تبدیل واحد اقتصادی و صنعتی (کارخانه) - و نه یک تقسیم بندی منطقه‌ای - بصورت واحد اولیه انتخاباتی و هسته ساختمان حکومت در شرایط حاکمیت قدرت شورایی - تحقق پیدا میکند." لنین/ طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست روسیه / ص 10. و نیز لنین در همین نوشته میگوید: "سازمان شورایی حکومت، این فریب و این سفسطه را با تحقق بخشیدن به دمکراسی حقیقی، یعنی برابری واقعی همه مردم زحمتکش و با حذف استثمارگران از مقوله‌ی اعضای جامعه (و بر خوردار از حقوق کامل) در هم میکشد." ص 9 کل محتوای دمکراسی کارگری لنین در جملات فوق مشخص شده است. شورای کارخانه باید هسته‌ی ساختمان حکومت شورایی باشد، نه تقسیمات منطقه‌ای مثل شورای

روستا، شهر و استان. دقیقاً متفاوت با دمکراسی کارگری مورد نظر مارکس. شاید بنظر خود لنین چنین بیاید که با این خلاقیت و نو آوری در صدد هرچه غلیظ تر کردن دمکراسی کارگری بر میاید، در صورتیکه اصل واقعیت از گرایش کمونیسم ایدئولوژیک وی سر چشمه میگردد. یعنی گرایش شبه مذهبی و اسطوره‌ای به کارگر و زحمتکش. زمانیکه حکومت شورایی فقط از کارگران تشکیل شده باشد(البته با نظر گرفتن تعریف محدود لنینی از مقوله‌ی کارگر)، یعنی حذف دیگر اقشار مردم از حق انتخابات همگانی مورد نظر مارکس و مورد نظر منصور حکمت. با چنین حذفی لنین چگونه انتظار دارد همه‌ی مردم به کمونیسم گرایش پیدا کنند و به حکومت شورایی اعتماد کنند؟ و در جمله‌ی بعدی وقتی استئمارگران را از مقوله‌ی اعضای جامعه حذف میکند و آنها را از حقوق کامل شهروندی و مدنی محروم میکند، به ذهن خواننده چنین تداعی میشود که انگار کمونیسم در نظر دارد بعد از انقلاب همه‌ی سرمایه‌داران را کلاس به نیست کند یا آنها را از جامعه اخراج کند. جمله کاملاً مبهم است و شفافیت ندارد. بعد از انقلاب سوسیالیستی، حکومت سوسیالیستی تحمیلاً و بر خلاف میل باطنی خود(بدلیل مخالفت واقعی با خشونت و کشت و کشتار آدمها و قتل نفس و اعدام و کلا بدلیل اومانیسیم کمونیستی)، سرمایه‌دارانی را که در مقابل کمونیسم مقاومت کرده و قصد ایجاد جنگ داخلی را کرده باشند سرکوب خواهد کرد. اما سرمایه‌دارانی که چنین قصدی را نداشته و با حکومت کمونیستی به همزیستی و همکاری رسیده باشند و یا اصلاً برخورداری انفعالی را نسبت آن در پیش بگیرند، طبیعتاً جزو شهروند جامعه محسوب شده و از حقوق شهروندی و مدنی برخوردار خواهند شد. صرف اینکه اینها زمانی جزو استثمارکنندگان بودند نمیتواند معیار حذف باشد یا جرم محسوب شود. با چنین گرایشهایی طبقه کارگر بمثابه طبقه برخوردار میکند و دولت هم بمعنی خاص آن باقی

میمانند که در سطور قبلی در اینمورد بحث کرده ایم. اما مسئله‌ی دیگری که باید به آن اشاره کرد اینست که ثمره‌ی چنین دولت و طبقه‌ی ایدئولوژیک در نهایت بوروکراسی ست. زمانیکه دولت در جامعه نماینده و سمبل وحدت واقعی تمام افراد جامعه نباشد و عده‌ای در این جامعه در سرنوشت سیاسی دخیل نباشند طبیعتاً دولت نمیتواند بمثابه دولت نماینده‌ی وحدت کل مردم حرکت کند و به تکوین رانت و امتیاز طبقاتی منجر خواهد شد. دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر بمعنی تثبیت طبقه‌ی کارگر بعنوان یک طبقه و محروم کردن دیگر اقشار مردم از حقوق شهروندی و مدنی نیست، بلکه ابزاریست برای از بین بردن طبقات با تمام تبعات آن. بطوریکه حتی بقول خود انگلس در این دوره طبقه‌ی کارگر خصلت پرولتاری خود را نیز از دست میدهد. در ایندوره دولت سوسیالیستی باید بعنوان نماینده‌ی وحدت جامعه عمل کند، برخلاف دولت بورژوایی که نماینده‌ی فقط طبقه‌ی سرمایه‌دار است. این محور اصلی متد مارکس از دولت پرولتاری است که در جنگ داخلی در فرانسه به توضیح آن میپردازد. اما به عمیقترین تصویری که مارکس از دولت پرولتاری بدست میدهد بهتر است در ایدئولوژی آلمانی توجه کنیم: "...همواره اجتماعی بود (منظور مارکس جامعه‌ی طبقاتی است. خسرو دانش) که این افراد صرفاً بعنوان افراد میانگین و فقط تا آنجا که در چهارچوب شرایط هستی طبقه‌ی شان می زیستند، به آن تعلق داشتند. رابطه‌ی ای که آنها نه بعنوان افراد بلکه بعنوان اعضای یک طبقه در آن شرکت می جستند. در حالیکه در اجتماع پرولتاریای انقلابی، که شرایط هستی خود و سایر اعضای جامعه را در اختیار می گیرند، درست عکس این قضیه صادق است: افراد بعنوان افراد در این اجتماع شرکت می کنند. چه این بهم پیوستگی افراد است که (طبعاً با فرض مرحله پیشرفته نیروهای مولده مدرن) که شرایط رشد و حرکت آزادانه افراد را تحت اختیارشان قرار



## تضاد چپ رادیکال با برنامه یک دنیای بهتر ...

کارگری و سوسیالیستی بدست میدهد، کاملاً اومانیستی و غیر ایدئولوژیک است. این متد نشان میدهد که اساس کمونیسم مارکس واقعا انسان است و هرگز بر اساس یک نگرش شبه مذهبی از طبقه ی کارگر و کمونیسم حرکت نمیکند. جامعه ی سوسیالیستی را بهم پیوستگی واقعی تمام انسانها میداند، نه امتیاز و رانت سیاسی و اقتصادی طبقه ی کارگر.

با عمیق شدن در متد مارکس میشود اثباتاً فهمید که محتوای ادعای استراتژی و افق کمونیسم فاز دوم از طرف یک جنبش کمونیستی فقط بر مبنای قانونمندی حرکت و مکانیسم فاز اول مشخص میشود. با دمکراسی کارگری ایدئولوژیک نمیشود به فاز دوم کمونیسم رسید و در نهایت میشود به یک جامعه ی سوسیالیستی دولتی، بوروکراتیک و استبدادی نائل شد. مسئله ی دیگر اینکه با توجه به نقدی که در این قسمت بعمل آوردیم دمکراسی کارگری لنین با محتوای نفی حقوق شهروندی و مدنی نمیتواند یک افق و برنامه ی مدرن باشد و در کل کمونیسم ایدئولوژیک فاقد رویکرد مدرن در برنامه ی کمونیستی خود میباشد، که هرچه بطرف کمونیسم خلقی و ضد امپریالیستی کشورهای تحت سلطه در دوره ی مدرنیزاسیون این کشورها میرویم این گرایش ضد مدرن شدیدتر شده و به یک جنبش چپ سنتی تبدیل میشود.

و اما ادامه و قسمت دوم این نوشته از نقد اقتصاد "سوسیالیسم دولتی" شروع خواهد شد که درک ایدئولوژیک و دولتی لنین و در کل کمونیسم ایدئولوژیک از ساختمان اقتصادی سوسیالیسم بوده و در ارتباط تنگاتنگ با کل دستگاه فکری این جنبش میباشد.

میدهد. این شرایط قبلاً به تصادف سپرده میشد و موجودیتی در مقابل و مستقل از افراد جداگانه بخود می گرفت. دقیقاً به این دلیل که آنها بعنوان افراد از یکدیگر جدا بودند و نیز باین خاطر که بهم پیوستگی ناگزیر آنها، که توسط تقسیم کار معین می شد، در نتیجه این جدایی برایشان به یک پیوند بیگانه تبدیل می شد. تاکنون بهم پیوستگی (نه یک بهم پیوستگی اختیاری، آنطور که برای مثال در قراردادهای اجتماعی تشریح شده است، بلکه یک بهم پیوستگی ضروری) صرفاً توافقی بود بر سر این شرایط، که در درون آن افراد آزاد بودند بخت خود را بیازمایند (مثلاً شکل گیری دولت آمریکای شمالی و جمهوریهای آمریکای جنوبی را مقایسه کنید). این حق برخورداری بی دغدغه از تصادف و شانس، تحت شرایط معین، تاکنون آزادیهای شخصی اطلاق شده است. این شرایط هستی، طبعاً تنها محصول نیروهای مولده و اشکال مرادفه در هر عصر بخصوص است." ایدئولوژی آلمانی/ ص 96

و همچنین در جای دیگر در همین اثر: "در همه انقلابهای پیشین شیوه فعالیت همواره بلا تغییر باقی میماند و مسئله تنها بر سر توزیع متفاوت این فعالیت، نحوه جدیدی از توزیع کار بین دیگر اشخاص بود، در حالیکه در انقلاب کمونیستی علیه شیوه تا کنون موجود فعالیت متوجه است، کار را بر می چیند، و حاکمیت همه طبقات را همراه با خود این طبقات لغو می سازد، زیرا توسط طبقه ای انجام می گیرد که دیگر بعنوان یک طبقه محسوب نمیشود، بعنوان یک طبقه برسمیت شناخته نمیشود، و در نفس خود بیان انحلال همه طبقات، ملیت ها و نظایر آن در جامعه کنونی است." همان/ ص 48.

در جملات بالا متدی که مارکس در مورد دوره ی گذار و دولت

مرکز مطالعات اتحاد کمونیسم کارگری برگزار میکند:

موضوع

**"اتحاد جنبش کمونیسم کارگری"**

سخنرانان

سیاوش دانشور، نسرین رضاعلی، آذر ماجدی

مکان: گوتنبرگ سوئد

Folkets Hus, Olof Palmes Plats

زمان: شنبه 28 آپریل 2007- ساعت 7 الی 10 شب

مسئول برگزاری جلسه: شهلا نوری

تلفن تماس: 0737262622

مرکز مطالعات اتحاد کمونیسم کارگری برگزار میکند:

موضوع

**"اتحاد جنبش کمونیسم کارگری"**

سخنرانان

سیاوش دانشور، نسرین رضاعلی، آذر ماجدی

مکان: آلمان، اسن

Essen, Jugend Zentrum, Papenstr. 1-3

زمان: جمعه ۴ مه ۲۰۰۷

ساعت: ۶ بعد از ظهر

مسئول برگزاری جلسه: بهرام نظری نیا

تلفن تماس: 016223721634

سایت و وبلاگ فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری

[www.for-abetterworld.com](http://www.for-abetterworld.com)

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

## یک دنیای بهتر

برنامه حزب کمونیست کارگری

را بخوانید و به دوستانتان توصیه کنید!

25 آوریل 2007

## زنده باد اول مه!

### پیام به کارگران ایران به مناسبت اول مه

کریستوفر لوند بری، کمیته برای انترناسیونال کارگری

نظام حافظ سرمایه . سرمایه داری بعنوان یک سیستم نظامی متشکل و جهانی است چیزی که طبقه کارگر هم باید باشد. امروزه ضرورت تشکیل همبستگی بین المللی سوسیالیستی کارگران آن چیزی است که می تواند سوسیالیسم رزمنده را بر نقشه جهان حک کند.

رفقا پیروزی انقلاب سوسیالیستی در ایران افق مبرمیت سوسیالیسم را نه تنها در مقابل طبقه کارگر در خاورمیانه بلکه در مقابل کل جهان قرار می دهد.

هیچکس نمی تواند با جدیت ادعا کند که منابع و امکانات دنیای امروز نمی تواند یک زندگی شایسته برای انسانها تامین کند. مسئله اینجاست که امکانات و منابع جامعه امروزه از طرف عده معدودی کنترل می شود که فقط به سود خود فکر می کنند و تولید در جامعه به گونه ای سازمان داده می شود که منافع و سود آنها را تامین کند. این نظام وارونه باید بر انداخته شود. جهان دیگری ممکن است.

#### جهانی سوسیالیستی!

با دروهای سوسیالیستی کریستوفر لوند بری گوتنبرگ سوند

کمیته برای انترناسیونال کارگری

اول ماه مه میلونها کارگر و جوان در سراسر دنیا علیه استثمار و غارت نظام سرمایه داری به خیابان می آیند. علیه دست اندازی مذهب، تخریب محیط زیست، علیه ملیتاریسم و جنگ.

همبستگی بین المللی یکی از اساسی ترین نکاتی است که کمیته همبستگی بین المللی حزب سوسیالیستهای عدالتخواه در سوئد انقلابی ترین دروهای خود را به مناسبت اول ماه می به کارگران رزمنده در ایران می فرستد.

کارگران شرکت واحد و آموزگاران در ایران با مبارزه و با اعتصابات خود راه پیشروی را به تمامی طبقه کارگر ایران نشان می دهند.

تنها با متشکل شدن است که می توان با جدیت سرمایه داری را عقب زد و نقطه پایانی به گسترش فقر گذاشت و انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند.

دنیا هرگز مثل امروز ثروتمند نبوده است با همه این حدود یک میلیارد انسان به فقر مطلق کشیده شده اند و با مبلغی حدود یک دلار در روز زندگی می کنند. به همین تعداد هم یا بیکارند یا به کارهای کاذب مشغولند. این سند آشکاری است در نا توانی

در اول مه، در مقابل مذهب و ناسیونالیسم و سرمایه، پرچم انترناسیونالیسم کارگری را برافرازیم و در صفی جهانی بر هویت مشترک انسانی و طبقاتی مان تاکید کنیم. در اول مه با شعارها و قطعنامه ها و سخنرانی رهبران کارگری جامعه به جامعه اعلام کنیم که؛ اگر دنیا دست ما باشد کودکی از گرسنگی و بی دارونی تلف نخواهد شد! اگر دنیا دست ما باشد تبعیض و استثمار را الغا میکنیم و فقر را از چهره جامعه پاک خواهیم کرد! اگر دنیا دست ما باشد ملیت و نژاد و مذهب بشریت را قصابی نخواهند کرد و همه شهروندان محترم و برابر جامعه اند! اگر دنیا دست ما باشد زندانها و سلاحها و شکنجه گاهها را نابود خواهیم کرد و بجای سرکوب و انقیاد سیاسی و اقتصادی، شرایط مادی شکوفائی فرد و جامعه را تامین خواهیم کرد! اگر دنیا دست ما باشد جامعه اردوی کار اجباری برای تامین سود سرمایه نخواهد بود بلکه کار آگاهانه و نقشه مند برای رفع نیازهای همگان را سازمان خواهیم داد! اگر دنیا دست ما باشد ژنرالها و سرکوبگران و خیل آخوندها و کاردینال ها و خاخام ها و واعظین بردگی بشر را مرخص خواهیم کرد و بجای تولید جهالت و سم در جامعه علم و پیشرفت انسان را هدف قرار خواهیم داد! اگر دنیا دست ما باشد آن را زیر و رو خواهیم کرد!

کمونیسم جنبش واقعی و عینی کارگران و جنبشی برای تغییر رادیکال و ریشه ای جهان است. کمونیسم ساده است به سادگی رویاها، و تبدیل آن از یک آرزوی دیرینه بشر به حقیقت مادی و ملموس، تنها پراتیک جمعی و فردی همه ما را طلب میکند! در اول مه باید لباس صنفی مان را دور بیاندازیم و بعنوان انسان آزاد از قید و بند ایدئولوژی طبقات حاکم برای "نفی هرآنچه که هست" به میدان بیاییم! در اول مه باید به تغییر و مبرمیت و فوریت آن فراخوان دهیم و صف خود را در هرگوشه جهان با زمزمه سرود انترناسیونال به صف کارگران جهان گره زنیم! در اول مه باید از حرمت بشریت اعاده حیثیت کنیم و بورژوازی و نظامش را به محاکمه بکشیم! اول مه عزیز است، چون باید این افق را داشته باشد و برای تحقق آن نیرو بسیج کند! در اول مه با صدائی به غرش رعد و برق "کارگران جهان متحد شوید" را فریاد کنیم! در اول مه با پرچم آزادی و رفاه جامعه به میدان بیاییم!

اول مه به کارگران جهان مبارک باد!

زنده باد سوسیالیسم!

کارگران جهان متحد شوید!

## پیام آذر ماجدی مناسبت اول ماه مه



### اول ماه مه

روز آزادیخواهی و برابری طلبی!  
مردم!

اول ماه مه روز جهانی کارگر در پیش است. اول ماه مه روز نمایش قدرت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی است. روز برافراشتن پرچم یک دنیای بهتر و اعلام تعهد به تلاش و مبارزه برای تحقق این دنیای بهتر، دنیایی فارغ از ستم و استثمار، سرکوب و تبعیض و فقر و فلاکت است. در این روز دو کمپ آزادیخواهی و سرکوب، برابری طلبی و ارتجاع در مقابل هم صف آرایی میکنند. به این نمایش قدرت ببیندیم و عزم خود را برای ساختن جهانی فارغ از فقر، استثمار، ستم و تبعیض اعلام کنیم.

اول ماه مه روز جهانی کارگر است اما صرفاً روز کارگران نیست. این روز، روز کلیه انسان های آزادیخواه، برابری طلب و عدالت جو است. این روز، روز گرد آمدن و همبستگی کلیه جنبش

های آزادیخواه و برابری طلب است. اول ماه مه به یک سنت پایدار و جهانی بدل شده است و بعنوان سمبل آزادی و برابری در سراسر جهان شناخته شده است.

### کارگران!

طبقه کارگر ایران اکنون 28 سال است که در کشمکش با رژیم اسلامی سرمایه این روز را به اشکال مختلف گرامی میدارد. رژیم اسلامی در ابتدا به قصد انکار این روز جهانی، روز کارگر دیگری را علم کرد. همانگونه که در انکار 8 مارس، روز جهانی زن، تولد فاطمه زهرا را بعنوان روز اسلامی زن اعلام کرد. این تاکتیک در هر دو مورد شکست خورد. لذا خانه کارگر، این لانه جاسوسی رژیم در جنبش کارگری، دست بکار سازماندهی مراسم اول ماه مه فرمایشی شد. کارگران این روزهای فرمایشی را به نمایشی در استیضاح و استهزا رژیم اسلامی سرمایه بدل کردند. اعتراض بحق خود را به این نمایشگاه های فرمایشی بردند.

سردمداران رژیم، از جمله رفسنجانی را از نیمه راه شرکت در مراسم پیشیمان کردند، و مراسم را به افتضاحی برای رژیم بدل کردند.

به میزانی که توازن قوا به نفع مردم و جنبش کارگری چرخیده است، جنبش کارگری اول ماه مه باشکوه تری را برگزار کرده است. در دو سه سال اخیر جنبش کمونیسم کارگری در اول ماه مه بروز روشن و برجسته ای یافته است. نه به سرمایه داری با صراحت کامل در قطعنامه ها و شعارها اعلام میشود. از شواهد چنین برمی آید که امسال نیز ما شاهد یک اول ماه مه باشکوه و رادیکال خواهیم بود.

### فعالین آزادی زن!

کلیه انسان های آزادیخواه و برابری طلب باید در این جشن آزادیخواهی شرکت کنند. باید با فریاد های نه به استثمار، نه به ستم، نه به فقر، نه به تبعیض، نه به حجاب و نه به آپارتاید جنسی در این روز صف قدرتمند خود را در مقابل ارتجاع اسلامی به نمایش درآوریم. جنبش آزادی زن یکی از ارکان اصلی مبارزه برای یک دنیای بهتر و علیه ارتجاع

اسلامی است. جنبش آزادی زن باید در اول ماه مه در کنار جنبش کارگری و در پیشاپیش صفوف، با شعارهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه حضور داشته باشد. پیروزی بر ارتجاع و جهل و سرکوب با همبستگی و اتحاد کلیه جنبش های آزادیخواه و برابری طلب امکان پذیر است. صف آرایی پر قدرت ما در این روز نوید بخش آزادی و برابری و یک دنیای آزاد، مرفه و سعادتمند، یک دنیای بهتر است. سازمان آزادی زن اول ماه مه را به طبقه کارگر و کلیه انسان های آزادیخواه و برابری طلب تبریک میگوید.



زنده باد اول ماه مه!

زنده باد آزادی و برابری!

ستم بر زن موقوف!

نه به حجاب!

نه به آپارتاید جنسی!

سازمان آزادی زن

23 آوریل 2007

### در باره اول ماه مه ...

شدن این جنبشها به همدیگر و در کنار هم قرار گرفتن است. در اول ماه امسال باید رهبران کمونیست و رهبران کارگری بیش از پیش نقش ایفا کنند. باید سخنگویان و رهبران جنبش کارگری علیه فقر و بیکاری، علیه دستمزدهای پایین، علیه اخراجها سخن بگویند. باید صدها پلاکارت بزرگ در این مارشها باشد که خواست یک زندگی بهتر را مطرح کند. باید در این روز طبقه کارگر شیپور مرگ رژیم سرمایه داری را بزند.

\*\*\*

اول ماه امسال باید گسترده تر از هر سال، تظاهرات و اجتماعات مستقل برپا شود. اول ماه مه باید قدرتمندی طبقه کارگر و صف آزادیخواهی و برابری طلبی باشد. درست به دلیل حساسیت اوضاع، در آستانه اول ماه رژیم از پیش به تکاپوی بی سابقه ای افتاده است. دستگیری فعالین کارگری، حمله به دانشجویان، حمله به زنان معترض به حجاب، حمله به کارگران مهاجر افغانستانی و حمله به معلمین و رهبرانشان که هم اکنون مبارزه ای پرشور را به پیش میبرند، همه اجزاء یک سیاست واحد و انعکاس وحشت رژیم از جنبش انقلابی سرنگونی و خطری است که اول ماه امسال برایش در بردارد. بخش های مختلف طبقه کارگر در اول ماه باید متحدانه و در صفی پر قدرت ظاهر شوند، بر ضرورت اتحاد کارگران و معلمان تاکید کنند و علیه گرایشاتی که میکوشد تحت لوای "مبارزه صنفی" بخشهای مختلف طبقه ما را پاره پاره کند بایستند. معلمان باید خود را میزبان اول ماه ببینند و با گرایشاتی که سفره معلم را از بقیه جدا میکند به شدت مقابله کنند. یک اول ماه پرشور، پرجمعیت، متحد، رادیکال و سوسیالیستی بیش از هر زمان ثمره ایجاد همبستگی بین بخش های مختلف جامعه و متحد کردن آنها به زیر پرچم سوسیالیستی کارگران است.

از اطلاعات حزب در باره اول ماه





نامه سامرند صالحی فرزند محمود صالحی  
در مورد وضعیت پدرش در زندان

همانگونه که همه با خبرند یکی از کلیه هایش که کلا کار نمی کند و یکی دیگر هم 5% کار می کند و پدرم همیشه باید آبدرمانی کند اما در زندان اصلا خبری از آبدرمانی نیست. پدرم حتی الان یک تخت برای خوابیدن ندارد و وی واقعا در یک بحران جسمانی واقعا خیلی سخت به سر می برد و اگر کاری برای آزادی وی انجام نگیرد امکان دارد که به دیالیز بکشد.

من به عنوان فرزند یک رهبر کارگری از شما کارگران، زحمتکشان و مردم آزادیخواه در داخل و خارج از کشور برای رهایی پدرم از زندان تقاضای یاری می کنم!

سامرند صالحی

4/2/1386

محمود صالحی و کلیه فعالین کارگری، فعالین معلمان، فعالین جنبش حقوق زنان و کلیه زندانیان سیاسی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند!

در اول مه خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی شویم!



کمپین آزادی محمود صالحی را گسترش دهیم!  
حمایت سازمانهای بزرگ کارگری

جمهوری اسلامی را مشخص میکند. کوچکترین تردیدی وجود ندارد که آقای صالحی مشغول فعالیتهای برحق کارگری در هنگام دستگیری خود در سال ۲۰۰۴ بودند. زندانی کردن ایشان اینک تاکیدی است بر اهانت حکومت شما به حق تشکل و حق ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل و بعلاوه نقض قوانین بین المللی محسوب میگردد. CUPW به پافشاری خود کماکان ادامه میدهد که حق متشکل شدن و مذاکرات جمعی آزاد برای کارگران بنیادی است، و بدون این حقوق هیچ کشوری نمیتواند ادعای دموکراسی و مشروعیت داشته باشد.

اتحادیه کارگران پست کانادا از شما می خواهد که سریعاً در این رابطه اقدام نموده تا آزادی بدون قید و شرط آقای صالحی تضمین گردد.

ارادتمند،

دبرا بورگ

رئیس کشوری

رونوشت به:

کمیته اجرایی کشوری اتحادیه کارگران پست کانادا، و اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

ترجمه و تکثیر از: اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

www.etehadbinalmelali.com

www.workers-iran.org

info@workers-iran.org

نامه اعتراضی رئیس کشوری اتحادیه کارگران پست کانادا به احمدی نژاد

۲۴ آوریل ۲۰۰۷

آقای محمود احمدی نژاد

رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران

تهران، ایران

ارسال از طریق پست الکترونیکی (dr-ahmadinejad@president.ir)

رئیس جمهور احمدی نژاد عزیز،

**موضوع: حبس رهبر کارگری محمود صالحی**

به نمایندگی از طرف ۵۵ هزار عضو اتحادیه کارگران پست کانادا (CUPW)، من این نامه را مینویسم تا دستگیری و زندانی نمودن مجدد محمود صالحی دبیر سابق و سرشناس انجمن صنفی کارگران خباز سقز را محکوم نمایم.

این بهیچ وجه نخستین باری نیست که CUPW نگرانی شدید خود را به رهبران جمهوری اسلامی نسبت به رفتار ضددمکراتیک و ضد اتحادیه ای نظام اعلام نموده است. CUPW در گذشته نیز نسبت به پیگرد ایشان بدلیل سازماندهی مراسم اول مه، و نیز رفتارهای متعاقب و غیر قابل قبول مقامات ایران، معترض بوده است.

دستگیری مجدد اخیر ایشان در ۹ آوریل ۲۰۰۷، قبل از اینکه حکم رسمی دادگاه به ایشان ابلاغ شده باشد، ادامه رفتار شرم آوری است که سرکوب ابتدایی ترین حقوق اتحادیه ای کارگری در

کارگران، زحمتکشان و مردم آزادیخواه

روز دوشنبه 3/2/1386 که مادرم برای ملاقات پدرم به زندان مرکزی سنندج مراجعه کرده بود هنگامی که به آنجا رسید عده ی زیادی از هم طبقه هایمان با رفتن به جلوی درب زندان مرکزی سنندج و با آوردن دسته گل هایی به امید آنکه بتوانند به ملاقات پدرم بروند به آنجا رفته بودند ولی هنگامی که مادرم برای گرفتن ملاقات به زندان مراجعه کرده بود متأسفانه فقط به مادرم و وکیل پدرم و عمه ام برای مدت کوتاهی اجازه ملاقات داده بودند.

وقتی که ایشان به ملاقات پدرم رفته بودند وی را در یک وضعیت جسمانی واقعا بد دیده بودند. حتی وی را روز قبل به بیمارستان برده و بستری کرده بودند.

با نشریه برای یک دنیای بهتر همکاری کنید.

اخبار و گزارشات و نظراتتان را برای ما بفرستید. پخش نشریه و رساندن آن به دست دوستانتان را فراموش نکنید. با نشریه مکاتبه کنید.

siavash\_@yahoo.com Tel. +46 707 65 63 62

## فراخوان اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار به مناسبت فرا رسیدن اول ماه مه

### زنده باد اول ماه مه!

اول ماه مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر در راه است، این روز، روز اعتراض جهانی کارگران به دنیای وارونه ایست که در آن محرومیت تولید کنندگان اصلی ثروت از نعماتی که خود به دست خویش می آفرینند، اساس زندگی اجتماعی انسانهاست. دنیایی که در آن سهم ما کارگران به عنوان تولید کنندگان اصلی همه ی نعمات موجود، چیزی جز فقر و فلاکت پایان ناپذیر نیست و استیصال و درماندگی میلیاردها انسان زحمتکش برای گذران زندگی در کنار کوهی از ثروت و نعمت سیمای آن است، یک دنیای وارونه و ضد انسانیت. اول ماه مه روز "نه بزرگ" ما کارگران به این دنیای وارونه است.

### کارگران!

امسال ما در ایران در حالی به استقبال این روز جهانی میرویم که طی سال گذشته، خواست ها و مطالبات ما در بخشهای مختلف نه تنها هیچ پاسخی نگرفت بلکه از سویی بر عمق و دامنه ی فقر و فلاکت ما بشدت افزوده شد و از طرف دیگر اعتراضات برخی مراکز کارگری و معلمان به عنوان بخش مهمی از طبقه ی ما، با خشونت پاسخ داده شد و در پایان سال هم، در حالی که خط فقر چهار صد هزار تومان اعلام شده بود حداقل دستمزد کارگران را مبلغ یکصد و هشتاد و سه هزار تومان به تصویب رساندند. این زندگی جهنمی شایسته ما نیست، هر زمان که میخواهند ما را اخراج میکنند، هر سال بیش از سال پیش به معیشت ما هجوم برده و سفره خالی ما را خالی تر میکنند، دستمزدهای زیر خط فقر ما را با تاخیرهای چندین ماهه می پردازند، اجازه ایجاد تشکل در مراکز کارگری را به ما نمی دهند، طبقه بندی مشاغل اجرا نمیشود، استخدام رسمی رخت بر بسته و هر نوع قراردادی را که

دلشان میخواهد به ما تحمیل میکنند، فعالین ما را به دلیل اقدام به گرامیداشت روز جهانیان(اول ماه مه) با اتهامات بی پایه روانه زندان میکنند و از سویی با خشونت میخواهند ما به این زندگی جهنمی تمکین کنیم و صدایمان در نیاید.

### کارگران، معلمان و عموم زحمتکشان

اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر، فرصتی است که طی آن میتوانیم بیش از هر زمان دیگری در کنار هم و در صفوفی متحد خواست ها و مطالبات خود را مطرح کنیم، خواهان افزایش دستمزدها بشویم، آزادی محمود صالحی و معلمان بازداشتی را از زندان یکصدا فریاد زنیم، خواهان نظام هماهنگ پرداختها، طبقه بندی مشاغل و بازگشت بکار کلیه کارگرانی شویم که طی سالهای گذشته از کارهای خود اخراج شده اند و با هماهنگی با هم دست به ایجاد تشکلهای خود در محیطهای کارمان بزنیم و این حق ماست که همگام با کارگران سراسر جهان این روز را گرامی بداریم و آنرا به روز اعتراض به همه مشقاتی تبدیل کنیم که نظام سرمایه داری بر ما تحمیل کرده است.

اول ماه مه روز ماست و ما در اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار، ضمن گرامیداشت این روز و تبریک پیشاپیش آن به کارگران، معلمان و عموم زحمتکشان و انسانهای برابری طلب، از همه ی آنان در سراسر کشور دعوت میکنیم تا هر جا که هستند از هم اکنون به استقبال این روز بروند و آنرا در صفوفی بهم فشرده، با شکوه تر از هر سال برگزار کنند.

### زنده باد اول ماه مه!

### زنده باد همبستگی کارگری!

### اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار 2/2/1386

www.ettehade.com

k.ehraj@gmail.com

جامعه کمونیستی یک آرزو و یک مدینه فاضله خیالی نیست. تمام شرایط پیدایش چنین نظامی، در دل همین جهان موجود سرمایه داری فی الحال فراهم شده اند. توان علمی، تکنولوژیکی و تولیدی انسان امروز چنان ابعاد عظیمی پیدا کرده است که پی ریختن جامعه ای معطوف به رفع نیازها و تامین آسایش همگان کاملاً مقدور است. انقلابات الکترونیک و انفورماتیک دهه های اخیر و تحولات شگرف در ابزارها و روش های ارتباطاتی و اطلاعاتی سمعی و بصری، سازمان دادن یک جامعه جهانی و شرکت همگانی در طراحی و برنامه ریزی و اجرای امور گوناگون جامعه را پیش از پیش میسر ساخته است. بخش عظیمی از این توان تولیدی هم اکنون یا به اشکال مختلف به هدر داده میشود و یا عامدانه مصروف ممانعت از بکار بستن این امکانات در خدمت رفع نیازهای بشر میشود. اما علیرغم همه عظمت امکانات مادی جامعه، پشتوانه اساسی جامعه کمونیستی را نیروی خلاقه و زنده میلیاردها انسانی تشکیل میدهند که از اسارت طبقاتی، از بردگی مزدی، از اسارت معنوی و از خود بیگانگی و از حقارتی که نظام موجود به آنها تحمیل میکند رها میشوند. انسان آزاد، ضامن تحقق جامعه کمونیستی است.

### از یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری

به این سایت مراجعه کنید  
www.WantedByPeople.com  
و دادنامه خود علیه رژیم اسلامی را تنظیم کنید



کمپینی برای جمع آوری ده هزار دادنامه!

سران و کاربدستان جمهوری اسلامی باید به جرم جنایت علیه بشریت در دادگاههای منتخب و عادلانه مردم محاکمه شوند!

پروندهای قریب سه دهه جنایت و کشتار مردم بیگناه باید ورق بخورد!

جمهوری سوسیالیستی مجازات اعدام را لغو میکند! ما انتقامجو نیستیم، فلسفه ارتجاعی "چشم در مقابل چشم" نداریم، اما حقایق باید روشن شود!

### اهداف مرکز پیگرد سران رژیم:

- ۱- جمع آوری مدارک و اطلاعات لازم از شاکیان و قربانیان رژیم،
- ۲- تدوین لیست سران و مسئولین رژیم که باید تحت پیگرد قرار گیرند،
- ۳- تنظیم کیفرخواست شاکیان علیه سران رژیم،
- ۴- ارائه مدارک حقوقی به دادگاهها و برپایی یک تریبونال بین المللی از سایت مرکز پیگرد دیدن کنید:

www.wantedbypeople.com

## در باره اول مه ...

مشهود است. اما من به مهمترین آنها پرداختم. در یک کلام سال 1385 سال کارگران و مردم و سال گسترش مبارزات همه اقشار جامعه بر علیه حکومت بود. علیرغم اینکه رژیم سعی کرده و می کند امسال هم مراسم های دولتی را سازمان بدهد و کارگران و مسیر مبارزاتشان را در جهت اهداف و سیاستهای ضد کارگری خودش هدایت نماید. دار و دسته هایی ضد کارگری که مثل چشم و گوش حکومت و سرمایه دار در صدد کنترل و مهار اعتراضات کارگری بوده و تلاش می کنند این مبارزات را در مسیر سیاستهای دفاع از حکومت هدایت نمایند. این نیروها دیگر جایی در میان کارگران و معلمان و جنبش اجتماعی زنان و دانشجویان نداشته و دارند ایزوله می شوند.

در اول مه امسال باید اجازه تحرک به اینها نداد و مراسم های مستقل کارگران و معلمان را سازمان داد. جوانه هایی از این تحرکات را امروز می شود دید. ولی تمام مسئله بر سر این است که کارگران باید بتوانند اول مه مستقل خود را سازمان بدهند و تلاش های حکومتی ها و جریانات امکانگرا و سازشکار را برای به کجراه بردن اعتراضات کارگران خنثی نمایند. این کار شدنی است.

**یک دنیای بهتر: عکس العمل رژیم اسلامی تاکنون در قبال اول ماه چه بوده است؟**

**نسرین رضاعلی:** در پاسخ به سوال قبلی اشاره کردم که توازن قوا به نفع کارگران و به ضرر رژیم عوض شده است و تمامی تقلاهای حکومت برای سرکوب کارگران و معلمان و ایجاد جو رعب و وحشت شکست خورده است. ولی این به این معنا نیست که دار و دسته های حکومتی ساکت نشسته اند. کماکان احضار و دستگیری فعالین کارگری ادامه

دارد. برای نمونه محمود صالحی را دستگیر کردند. در سایر نقاط کشور رهبران و فعالین عملی کارگری را از طرف دار و دسته هایی نظیر خانه کارگر و انجمن ها و شوراهای اسلامی تحت فشار قرار داده اند. بخشا اعلام کرده اند که اگر کار را تعطیل و مراسم های مستقل برپا کنید با خطر اخراج روبرو می شوید. این تهدیدات همیشگی جمهوری اسلامی بوده است. اما این تهدیدات هم تو خالی است. سوال این است اگر حکومت از اعتراضات و مبارزات کارگران وحشت ندارد چرا در نماز جمعه ها در مورد مبارزات معلمان و اول مه از زبان رفسنجانی اعلام می کند که باید به مطالبات معلمان و کارگران رسیدگی نمود و چرا اعتراف می کنند که مبارزان معلمان برای حکومت خطرناک شده است. اینها نشان می دهد که تهدیدات حکومتی اثر نداشته و علیرغم این تهدیدات و خط و نشان کشیدنیهای رفسنجانی و دولت اسلامی، مبارزات معلمان و کارگران گسترش یافته است.

رژیم حسابی ترسیده و جا خورده است. ترس و وحشت حکومت از اول مه امسال و از به میدان آمدن کارگران و معلمان ابعاد بزرگی به خود گرفته است. اینها می دانند که کارگران و معلمان در راهند. زمره های تحریم مراسمی حکومتی بلندتر شده است. زیر فشار اعتراض و رادیکالیسم مبارزات کارگران و معلمان، نهادهای حکومتی وحشت برشان داشته است. کنترل روی اوضاع و احوال بویژه در مورد اول مه را دارند از دست می دهند. کار به جایی رسیده که خانه کارگريها هم به صرافت دفاع از مبارزات و مطالبات معلمان و کارگران افتاده اند. اینها مجبور شده اند گردن به خواستهای کارگران گذاشته و با مطالبات کارگران نظیر افزایش فوری دستمزدها همسویی نمایند. ولی کور خوانده اند. کارگران در اول مه جواب روشن و پاسخ قاطع شان را به این دار و دسته ها

خواهند داد. در یک کلام حکومت و خانه کارگريها به تکاپو افتاده اند که چه کار بکنند. در همین رابطه خانه کارگر از ترس گسترش اعتراضات کارگران به داخل شهر ها بویژه تهران و به بهانه "مشکل ترافیک" مراسم های خودش را به بیرون شهر تهران انتقال داده و به کارگران اعلام کرده که در داخل شهر مراسم ندارد. اینها می خواهند بدین وسیله کارگران را از معلمان و زنان و دانشجویان که اتفاقا در این روز در خیابانها بوده و صدای اعتراضشان بلند است، خیابانها و مراکز کارگری را خالی نمایند تا کارگران امکان تجمع علنی در داخل تهران نداشته باشند. اینها می خواهند کارگران را به دنبال نخود سیاه بفرستند. ولی کور خوانده اند در این روز کارگران در شهر و در خیابانها خواهند ماند و با برپایی مراسم های مستقل خود مشت محکمی به دهان حکومت و خانه کارگريها خواهند زد.

**یک دنیای بهتر: معلمان در حال اعتراضند، دانشگاهها شلوغ است. چه تلاسهایی برای نزدیکی این بخش از جامعه در حال شکل گیری است؟ چه میتوان کرد؟ چه باید کرد؟**

**نسرین رضاعلی:** اعتراضات معلمین هر روز ابعادی جدید به خود می گیرد. هر روز شاهد هستیم که گسترده تر می شود. در همین رابطه معلمان اعلام کرده اند که روز 9 اردیبهشت مبارزاتشان را دوباره شروع خواهند کرد. این مبارزات تا به حال مورد حمایتی قرار گرفته است. امروز شاهد حمایت بخشی از دانشجویان بخصوص در دبیرستانها و هنرستانها هستیم و خانوادههای دانش آموزان قرار است در روز 12 اردیبهشت به صف معترض معلمین پیوسته و با تحصن معلمان ابراز همبستگی نمایند. همانطوریکه خودتون اشاره کردید مبارزات دانشجویان و معلمان گسترش یافته است. این مبارزات باید به هم پیوسته شود. باید اتحاد کارگران و معلمان و دانشجویان و شعارهای جنبش های اعتراضی اقشار مختلف مردم

جنبه سراسری تری به خود بگیرد. کارگر معلم و دانشجو اتحاد اتحاد، می تواند یک شعار محوری باشد. باید کارگران و معلمان از مطالبات همديگر حمایت فعال کنند. در سطح سراسری باید شبکه های محافل کارگران فعالتر برخورد کنند، مجامع عمومی کارگری را هر جا فراخوان دهند و در مورد این مسائل صحبت و تصمیم گیری کنند. باید قطعنامه های مشترک در دفاع از خواستهای کارگران و معلمان و دانشجویان تهیه و در ابعاد سراسری تصویب و به اجرا گذاشت. باید تحرک جدی و سراسری تری را برای سازماندهی کارگران و معلمان آغاز نمود. وقت کم هست و قطعاً فعالین کارگری مدتهاست که کارهایی را شروع کرده اند ولی کافی نیست باید تشدید نمود.

**یک دنیای بهتر: تاکیدات شما در اول ماه مه چیست؟ چگونه میتوان یک اول ماه مه موفق داشت؟**

**نسرین رضاعلی:** امسال کارگران پیشاپیش به استقبال اول مه رفتند و این را می شود در تهاجم رژیم جمهوری اسلامی دید که وحشت زده دارد دست و پا می زند. اما چگونه می شود گسترده تر برگزار کرد و به میدان آمد.

کارگران باید در این فرصت کوتاهی که باقی است تلاش کنند. این روز را رسماً تعطیل کنند. تمامی مراکز کارگری از کارگاه گرفته تا کارخانه، از کارگر شاغل گرفته تا کارگر اخراجی همراه خانوادههایشان به میدان بیایند. در این فرصت کوتاه باید کارگران خطاب به هم طبقه ای های خود در سراسر جهان سخن گویند و خواستار حمایت بیشتر شوند. در این مدت کوتاه باید خطاب به معلمین، خطاب به مردم، خطاب به جنبش دانشجویی، خطاب به جنبش زنان و جنبش دفاع از حقوق کودکان صحبت کنند بخواهند که در این روز در کنار آنها باشند. تاکیدات امروز تنیده ← صفحه ۲۴

## در باره اول مه

کنار تامین هزینه های تحصیل کارگران با بحران جدی روبرو می باشد. بر اساس آمار و ارقام هایی که جسته و گریخته توسط حکومت اعلام می شود، ۲۵ درصد کودکان کارگران ناچار به ترک مدرسه و کار می باشند. در کل باید بگویم که یک زندگی بی نهایت غیر انسانی به طبقه کارگران توسط سرمایه داران و جمهوری اسلامی تحمیل شده است.

روزی نیست که مبارزه ای در گوشه ای از شهرهای بزرگ و مراکز کارگری در جریان نباشد. به اعتراف مقامات جمهوری اسلامی در هر روز بطور متوسط بیش از ۵ اعتراض و مبارزه کارگری و اکثرا در واحد های بزرگ صورت می گیرد. مطالبات اصلی کارگران افزایش دستمزدها، پرداخت ایاب و ذهاب و هزینه های درمانی و حق تشکل و ... می باشد. اشکال این مبارزات علیرغم تلاش های حکومت برای سرکوب ابعاد و دامنه بسیار بزرگی را به خود گرفته است. کارگران و رهبران عملی کارگری دارند خودشان را برای برگزاری با شکوهتر اول مه امسال آماده می کنند. کارگران نه فقط تسلیم نشده اند بلکه اشکال مبارزاتی شان را ارتقا داده و دارند خودشان را برای یک رویارویی جدی با سرمایه داران و حکومت آماده می کنند. اول مه امسال ما شاهد یک چنین رویارویی بین کارگران و جمهوری اسلامی خواهیم بود.

اما به بخش اول سوال شما به پردازم، امسال با توجه به مولفه های که در جامعه ایران عمل می کند روز جهانی کارگر کاملا با سالهای گذشته متفاوت تر خواهد بود. مسئله نامنی شغلی، تورم بالا، دستمزدهای پایین که همین هم به موقع پرداخت نمی شود و از طرف دیگر تهدیدات جنگی است که جنگ روانی را دامن

زده و رژیم تلاش می کند از این مسئله برای خفه کردن صدای اعتراض کارگران و مردم نهایت استفاده را نماید. در همین اوضاع و احوال اعتراضات و مبارزات معلمین است که وارد ۳ ماه خود می شود. معلمان که از اواخر سال گذشته با اعتصابات و اعتراضات سراسریشان حکومت را غافلگیر نمودند امسال در کنار کارگران و در صفی واحد در اول مه به خیابانها خواهند آمد. جمهوری اسلام نهایت سعی و تلاش خود را برای ایجاد تفرقه و جدایی بین معلمان و کارگران را از مدتها پیش آغاز نموده است. اما با این حال موفقیت چندانی بدست نیاورده است. سران حکومت از رفسنجانی و شورای نگهبان تا خیل دار و دسته های حکومتی علنا اعتراف نموده اند که مبارزات معلمان برای حکومت خطرناکتر شده است. این اعتراضات معلمان همراه است با اعتراضات کارگران و واحدهای صنعتی که تبدیل به یک تهدید جدی برای حکومت شده است.

ما امروز می بینیم که رژیم جمهوری اسلامی تلاش دارد در آستانه اول ماه مه فعالین کارگری را احضار کنند، پرونده های قدیمی را رو کند و به این بهانه تلاش دارد ابعاد گسترده مراسم اول ماه مه را کاهش بدهد. ولی همین احضارها و دستگیرها خود نیز پلی دیگر شده است بین طبقه کارگر در ایران با طبقه کارگر در سراسر دنیا. حمایت و هبستگی کارگران با معلمان در داخل کشور و حمایت جهانی از مبارزات معلمان و کارگران خود تبدیل به یک فاکتور بزرگ و عامل فشار بر جمهوری اسلامی شده است. حکومت دیگر براحتی نمی تواند فعالین کارگری و رهبران اعتراضات معلمین را دستگیر و به زندان بیندازد. ابعاد این اعتراضات آنقدر گسترده است که خبر وسیعاً پخش شده و حمایتها از مبارزات معلمان و کارگران راه می افتد. فقط طی این یکی دو ماهه گذشته چندین اتحادیه و تشکل های بزرگ کارگری از این مبارزات حمایت نموده

اند. دستگیری محمود صالحی فعال جنبش کارگری و سازمانده اول مه ۳ سال پیش در شهر سقز بلافاصله با عکس العمل روبرو شد و این نشان ندهد که رابطه جدیدی بین جنبش کارگری در ایران و سایر کشورها ایجاد شده است که در نوع خود کم نظیر است. بنابر این در حال حاضر تشکلهای مستقل کارگری به مناسبت روز جهانی کارگر فراخوانهای را به این مناسبت داده اند و طبقه کارگر در ایران در تدارک اول ماه مه باشکوهی است.

**یک دنیای بهتر: امسال اول ماه مه چه تفاوتهایی میتواند با سال گذشته داشته باشد؟ ابعاد کارهای فعلی چگونه است؟**

**نسرین رضانعلی:** اگر از بخش دوم سوال شما شروع کنم باید به موانع و نقطه ضعفهایی که در جنبش کارگری خود را نشان می دهد هم اشاره نمود. علیرغم موقعیت تعرضی و بخشا مبارزاتی که امروز جنبش کارگری به نسبت حتی یک سال پیش دارد. که سعی کردم در پاسخ به سوال اول به آن اشاره کنم، باید بگویم هنوز طبقه کارگر در ایران از اعتماد بنفس لازمی که راسا و مستقیما عمل کند، بخصوص در رابطه با اول ماه مه از پیش علنا مراسمها و محلها را اعلام کند هنوز مشکل جدی دارد. رهبران عملی کارگری و فعالین کارگری که در واحدهای تولیدی بزرگ و کارخانجات مهم کار و فعالیت می کنند هنوز نتوانسته اند چه در سطح رشته های تولیدی شان و چه در سطح کارخانه ها و صنایع بزرگ و کلیدی خود مبتکر و سازمانده مراسم های مستقل روز جهانی کارگر بوده و با آمادگی قبلی دست به این کار بزنند. هنوز یک نوع ترس و بخشا نگرانی از اخراج و بیکارسازی کارگران مانعی بزرگ برای این اقدامات می باشد. بر خلاف مثلا جنبش برای آزادی زن که تقریبا از هفته ها قبل از ۸ مارس مراکز تجمع به مناسبت روز جهانی زن اعلام شده بود و یا حتی مبارزات معلمین را نگاه کنیم

تقویم روزهای اعتراضشان را اعلام می کند و حتی اعلام می کنند کجا تجمع می کنند، متاسفانه در جنبش کارگری این هنوز شکل نگرفته است و یکی از نقاط ضعفهایی است که درون جنبش کارگری است که باید تلاش کرد شناخت و این موانع را از سر راه برداشت. اما کارگران در هر شرایطی مراسمهای مستقل خود را برگزار می کنند و تجربه سالهای گذشته نشان داده است در آخرین دقیق محل تجمعها با تراکتها و پلاکارتهای خبر رسانی می شود. امروز توازن قوا بشدت عوض شده است و این توازن قوا به نفع جنبش کارگری و برعلیه حکومت برگشته است. بنابراین مسئله ای که هست فعالین جنبش کارگری و رهبران این جنبش هنوز به هم وصل نیستند. عدم دسترسی به همدیگر یکی از موانع راه پیشروی طبقه کارگر است. بر خلاف مثلا اعتراضات معلمین که در کوتاه ترین مدت اعتراضات سراسری خود را سازمان می دهند. فکر می کنم در فرصتی دیگر باید مبارزات معلمین را مورد ارزیابی قرار داد و نقاط قوت و ضعف را شناخت و درسهای مهم و دستاورد مهم در این مبارزات بوده و هست که باید از این دستاوردها استفاده کرد.

اما تفاوت اول مه امسال با سال گذشته چیست؟ باید گفت سالی که گذشت سال اعتراضات و مبارزات رادیکال کارگران و مردم ایران بود. سالی بود که هر لحظه آن شاهد تعرض مردم به رژیم جمهوری اسلامی بودیم. سالی بود که جنبش های اجتماعی به میدان آمدند و این به میدان آمدن ابعاد تازه ای داشت. جنبش دانشجویی و ۱۶ آذر را نگاه کنیم. متشکل شدن ۵ مرکز کارگری، و در حالی که احمدی نژاد با مسئولین در حال مذاکره است، این ۵ مرکز کارگری می روند و خواسته های خود را طرح می کنند. ۸ مارس را با ابعادی کاملا متفاوتتر از سال گذشته می بینیم. اعتراض بازنشستگان و سایر بخشها نیز